



السلام عليكم

امر به معروف و نهی از منکر

برگرفته از کتاب ارزشمند فقه الصادق
تألیف آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی (دام ظلّه)

سرشناسه : روحانی، سید محمد صادق، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی : فقه الصادق. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور : امر به معروف و نهی از منکر: ترجمه‌ی مبحث امر به معروف و نهی از منکر
کتاب فقه الصادق آیت‌الله العظمی سید صادق روحانی / ترجمه اسماء خواجه زاده.
مشخصات نشر : قم: مهر امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۱۹۶ ص.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۱۵۹-۱۶۴-۱
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتاب حاضر ترجمه مبحث امر به معروف و نهی از منکر از کتاب "فقه الصادق"
که آن خود شرح و تعلیمی بر کتاب "تبصرة المتعلمین" اثر علامه حلی است.
عنوان دیگر : ترجمه‌ی مبحث امر به معروف و نهی از منکر کتاب فقه الصادق
آیت‌الله العظمی سید صادق روحانی.
موضوع : علامه حلی، حسن بن یوسف، ۶۴۸-۷۲۶ق. تبصرة المتعلمین -- نقد و تفسیر
موضوع : فقه جعفری -- قرن ۸ق.
شناسه افزوده : خواجه زاده، اسماء، ۱۳۵۹-، مترجم
شناسه افزوده : علامه حلی، حسن بن یوسف، ۶۴۸-۷۲۶ق. تبصرة المتعلمین. شرح
رده بندی کنگره : ۱۳۹۱ ۲۰۲۱۴ ت ۸ع / ۱۸۲/۳ BP
رده بندی دبیوی : ۲۹۷/۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۰۷۹۶۹



انتشارات مهر امیرالمؤمنین

نام کتاب: امر به معروف و نهی از منکر
تألیف: حضرت آیت الله العظمی روحانی (مد ظلّه العالی)
مترجم: أ. خواجه زاده
ناشر: مهر امیرالمؤمنین ع
نوبت و سال چاپ: اول - ۱۳۹۱
چاپخانه: شریعت
قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال
تعداد: ۲۰۰۰ جلد
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۵۹-۱۶۴-۱

مراکز پخش: قم: خیابان صفائیه، کوچه ۲۵، پلاک ۹۳ تلفن ۷۷۴۶۵۴۶ - ۷۷۴۶۵۴۶ - ۲۵۱
تلفکس ۷۸۳۸۰۵۳ - ۷۸۳۸۰۵۳ - ۲۵۱ همراه ۹۱۲۲۷۵۲۰۲۹
قم: خیابان صفائیه، پلاک ۶۵۶، فروشگاه کتاب کلبه شروق، تلفن ۷۷۳۶۴۲۴ - ۷۷۳۶۴۲۴ - ۲۵۱

فهرست مطالب

۲) شناخت مأمور و منهی از معروف و منکر ۹۵

۳) احتمال تأثیر در امر به معروف و نهی از منکر ۹۹

۴) اصرار و پافشاری بر انجام کار ۱۱۰

۵) ایمنی از ضرر ۱۱۳

فروعاً شرط ایمنی از ضرر ۱۲۳

۶) اجتناب آمر و ناهی از محرّمات ۱۲۶

۷) مکلف بودن آمر، ناهی، مأمور و منهی ۱۳۳

مسئله چهارم: مراتب انکار ۱۳۵

الف) انکار به قلب ۱۳۵

ب) انکار به زبان ۱۴۰

ج) انکار با دست ۱۴۱

ترتیب بین مراتب سه گانه ۱۴۵

مسئله پنجم: زخم زدن و کشتن بدون اجازه‌ی امام ۱۴۸

فروعاً مسئله چهارم و پنجم ۱۵۵

فصل سوم: مباحث تکمیلی / ۱۶۱

یکم: ثبوت منصب حکومت برای مجتهد ۱۶۳

دوم: مزاحمت مجتهدان نسبت به یکدیگر ۱۷۴

سوم: جواز اقامه‌ی حدود برای حاکم شرع ۱۷۷

ادله‌ی جواز ۱۷۸

ادله‌ی عدم جواز ۱۸۲

چهارم: امر به معروف و نهی منکر خانواده ۱۸۴

پنجم: اخذ اجرت در امر به معروف ۱۸۷

ششم: وظیفه‌ی مصلح در قبال جامعه ۱۹۱

اشاره ۷

مقدمه حضرت آیت الله العظمی روحانی ۸

فصل اول: ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر / ۱۵

دلیل اول: عقل ۱۷

توضیح جمله‌ی شرطیه ۱۸

دلیل دوم: کتاب (آیات قرآن کریم) ۲۱

۱) آیات ایجابی ۲۱

۲) آیات معارض ۴۰

دلیل سوم: سنت ۴۷

دلیل چهارم: اجماع ۷۲

فصل دوم: مسائل مرتبط با امر به معروف و نهی از منکر / ۷۳

مسئله اول: تعریف معروف و منکر، وحکم امر به مستحب ۷۵

مسئله دوم: اقسام امر به معروف و نهی از منکر ۷۸

۱) امر به معروف و نهی از منکر، واجب عینی یا کفایی؟ ۷۸

۲) امر به معروف و نهی از منکر، اجتماعی و فردی؟ ۸۲

مسئله سوم: بررسی شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۹۰

۱) شناخت معروف و منکر ۹۱

مقدمه حضرت آیت الله العظمی روحانی (دام ظلّه)

«الحمد لله على ما أولانا من التفقه في الدين، والهداية إلى الحقّ المبين، و أفضل صلواته على رسوله صاحب الشريعة الخالدة إلى يوم الدين، وعلى آله العلماء بالله الأمانة على حاله و حرامه أجمعين».

انسان به لحاظ طبیعت و ماهیت موجودی اجتماعی است، و در آیات بسیاری از قرآن کریم به این معنا اشاره شده است؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾؛ «ای مردم، ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند، همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است»؛^۱ و نیز: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾؛ «و او خدایی است که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنان خویشی نسب و بستگی ازدواج قرار داد، و خدای تو (بر هر چیز) قادر است».^۲ آیات دیگری نیز به این مطلب اشاره دارد.

اولین اجتماعی که انسان در آن حاضر می‌شود، اجتماع خانواده است که با ازدواج شکل می‌گیرد. پس از آن، انسان هم‌نوع خویش را در راه رفع نیازهایش به خدمت می‌گیرد و این روند تا بدان جا ادامه می‌یابد که خود را به شکل ریاست و حکومت نشان می‌دهد. در برخی آیات قرآن کریم به این مطلب اشاره شده که مردم در

اشاره

کتابی که در پیش رو دارید، تحقیقی ارزشمند درباره اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در فقه شیعه است. حضرت آیت الله العظمی روحانی (مد ظلّه العالی) در این کتاب، با استناد به منابع مهم حدیثی و فقه امام صادق علیه السلام، به بحث درباره اهمیت و وجوب شرایط امر به معروف و نهی از منکر در فرهنگ شیعی پرداخته اند. معظم له احکام و آداب شرعی و فقهی این فریضه واجب را به طور مستند تبیین نموده، و دیدگاه‌های عالمان بزرگ شیعه، از آغاز تا عصر حاضر را نیز در تبیین و توضیح این فریضه الهی مورد استفاده قرار داده اند.

اصل این بحث که در فصل چهارم جلد نوزدهم کتاب گران سنگ فقه الصادق آمده است، به زبان عربی به رشته تحریر درآمده و نخستین بار در سال ۱۳۹۶ هجری قمری با عنوان مستقل «الامر بالمعروف والنهي عن المنکر والتقیه»، منتشر شده است. اکنون و با توجه به اهمیت موضوع امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی، ترجمه فارسی این کتاب در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد.

امید است که در سایه توجهات حضرت حق، و با بهره‌گیری از بیانات راه‌گشای و راه‌نمای پیشوایان دین علیهم السلام بتوانیم در راستای احیای این دو فریضه الهی گام برداریم.

مترجم

۱. حجرات (۴۹): ۱۳.

۲. فرقان (۲۵): ۵۴.



آغاز خلقت، امتی واحد بودند و تفاوتی میان افراد وجود نداشت؛ پس از آن، اختلافات پدیدار گردید و خداوند انبیا را همراه کتاب مبعوث گردانید تا اختلافات مردم را از میان بردارند و آن‌ها را به اجتماعی واحد بازگردانند. از جمله آن آیات این آیه است که می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾؛ «مردم یک گروه بودند، خدا رسولان را فرستاد که (نیکوکاران را) بشارت دهند و (بدان را) بترسانند، و با آنان کتاب به راستی فرستاد تا در موارد نزاع مردم تنها دین خدا به عدالت حکمفرما باشد»^۱.

اسلام عزیز اولین مبلغی است که از مردم خواسته است به اجتماع اطراف خود توجه داشته باشند، و آن‌ها را به سوی زندگی سعادت‌مندانه و حیات نیکو در سایه‌ی اجتماع فراخوانده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ «و همگی به رشته (دین) خدا چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید»^۲ تا آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود»^۳؛ هم‌چنین آیات ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾؛ «آنان که دین را پراکنده نمودند و (در آن) فرقه فرقه شدند (چشم از آنها پپوش) چنین

۱. بقره (۲): ۲۱۳.

۲. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۳. آل عمران (۳): ۱۰۴.



کسان به کار تو نیابند»^۱، ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾؛ «و هرگز راه اختلاف و تنازع نپویدید که در اثر تفرقه ترسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد»^۲، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ﴾؛ «به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند پس همیشه بین برادران ایمانی خود صلح دهید»^۳. این آیات و آیات فراوان دیگر، انسان‌ها را به اتحاد و اتفاق، که از مزایای معنوی جوامع انسانی است، فرا می‌خوانند.

راز آشکار این اهتمام، آن است که افعال مردم، در عین حال که بی‌شمارند، دارای یک ماهیت هستند و ناگفته پیداست که گردهم‌آیی این افعال، تأثیر و قدرت آن را افزون خواهد کرد؛ همان‌طور که جمع شدن آب در یک‌جا به مراتب سودمندتر از زمانی است که در چندین ظرف و به شکل پراکنده جمع شده باشد. اتحاد افعال نیز موجب ایجاد هسته‌ی دیگری در جامعه می‌شود که با توجه به خصوصیات و توانایی مردم، و نیز عملکرد آنان، نیروی اجتماعی قدرتمندی را به وجود می‌آورد که هنگام بروز تعارض و تضاد، بر توانایی‌های فردی غلبه می‌کند. در چنین جامعه‌ی صالحی، افراد نیز خواه ناخواه فساد نمی‌کنند. عکس این مطلب هم صادق است و در جامعه‌ی فاسد، تربیت اخلاق و غرایز به سرانجام نمی‌رسند؛ و این امر، اساس وجود یک جامعه است.

به همین دلیل، عقیده داریم که اسلام مهم‌ترین احکام و قوانین خود مانند: حج، جهاد، نماز و زکات را بر مبنای جامعه وضع نموده

۱. انعام (۶): ۱۵۹.

۲. انفال (۸): ۴۶.

۳. حجرات (۴۹): ۱۰.



و از آن محافظت کرده است؛ و در کنار همه‌ی این فرایض، دعوت به خوبی و امر به معروف و نهی از منکر را قرار داده تا هدف جامعه‌ی اسلامی، سعادت حقیقی، تقرب و منزلت نزد خدای متعال باشد. هم‌چنین، اسلام در کنار مواردی از قبیل اجرای حدود، اجرای قصاص، اخذ دیه و سیاست‌های صحیح حکیمانه، صادقانه، مخلصانه و سودمندی که حکومت اسلامی مشروع، نگاهبان آن است، ضمانت اجرای قوانین خود را بر عهده‌ی جامعه نهاده است. از سوی دیگر، چون امر به معروف و نهی از منکر سبب انجام واجبات، اطمینان خاطر مذاهب، برطرف گردیدن مظالم، آبادانی زمین، سامان یافتن امور، کشاندن جامعه به سوی عزت و صلاح، چشیدن شیرینی نعمت و ظهور نشانه‌های سعادت است، عقل نیز حُسن آن را درمی‌یابد.

*به همین دلیل، امر به معروف و نهی از منکر به اجماع مسلمانان شرعاً واجب، بلکه از ضروریات دین، و بلکه از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین واجبات است؛ و نیز، روش صالحان، راه انبیا و مرسلین و بلکه از سجایای پروردگار جهانیان است. از این رو، در روایات آمده است:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَتَهَوَّأَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ، وَ سَلَّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ»^۱.

«تا زمانی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک و تقوا به یاری یکدیگر بشتابند، در خیر و سعادت

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۳، ح ۲۱۱۴۴. این عبارت در وسائل الشیعه چنین آمده است: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا...».



خواهند بود. اما اگر چنین نکنند، برکت‌ها از آنان گرفته شود و گروهی بر گروه دیگر سلطه پیدا کنند که نه در زمین یابوری دارند، نه در آسمان». چه جای تعجب است؟! چراکه این دو، وظیفه‌ای مهم هستند و خداوند به خاطر آن پیامبرانی مبعوث کرده است؛ وظیفه‌ای که هرگونه سستی در اجرای آن در جامعه‌ی اسلامی، اسلام را به سمت اضمحلال و نابودی سوق داده، جهالت، گمراهی و فساد را گسترش خواهد داد و موجب می‌شود مردم از جایی که احتمال نمی‌دهند، هلاک شوند.

با این حال، در عصر حاضر، اتفاقی که رسول خدا ﷺ از وقوع آن می‌ترسید، رخ داده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«كَيْفَ بَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بَكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟!»^۱.

چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق گردند؟ و آن در صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید. عرض کردند: آیا چنین زمانی فرا می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، بدتر از این هم می‌شود و آن این که: چگونه است حال شما هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ عرض کردند: ای پیامبر! آیا این چنین وضعی فراخواهد رسید؟ فرمود: آری، بدتر از این هم می‌گردد. و آن این که: چگونه است

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۱، ح ۲۱۱۳۸.



حال شما زمانی که معروف در جامعه منکر و منکر معروف گردد؟».

پس، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

بحثنی نیست که وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد؛ لکن این مطلب بر گروهی مشتبه شده است؛ چنان که برخی شرایط واجب را جزء شرایط وجوب برشمرده، آن گاه این شرایط را نیز به میل خود تفسیر کرده‌اند! مثل این که آن‌ها از آنچه بر ترک این فریضه مترتب است، غافل‌اند! به ویژه سکوت در مقابل بدعت‌گزاران در دین که دشمنان حق هستند. کسانی که اگر فرصت یابند احکام خدای متعال را تبدیل می‌کنند و سنت رسول خدا ﷺ را تغییر می‌دهند؛ چنان که از اسلام تنها نامی و از قرآن تنها رسمی باقی می‌ماند.

امام باقر علیه السلام درباره‌ی ایشان فرموده است:

«يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَّقِرُّونَ وَ يَتَسَكَّنُونَ حَدَثَاءُ سَفَهَاءُ لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ يَطْلُبُونَ لَأَنْفُسِهِمُ الرُّخْصَ وَالْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فِسَادَ عَمَلِهِمْ يُقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا يَكْلُمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ وَ لَوْ أَضْرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَأْنِضِ وَ أَشْرَفَهَا...»!

در آخرالزمان مردمی خواهند بود که از گروه خاصی پیروی می‌کنند که ریاکارند و تظاهر می‌کنند که قاری قرآن و اهل عبادت‌اند. آنان تازه‌کار و ساده لوح‌اند، نه امر به معروفی را بر خود واجب می‌دانند نه نهی از منکری را؛ مگر زمانی که از ضرر و زیان محفوظ باشند. پیوسته در این راه برای خود عذر و بهانه می‌تراشند. اینان اشتباهات و لغزش‌هایی را که در رفتار و گفتار عالمان حقیقی



رخ داده است، پی می‌گیرند. در انظار مردم به نماز و روزه و اعمالی که برای مال و جانشان خطری ندارد، روی می‌آورند. اگر زمانی شرایطی پیش آید که نماز خواندن هم سبب بروز مشکلی برای مال‌ها و بدن‌هایشان شود، نماز را نیز ترک می‌کنند؛ همان گونه که کامل‌ترین و والاترین فرایض را ترک کردند».

مثل این حدیث از سید جوانان اهل بهشت، امام حسین علیه السلام و نیز در نامه امام زین العابدین علیه السلام به محمد بن مسلم زهری وارد شده است؛ بلکه هر یک از امامان معصوم علیهم السلام احادیثی نظیر حدیث فوق بیان فرموده‌اند که این شاء الله بیان خواهد شد.^۱

تجربه نشان داده است در هر عصری - مانند این عصر - که این وظیفه‌ی بزرگ به خاطر ضعف نفس، ترس از ضرر متوهم یا مکروه و یا طمع در زینت‌های دنیای پست ترک شده، فساد دین و دنیا در پی آن ظاهر گردیده، برکت از میان امت برداشته شده و ظالمان بر مردم مسلط شده‌اند؛ و نه در زمین و نه در آسمان، یاری‌گری برایشان نبوده است. از دیگر سو، در هر عصری که مصلح یا عالمی ربّانی این فریضه را اقامه کرده، امور جامعه به سوی صلاح و عزت سوق داده شده، نشانه‌های سعادت بر مردم پدیدار گردیده و آنان طعم شیرین نعمت‌های مادی و معنوی را چشیده‌اند.

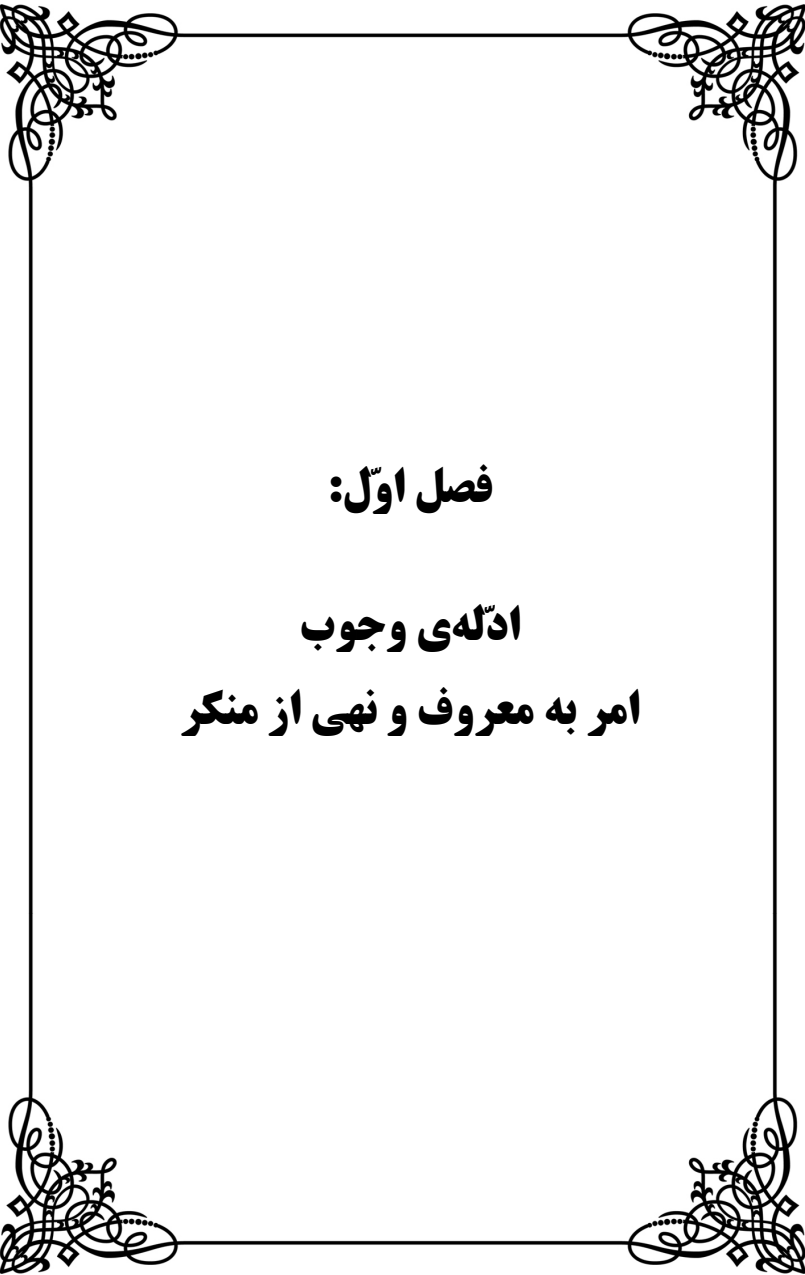
کتابی که پیش رو دارید، رساله‌ای است در باب ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر، که ضمن آن، شرایط، فروع و احکام مترتب بر آن را نیز بیان خواهیم نمود.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

۱. تحف العقول، ص ۲۳۷.

۲. تحف العقول، ص ۲۷۴.

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۰، ح ۲۱.



فصل اوّل:
ادّلهی وجوب
امر به معروف و نهی از منکر

افعال خداوند عزوجل که از این جهت نیز متّصف به حسن و قبح نمی‌شود، و عقل راهی ندارد که درباره‌ی افعال خداوند، به نیکو یا ناپسند شمردن آن‌ها حکم نماید.

این گروه درباره‌ی سخن خود چنین استناد کرده‌اند:

الف) فعل، عرض است و حسن و قبح عقلی نیز از اقسام عرض هستند، و بر عرض، عرض دیگری عارض نشده و به آن متّصف نمی‌گردد. [پس، فعل نمی‌تواند به حسن و قبح عقلی متّصف شود.]

ب) عقل، بر خداوند متعال تحکمی ندارد که بگوید: این فعل از جانب او قبیح است و باید ترکش کند، یا این فعل نیکو است و باید آن را انجام دهد. خداوند هر چه بخواهد، انجام می‌دهد؛ و هر چه انجام می‌دهد تصرف در ملک خویش است و در مورد آنچه انجام می‌دهد مورد سؤال و بازخواست قرار نمی‌گیرد.^۱

گروهی نیز گفته‌اند: اگر امر به معروف و نهی از منکر عقلاً واجب بود، معروفی ترک نمی‌شد و منکری رخ نمی‌داد، یا آن‌که خداوند عزوجل به واجب اخلال وارد آورد؛ تالی جمله شرطیه در این دلیل به هر دو قسم آن باطل است، در نتیجه، مقدم [و جوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر] نیز باطل است.

توضیح جمله‌ی شرطیه

اگر امر به معروف که اجبار بر انجام معروف، و نهی از منکر که

۱. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»؛ انبیاء (۲۱): ۲۳.

اذله‌ی اربعه بروجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد.

دلیل اوّل: عقل

مرحوم شیخ طوسی^۱، علامه حلی^۲، شهیدین^۳ و فاضل مقداد^۴ گفته‌اند: عقل در درک وجوب امر به معروف و نهی از منکر مستقل است و نیازی به شرع ندارد؛ بلکه سخن شرع تأکید این وجوب عقلی است. زیرا، وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر اساس قاعده‌ی لطف است که عقل، وجوب آن را بر خداوند عزوجل درک می‌کند.

بر این دلیل اشکال شده است، به این صورت که: برخی قائل به انکار حسن و قبح عقلی شده‌اند، و افعال را بدون در نظر گرفتن این که مطابق طبع یا مخالف آن باشد، مساوی می‌دانند و می‌گویند: تفاوتی میان افعال، در حسن و قبح نیست؛ بلکه افعال بندگان پس از تعلق احکام شرعی به آن‌ها، به اعتبار موافقت یا مخالفتشان با شرع، به حسن و قبح متّصف می‌گردند. بر خلاف

۱. الاقتصاد، ص ۱۴۷.

۲. قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۵۴۲.

۳. اللمعة الدمشقیة، ج ۲، ص ۴۰۹.

۴. التنقیح الرائع، ج ۱، ص ۵۹۱ و ۵۹۲.

نهی و منع از آن است، عقلاً واجب باشند، بر خداوند عزوجل نیز واجب‌اند؛ زیرا، انجام هر عملی که به دلیل عقل واجب شود، بر هر کسی که بر دلیل وجوب آگاه گردد، واجب است؛ حال، اگر امر به معروف و نهی از منکر بر خداوند واجب باشد، یکی از دو امر - که گفته شد - لازم می‌آید؛ بنابراین، این‌ها هر دو [وجوب عقلی امر و نهی، و وجوب بر خداوند متعال] باطل است.

دلیل بطلان وجوب آن بر خداوند این است که خداوند حکیم است و اخلال وارد آوردن به واجب، بر حکیم جایز نیست. دلیل بطلان وجوب عقلی امر و نهی نیز این است که در چنین صورتی اجبار لازم می‌آید که با «تکلیف» منافات دارد.

عقیده‌ی من بر آن است که دلیل بروز دو اشکال فوق، عدم ظهور دلیل عقلی است. توضیحی که درستی آن را روشن نموده، و این اشکالات را برطرف می‌نماید، متوقف بر بیان چند مسأله است: الف) حسن و قبح تحت سیطره‌ی عقل قرار ندارند، بلکه صفاتی واقعی‌اند که عقل آن‌ها را درک می‌کند؛ چرا که شأن قوه‌ی عاقله حتی نسبت به افعال بندگان، تشریح و جعل احکام نیست بلکه درک است.

توضیح: همان‌طور که هر یک از حواس پنج‌گانه، مواردی مطابق و مخالف با خود دارند، مثلاً حسّ شنوایی از صداهای نیکو لذت می‌برد و از صداهای ناهنجار آزرده می‌شود؛ عقل نیز (که انسانیت انسان به او است) مواردی مطابق و مخالف خود دارد؛ چرا که قوه‌ی عاقله، قوه‌ای درک‌کننده است. نتیجه آن که، با ملاحظه افعال، گاهی آن‌ها را مطابق با قوه‌ی عاقله می‌بینی و

فاعلش را شایسته‌ی ستایش می‌دانی، مانند: عدل، و گفته می‌شود: «عدل نیکو است»؛ و گاهی آن‌ها را مخالف قوه‌ی عاقله می‌بینی و فاعلش را مستحقّ مذمت برمی‌شماری، مانند: ظلم، و گفته می‌شود: «ظلم ناپسند است»؛ گاه نیز آن‌ها را خالی از هر دوی این جهات می‌بینی که در این صورت، افعال دارای جوه و اعتبارات مختلف هستند. خلاصه آن که، عقل نورانی‌تی دارد که حقایق برای آن آشکار می‌شود؛ و از این رو، زشتی و نیکویی افعال را درک می‌کند.

ب) عرض وجودی و عرض انتزاعی با یکدیگر تفاوت دارند. آنچه محلّ اشکال است و درباره عروض آن بر عرض بحث می‌شود، قسم اوّل (عرض وجودی) است؛ مانند: رنگ‌ها؛ اما در قسم دوم (عرض انتزاعی)، مانند: حسن، قبح، شدت و ضعف، هیچ‌کس ادّعای عارض نشدنش بر اعراض را ندارد.

ج) این ادّعا که «بعضی از مردم، برخی دیگر را به معروف امر نمایند، پسندیده است»، و طبق قانون تلازم [میان حکم عقل و شرع]، وجوب شرعی آن را درمی‌یابیم، و این که به‌طور قطع خداوند متعال آن‌ها را واجب کرده است، ارتباطی ندارد با این که خدا معروف را ایجاد کرده و منکر را برداشته است.

البته در مقدمه کتاب، از توجّه اسلام به اجتماع، وحدت، هدایت و مصلحت، هم‌چنین درباره‌ی توجّه به مصلحت افراد اجتماع که در گرو مصلحت جامعه است، و مصلحت اجتماع که در گرو مصلحت افراد آن است، و نیز لزوم تشریح دو فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر به منظور تحقّق این غرض از جانب

شارع سخن گفتیم. بیان شد عقل به روشنی، حُسن این امر را درک می‌کند و معنای حکم عقل، چیزی جز درک حُسن این مطلب نیست. پس، با بیان این مطالب، تمام اشکالات مطرح شده پیرامون این دیدگاه عقلی، برطرف گردید.

دلیل دوم: کتاب (آیات قرآن کریم)

(۱) آیات ایجابی

آیاتی از قرآن کریم ناظر به وجوب امر به معروف و نهی از منکر هستند. این آیات عبارت‌اند از:

(۱) ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود»^۱.

این آیه در ادامه‌ی آیاتی است که خداوند، خطاب به مؤمنان ابتدا حکم افراد - یعنی امر به تقوا آن‌گونه که حق آن است و هیچ باطلی در آن راه ندارد - و سپس حکم اجتماع - یعنی فرمان چنگ زدن به ریسمان الهی (کتابی که از سوی خدا بر پیامبرش نازل شده)، و نهی از تفرقه - را بیان می‌فرماید. ظاهر آیه بیان چیزی

۱. آل عمران (۳): ۱۰۴.

است که اتحاد ملّت را حفظ می‌کند و دژ مستحکمی برای آنان است؛ پس، امر به معروف و نهی از منکر نگاهبان جامعه و حصار وحدت است.

تقریب: عبارت «وَلْتَكُنْ» امر است، و «لام» در آن حرف اضافه نیست، بلکه «لام» امر است که به خاطر «واو» ساکن شده است؛ زیرا، «لام» امر در حالت سکون هم می‌تواند عمل خود - یعنی جزم - را انجام دهد، در صورتی که «لام» اضافه چنین خصوصیتی ندارد.

برای «أُمَّةٌ» در لغت چندین معنا ذکر شده است، از جمله جماعت، قامت، اندام، استقامت، نعمت و الگو؛^۱ اما اصل در همه آن‌ها همان‌طور که مرحوم شیخ طوسی گفته، قصد است؛ پس جماعت و گروه را اُمت نامیدند چراکه آن‌ها برای یک هدف و مقصد مشترک گرد هم آمده‌اند؛ یا مقصود امام است بنا بر این که مردم به آن اقتدا می‌کنند؛ یا طلب است، بنا بر این که همان مقصد (آرزوی) باشد که در پی آن هستند؛ و یا به معنای قامت و اندام است، بنا بر این که قامت در یک سمت کشیده و بالا رفته است.^۲

دلالت آیه نیز بر وجوب دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر ظاهر است؛ و ادامه‌ی آیه تأکیدی بر این مطلب است با این بیان که: رستگاری جامعه و رسیدن آن به سعادت، و تبدیل به

۱. نک: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۰۶، ت ۱۰۸؛ موارد استعمال آن در هر کدام از این

معانی در بیان و سخن ادبا.

۲. التنبیان، ج ۲، ص ۵۴۹. در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ».

جامعه‌ای صالح، منوط به آن است که فردی را که از راه خیر منحرف شده به معروف دعوت شود و فردی را که در چنگال شرّ گرفتار شده از منکر باز داشته شود؛ و رستگاری، تنها از آن کسانی است که امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.

اما در این که آیا [الف] «من» تخصیصیه است (تخصیص مخاطبان از اجناس دیگر مانند بیان آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾^۱) و آیه دلالت دارد که جامعه، باید اجتماعی صالح باشد و این اجتماع صالح به سوی خیر دعوت نماید و در نتیجه، عموم مکلفان مورد خطاب قرار گرفته‌اند؛ یا [ب] «من» تبعیضیه است و آیه دلالت دارد بر این که این تکلیف، تکلیف کفایی بوده و امر متوجّه گروه غیر معینی از آنان است؛ یا [ج] آیه دلالت دارد بر این که این وظیفه، متوجّه گروهی خاص - یعنی: علما - است؟ چند وجه وجود دارد.

به نظر می‌رسد ظاهر آیه - به قرینه آیات پیشین - احتمال نخست است. زیرا، خداوند متعال ابتدا به تقوای الهی دستور می‌دهد و پس از آن، همگی را به چنگ زدن به ریسمان الهی فرمان داده و از تفرقه نهی می‌کند. آن‌گاه وضعیت مسلمانان پس از اتحاد با یکدیگر را تبیین و با وضعیت پیش از آن مقایسه کرده و می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ﴾ الخ؛ ظاهر این کلام آن است که پس از اتحاد و اتفاق، به آن‌ها امر می‌کند که همه‌ی افراد جامعه نسبت به دیگران و خود، باید جلب‌کننده‌ی خیر و دفع‌کننده‌ی شرّ باشند؛

۱. «پس از پلید حقیقی یعنی بت‌ها اجتناب کنید»؛ حج (۲۲): ۳۰.

این امر نیز با متوجّه بودن خطاب به عموم مکلفین مناسب است. بر فرض دست کشیدن از این قول، ظاهر آیه احتمال سوم است. زیرا، امت گروهی هستند که مقصد و هدف واحدی دارند؛ در نتیجه، منظور گروه غیر معینی نیست؛ و این گروه، غیر از علما کسی نیست. توضیح بیشتر این مطلب ان شاءالله در ادامه خواهد آمد.

۲ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که پدیدار گشته‌اید (برای اصلاح بشر، که مردم را) به نیکوکاری امر می‌کنید و از بدکاری باز می‌دارید و ایمان به خدا دارید. و اگر اهل کتاب همه ایمان می‌آوردند بر آنان چیزی بهتر از آن نبود، لیکن برخی از آنان با ایمان و بیشترشان فاسق و بدکارند^۱.

تقریب: فلسفه‌ی ارتباط این آیه به ماقبل خود - [﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ﴾؛ آل عمران: ۱۰۴] - همان است که در سخن مرحوم شیخ طوسی آمده است: «این مدح و ثنا به این سبب با فعل امر پیشین ارتباط می‌یابد که [در آن آیه] ابتدا الزام به امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است؛ و اکنون پذیرش و پایبندی به آن مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرد»^۲.

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰.

۲. التنبیان، ج ۲، ص ۵۵۶. در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾.

عبارت ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ احتمال دارد: الف) به اعتبار نیکی‌هایی باشد که در کتاب‌های پیشین درباره‌ی این امت وارد شده است. در این صورت، تقدیر عبارت چنین است: «شما در کتاب‌های گذشته بهترین امت بودید پس آن را با افعال زیبا تحقق بخشید».

ب) ممکن است منظور این باشد که: «شما در لوح محفوظ بهترین امت بودید».

ج) ممکن است منظور این باشد که: «از همان زمان که بودید»؛ در این صورت دلالت دارد که آنان از اوّل چنین بودند.

د) ممکن است «كُنْتُمْ» تامة و به معنای «وَجَدْتُمْ» باشد. در این صورت، منظور از پدیدار شدن برای مردم، پای به عرصه وجود نهادن ایشان باشد^۱.

«خَيْرَ أُمَّةٍ» نیز به عنوان حال در جمله منصوب است. در این صورت، مفاد آیه چنین است: همانا مسلمانان بهترین مخلوقات خداوند و افضل از سایر امت‌ها هستند؛ و علّت آن، جمله «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» است. این جمله، به عنوان حال برای «خَيْرَ أُمَّةٍ» می‌باشد نه «كُنْتُمْ»؛ پس امت اسلامی مقید به خیر بودن شده و خیر بودن آن مقید به امر به معروف و نهی از منکر است. در نتیجه، آیه دلالت دارد خیر بودن، فضیلت و شرافتی است که برای این امت ثابت شده و از جهت انجام امر به معروف و نهی از منکر است.

قول دیگر آن است که: آیه‌ی شریفه‌ی «تَأْمُرُونَ...» تا پایان آیه،

۱. این احتمالات را شیخ طوسی در التبیان، ج ۲، ص ۵۵۷ آورده است.

جمله مستأنفه بوده و منظور آن، بیان علّت خیر بودن است؛ همان‌طور که می‌گوییم: «زید کریم مردم را اطعام می‌کند و آنان را می‌پوشاند و آنچه که به صلاح آنان است، انجام می‌دهد». عبارت ﴿وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ نیز بر ایمان جامع به خداوند و یکپارچگی، اتحاد و نفس واحده بودن آنان در انجام فریضه‌ی عظیم امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کند، و شاید به همین دلیل گفته‌اند: «امر به معروف و نهی از منکر حصار ایمان و نگاه‌دارنده‌ی آن است»^۱. بنابراین، مقدم بودن آن در جمله، موافق با این عبارت مشهور است که حصار هر چیز را پیش از آن قرار می‌دهند.

با این بیان، به سخن عده‌ای از مفسران که گفته‌اند: «چرا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا مقدم شده است با آن‌که ایمان به خدا باید بر جمیع طاعات مقدم باشد؟» پاسخ داده می‌شود.

در جواب این سخن پاسخ‌های دیگری نیز گفته‌اند که می‌توانید آن‌ها را در کتاب‌های تفسیری بیابید. به عبارت ساده‌تر، ابتدا و انتهای آیه‌ی کریمه دلالت دارد بر این که اّتصاف امت به «بهترین امت بودن» مشروط بر انجام این فریضه است. پس، در صورتی که آن را ترک کنند، مؤمن واقعی و بهترین امت نیستند.

﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار

۱. تفسیر مراغی، ج ۴، ص ۳۰.

ناپسند باز می‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگانند»^۱.

تقریب: این آیه تفسیر آیهی پیشین خود، یعنی ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ﴾^۲ است، و دلالت دارد بر این که امتی بر اطاعت از فرمان خدا و بر راه مستقیم پابرجا و راسخ هستند که به معاد ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، آن‌گاه ایشان را جزء صالحان برمی‌شمارد. بنابراین، دلالت‌های مختلفی در این آیه بر فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد؛ از جمله این که: امت درست‌کردار را تبیین می‌کند، با توحید و معاد ارتباط دارد و انجام‌دهندگان این فریضه را ضمن صالحان برمی‌شمارد.

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ﴾^۳ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛ «بسیاری از آنان را بنگری که در گناه و ستمکاری و خوردن حرام می‌شتابند؛ بسیار بد کاری را پیشه خود نمودند. چرا علما و روحانیون آنان را از گفتار زشت و خوردن مال حرام باز نمی‌دارند؟ همانا کاری بسیار زشت را پیشه خود نمودند»^۳.

کلمه «لَوْلَا» در این آیه به معنای «هلا» آمده است. علی بن عیسی می‌گوید: «اصل آن اظهار وجوب چیزی درباره‌ی (اولی)

است لکن حتی در صورت نیامدن «لا»، در ترغیب و واداشتن به انجام (دومی) به خاطر (اولی) به کار می‌رود؛ با این حال همراهی آن با «لا» ضروری است. زیرا، «لا» آن را به معنای «چرا انجام نداده؟» برده است^۱. مراد از «ربانیون و احبار» نیز پیشوایان تربیتی و سیاسی یهودیان و علمای شرع و فتوا در میان ایشان هستند. «صنع» به معنای ساختن نیز اخصّ از «عمل» به معنای کار، و «عمل» اخصّ از «فعل» به معنای انجام دادن است؛ و به چیزی که نه از روی «طبع» و نه از روی «ولع» به دست می‌آید، صنع گفته می‌شود.

تقریب: آیه‌ی کریمه بعد از تفسیح آن دسته از یهودیان که دین حق را به سخره و بازی گرفته و در سخن گناه - یعنی: هر چه به دین و دنیای گوینده آن سخن ضرر می‌رساند مانند دروغ - و دشمنی - ظلم و تعدی به حقوق - و حرام‌خواری (از محرّمات پست) شتاب داشته‌اند؛ پیشوایانشان را به خاطر رضایت به این گناهان و ترک فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر مذمت می‌کند و آنان را شدیدتر از یهودیانی که این اعمال را انجام داده‌اند، توبیخ می‌نماید.

از ابن عباس روایت شده: «هیچ توبیخی در قرآن از توبیخ در این آیه شدیدتر نیست»^۲؛ و در تفسیر الکشاف آمده است: «گویی

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۷۳، در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ

دَخَلُوا بِالْكَفْرِ﴾؛ مائده (۵): ۶۱.

۲. جامع البیان، طبری، ج ۶، ص ۴۰۳.

۱. آل عمران (۳): ۱۱۴.

۲. «از میان اهل کتاب، طایفه‌ای از آنها معتدل و به راه راست‌اند»؛ آل عمران (۳): ۱۱۳.

۳. مائده (۵): ۶۲ و ۶۳.

آنان - یعنی علما با ترک فریضه‌ی نهی از منکر - در شمار مرتکبین منکرات قرار گرفته‌اند^۱. شاید راز این مطلب در آن است که فرد گناهکار ولعی دارد که او را به سمت گناه و ارتکاب آن سوق می‌دهد؛ پس، معصیت او از قبیل چیزی است که از طریق طبع حاصل می‌شود، به سبب آن که حرکتی آمیخته به ولع و بدون بصیرت است؛ اما عالمی که نهی از منکر را ترک کرده، میثاقی که خدا از او گرفته را وانهاده، و آن را تنها برای رضایت مردم ترک نموده و رضایت مردم را بر رضایت خداوند برگزیده است. نتیجه آنکه: دلالت آیه‌ی کریمه بر لزوم این فریضه کاملاً آشکار است.

(۵) ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾؛ «کافران بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی پسر مریم از آن رو لعنت کرده شدند که نافرمانی (خدا) نموده و (از حکم حق) سرکشی می‌کردند. آنان هیچ‌گاه یکدیگر را از کار زشت خود نهی نمی‌کردند، و آنچه می‌کردند بسی قبیح و ناشایسته بود»^۲.

تقریب: شدیدترین واژه‌ای که خداوند متعال غضب خود را با استفاده از آن نشان می‌دهد، «لعنت» است. ملعون کسی است که از رحمت و رأفت خدا محروم باشد. داوود علیه السلام هم گناهکاران و

۱. الکشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۷.

۲. مائده (۵): ۷۸ و ۷۹.

متجاوزان و نیز به طور خاص، متجاوزان «یوم السبت» را لعن کرد، و پس از او عیسی علیه السلام نیز ایشان را لعن کرد. آیه بیانگر آن است که این لعنت بی‌وقفه به علت تعدی و بی‌حرمتی دائمی آنان است، که [آن هم] معلول نهی نکردن همدیگر از هیچ‌کدام از منکرات است؛ هر قدر که زشتی و ضرر منکر زیاد باشد.

نکته‌ی این مطلب در آن است که اگر نهی از منکر ترک شود، فاسقان جرأت اظهار فسق و فجورشان را پیدا می‌کنند، و وقتی همه مردم منکرات را با چشم خود دیدند و به گوش خود شنیدند، زشتی آن از بین می‌رود؛ در نتیجه، افراد بیشتری جرأت انجام آن را پیدا می‌نمایند. بنابراین، اعلام آن، موجب انتشار مفساد در میان خودشان و فساد امت می‌شود.

آیه دلالت دارد بر این که ترک نهی از منکر موجب مفسده برای امت است، و خداوند متعال با بیان ﴿لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ مذمت و لعن را تأکید کرده و آن را برای رسول خود و مؤمنین تبیین نموده تا عبرتی برای ایشان باشد که آن کار را انجام ندهند و مانند آن گروه نباشند تا گرفتار خشم و لعنت خدا نشوند.

در نتیجه: دلالت آیه بر لزوم نهی از منکر روشن است.

(۶) ﴿وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا به أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِزَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾؛ «و چون (پند و موعظه‌ی ناصحین در آنان اثری نکرد) جمعی از آن گروه گفتند: چرا قومی را که از جانب

خدا به هلاک و یا به عذاب سخت محکومند باز موعظه می‌کنید؟ ناصحان گفتند: پند ما معذرت (و اتمام حجت) است از جانب پروردگارتان، و دیگر آنکه شاید (اثر کند و) تقوا پیشه کنند. و چون هر چه به آنها تذکر داده شد در آن غفلت ورزیدند ما هم آن جماعت را که از کار بد منع می‌نمودند نجات بخشیدیم و آنان را که ظلم و ستمکاری کردند به کیفر فسقشان به عذابی سخت گرفتار کردیم^۱.

ضمیر «منهم» در این آیه به بنی‌اسرائیل برمی‌گردد که شامل سه فرقه بودند: گناهکاران، ساکتان و بی‌طرفان، و اندر زدهندگان.

تقریب: گروه ساکتان افرادی اهل تقوا بودند که با فرمان الهی مخالفت نمی‌کردند، اما نهی از منکر را ترک کرده و با گروه گناهکاران ستمکار درآمیختند و گروه اندر زدهندگان را شماتت کردند که: «این گروه، متجاوز و متجاهر به فسق است و نهی از منکر در آنان سودی ندارد. پس، دیگر چرا آنان را موعظه می‌کنید؟». سبب این کار، کراهت ایشان از موعظه نبود، بلکه به خاطر یأس و ناامیدی از پذیرش این اندرز بود. امر به معروف و نهی از منکر نیز تنها با احتمال تأثیر واجب هستند.

گروه اندر زدهندگان در پاسخ آنان گفتند: «این اندرز، در واقع طلب بخشش از خداوند است» و بدین طریق نشان می‌دهند با فسق موافق نبوده و از سرکشی و تمرد آن عده منزجر هستند، به این امید که با ادامه موعظه‌ها همه‌ی این مسائل یا دست‌کم برخی از آنها تمام شود.

۱. اعراف (۷): ۱۶۴ و ۱۶۵.

برخی گفته‌اند: این که آنان گفته‌اند «إِلَيَّ رَبُّكُمْ» - که (رب) به سرزنش کنندگان اضافه شده - و «إِلَيَّ رَبُّنَا» نگفته‌اند، نشان می‌دهد تکلیف به موعظه به ما اختصاص ندارد، بلکه بر شما نیز واجب است که ایشان را موعظه کنید. زیرا، پروردگار جایگاه ربوبیت دارد و به همین دلیل باید از او طلب بخشش شده و سعی شود ذمه، از تکالیف و وظائفی که آنها را به بندگانش محول کرده بریء گردد، و از آنجا که شما هم مثل ما مریوب او هستید، تکلیف شما با تکلیف ما تفاوتی ندارد^۱.

عبارت «فَلَمَّا نَسُوا» الخ، یعنی: هرگاه تأثیر ذکر در نفوس ایشان از بین رفت، و چنان شد که گویی تصویر آن از نفس زائل شده است، گروهی که نهی از منکر می‌کردند را نجات داده و ظالمان را به عذابی سخت دچار کردیم.

درباره‌ی گروهی که با: «لَم تَعْظُون قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ» توصیف شده‌اند، اختلاف نظر وجود دارد که آیا آنان از نجات‌یافتگان هستند یا از هلاک‌شدگان؟

در پاسخ، الف) از ابن عباس نقل شده است هر دو طائفه نجات یافته‌اند^۲، و نیز روایت شده که او درباره‌ی گروه ساکتان تردید داشت تا این که شاگردش عکرمة او را به نجات ایشان قانع نمود^۳.

۱. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۹۵.

۲. شیخ طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۱۴.

۳. تفسیر آلوسی، ج ۹، ص ۹۲.



زمخشری نیز این قول را محتمل دانسته است.^۱

ب) گروهی گفته‌اند: آیه درباره‌ی وضعیت گروهی که به «لَمْ تَعْظُونَ» توصیف شده‌اند، سخنی نگفته است.^۲

ج) گروه دیگر عقیده دارند این فرقه جزء هلاک‌شدگان هستند.^۳

سخن درست، همین قول سوم است. زیرا آیه‌ی شریفه، حاوی مناظره‌ی گروه ساکتان سرزنش‌کننده با گروه اندرزدهندگان است؛ و ظاهر از این مناظره، لزوم نهی از منکر و سقوط وجوب آن با احتمال عدم تأثیر است؛ چنانچه گفته شد. بنابراین، گروه ساکتان در شمار ترک‌کنندگان وظیفه‌ی قطعی بوده و جزء ظالمان قرار می‌گیرند، و این سخن خداوند که: ﴿وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ شامل آنان می‌شود.

پس، آیه همان‌طور که از امام صادق علیه السلام روایت شده، ظهور در هلاکت هر دو گروه دارد، و از جهاتی دال بر این است که موعظه به امر به معروف و نهی از منکر جزء واجبات است.

همان‌طور که گفته شد خداوند متعال قرآن را برای موعظه نازل کرد و داستان‌های انبیا، نه تاریخ شهرها و ملّت‌ها، را به عنوان عبرت و تذکر در آن ذکر نمود. عبرت در آن قصه این است که از

۱. الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. قاتلان این قول را پیدا نکردیم.

۳. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۹۵.

۴. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۵۸، ح ۱۵۱.



ظلم، فسق، ترک موعظه و ارشاد پرهیز کنیم و به امر به معروف و نهی از منکر ملزم باشیم.

نتیجه: جلوگیری نکردن از ظلم ستمکاران و نهی نکردن آنان از منکر، مشارکت در ظلم و فسق ایشان است، و خداوند آنان را به عذابی سخت گرفتار می‌کند؛ و همان‌گونه که در کمین ستمکاران است، مراقب تارکان این فریضه‌ی عظیم نیز هست.

(۷) ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «و مردان و زنان مؤمن همه یاور و دوستدار یکدیگرند، خلق را به کار نیکو وادار و از کار زشت منع می‌کنند و نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و حکم خدا و رسول او را اطاعت می‌کنند، آنان را البته خدا مشمول رحمت خود خواهد گردانید، که خدا صاحب اقتدار و درست کردار است»^۱.

چون خداوند متعال در آیات پیش از این آیه^۲، درباره‌ی منافقین و ویژگی‌های ناپسند ایشان سخن گفته، اقتضای حکمت آن است که از مؤمنان یاد کند و اوصاف ایشان را - که از طریق آن، مؤمن از غیر مؤمن بازشناخته می‌شود - ذکر نماید.

تقریب: این آیه دلالت دارد مؤمنان با وجود کثرت و پراکندگی همانند نفس واحده و دارای یک کیان و موجودیت هستند؛ به

۱. توبه (۹): ۷۱.

۲. توبه (۹): ۶۷ و ۶۸.

همین دلیل، عده‌ای کار عده‌ای دیگر را برعهده می‌گیرند و یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند. دلالت این آیه بر وجوب این فریضه از چند جهت قابل بررسی است:

اوّل: ذکر این دو ویژگی به عنوان نشانه‌های فرد مؤمن است؛ و لازمه‌اش این است که تارک این دو کار، مؤمن نیست.

دوم: ظهور «يَأْمُرُونَ...» تا آخر آیه بر وجوب؛ به این بیان که در جای خود ثابت شده است جمله‌ی خبری ظهور در وجوب دارد، بلکه وجوب در آن از وجوب در جمله‌ی امری اظهر است.

سوم: امر با ولایت عده‌ای از افراد جامعه بر سایرین بر این دو کار مترتب شده است و وحدت اجتماعی چنین اقتضا می‌کند.

چهارم: مفهوم دستیابی قوم مذکور به رحمت الاهی این است که تارک امر به معروف و نهی از منکر مشمول این رحمت نیست؛ تدبّر کنید.

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ
الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «اینان همان از گناه پشیمانان، خداپرستان، حمد و شکر
نعمت‌گزاران، روزه‌داران، نماز با خضوع‌گزاران، امر به معروف و
نهی از منکرکنندگان، و نگهبانان حدود الهی‌اند، و مؤمنان را
بشارت ده»^۱.

در آیات پیشین این آیه، خداوند به مؤمنانی که در راه خدا با
اموال و جان‌هایشان جهاد کنند، وعده بهشت داده، و در این آیه به

۱. توبه (۹): ۱۱۲.

بیان صفات مؤمنین و آنچه مؤمن را از غیرمؤمن بازمی‌شناساند، پرداخته و ابتدا آنان را با صفات فردی توبه، عبادت، زهد، رکوع و سجود وصف کرده و سپس به بیان ویژگی‌های اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد، و پس از آن، ویژگی این هر دو حالت یعنی حفظ حدود الاهی را بیان می‌کند و در نهایت می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و در حالی که خود در آیه‌ی پیش به آنان بشارت داده است، به پیامبرش نیز فرمان می‌دهد به ایشان بشارت دهد.

تقریب: دلالت این آیه بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر از چند جهت است:

اوّل: ذکر امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وجه تمایز مؤمن از غیر مؤمن، نشان می‌دهد که تارک این دو امر، مؤمن نیست.

دوم: امر به معروف و نهی از منکر جزء مسائلی است که از طریق آن حق خداوند بر پا داشته می‌شود و قیام به حق خدا نیز باعث می‌شود خدای تعالی درباره این افراد، حقی را که بر خود واجب کرده وفا نماید.

سوم: امر به این دو کار، به صورت اخبار است.

چهارم: امر به معروف و نهی از منکر را جزء مواردی که طرف معامله با خداوند متعال است، قرار داده است.

﴿قُلْ لَوْ كَانِ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ

وَكَاؤُوا مُجْرِمِينَ* وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿۳۷﴾ «پس چرا در امم گذشته مردمی با عقل و ایمان وجود نداشت که (خلق را) از فساد و اعمال زشت نهی کنند مگر عده‌ی قلیلی که نجاتشان دادیم، و ستمکاران از پی تعیش به نعمت‌های دنیوی رفتند و مردمی فاسق بدکار بودند. و خدا بر آن نیست که هیچ قومی و هیچ اهل دیاری را در صورتی که آنها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک کند»^۱.

تقریب: این آیه، ذیل آیاتی قرار دارد که از داستان‌های گذشتگان و سنت خداوند درباره آنان - هلاک در دنیا و گرفتاری به آتش آخرت - سخن می‌گوید، و نهی از فریب‌کاری در دین و گرایش به سوی ظالمان را نیز دربرمی‌گیرد و بیانگر آن است که در غیر این حالت، فرد به عذاب آتش گرفتار می‌شود.

«لَوْلَا» به معنی «هلاک‌کان» و «الْأَکَانَ» بوده که معنای نفی دارد؛ بنابراین، تقدیر آیه چنین است: ملل و اقوامی که قبل از شما می‌زیستند، از فساد در زمین نهی نکردند با این که واجب بود گروهی از ایشان این فریضه را بر پا دارند تا بدین طریق میانشان اصلاح و امتشان از استیصال حفظ گردد؛ و این (نبودن قومی برای امر به معروف) علت هلاک ایشان - جز عده‌ی کمی از آنان یعنی ناهیان از منکر - بوده است، و سایرین که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به دنبال لذایذ دنیا که ناز و نعمتی در آن بود، رفتند؛ در حالی که ایشان گناهکار بودند.

۱. هود (۱۱): ۱۱۶ و ۱۱۷.

نتیجه: گروهی که نهی از منکر را ترک کرده، توبیخ شده‌اند؛ و از این جهت است که در دنیا هلاک و در آخرت گرفتار عذاب دردناک می‌گردند، و خداوند تعداد اندکی از آنان را به خاطر انجام این وظیفه نجات داده است. گروهی نیز که هلاک شدند، اگر این فریضه را برپا می‌داشتند، هلاک و عذاب نمی‌شدند؛ زیرا، نابودی شهر و روستاهایی که اهل آن صالح هستند، ظلم است؛ و ظلم در سنت خداوند راهی ندارد: ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾؛ «و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد»^۱.

(۱۰) ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ «آنان که خدا را یاری می‌کنند) آنانی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و (از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسند چون می‌دانند که) عاقبت کارها به دست خداست»^۲.

تقریب: این آیه ذیل آیاتی قرار دارد که متضمن اذن جهاد هستند. گفته‌اند: این آیه نخستین آیاتی است که درباره‌ی جهاد نازل شده است. این تشریح - تشریح جنگ - در جهت حفظ جامعه‌ی دینی از شر دشمنان دین است که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند. خدا در ذیل آن آیات فرموده: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ﴾؛ «و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد»^۳ و

۱. کهف (۱۸): ۴۹.

۲. حج (۲۲): ۴۱.

۳. حج (۲۲): ۴۰.

سوگند یاد کرده است از دین خود دفاع می‌کند.

بنابراین، عبارت ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ﴾ تا آخر آیه، در مقام توصیف یاری‌کنندگان دین است؛ از این رو، دلالت آیه بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر آشکار است و به بیان بیشتر نیاز ندارد.

(۱۱) ﴿يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «ای فرزندان عزیزم، نماز را به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و (بر این کار از مردم نادان) هر آزار بینی صبر پیش گیر، که این نشانه‌ای از عزم ثابت (مردم بلند همت) در امور عالم است»!

تقریب: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: ظاهر آیه‌ی شریفه این است که منظور از ﴿مَا أَصَابَكَ﴾ - که فرمان به صبر بر آن داده شده است - مشقت و اذیت‌های امر به معروف و نهی از منکر است. عبارت ﴿إِنَّ ذَلِكَ﴾ نیز اشاره به صبر دارد؛ و اشاره‌ی بعید آن به تعظیم و ترفیع است. هم‌چنین ﴿عَزْمٌ﴾ تصمیم قلب برای انجام کاری است.

بنابراین، مفهوم آیه چنین است: صبر در این زمینه جزء تصمیمات درست برای انجام کار نیکو به جای کار قبیح است، که از نشانه‌های قدرت نفس و شهامت آن است. و نیز گفته‌اند: معنایش این است که: صبر از اموری است که باید بر آن ثبات و دوام داشت.

نتیجه: به هر تقدیر، دلالت آیه بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر ظاهر است.

در قرآن کریم آیات دیگری نیز بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد که برای هر کسی که به آن مراجعه کند، روشن خواهد بود.

۲) آیات معارض

گروهی از تارکان این فریضه، که به دنبال مجوز و عذر و بهانه می‌گردند، به آیاتی اشاره کرده و گفته‌اند: این آیات نشان می‌دهد امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. در این قسمت تعدادی از این آیات را ذکر کرده و دلالت آن‌ها بر عدم وجوب این فریضه را پاسخ خواهیم داد. به این ترتیب، وضعیت سایر آیات نیز روشن می‌شود:

(۱) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ «ای اهل ایمان، شما (ایمان) خود را محکم نگاه دارید، که اگر همه‌ی عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید زیانی از آنها به شما نرسد. بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست و همه شما را به آنچه کردید آگاه می‌سازد»!

مدعا: از آنجا که تعلیق جمع بر جمع افاده‌ی توزیع می‌کند، ظاهر آیه نشان می‌دهد هر کسی باید خود را حفظ کند؛ همان‌طور که در آیه‌ی دیگری آمده است: ﴿وَأْمَسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ﴾^۱؛ یعنی بر هر کس واجب است سر خود را مسح کند نه دیگری را.

لفظ «عَلَيْكُمْ» اسم فعل است به معنای بر شما باد، و کلمه‌ی «أَنْفُسِكُمْ» مفعول آن است؛ پس، آیه دلالت دارد که بر هر کسی واجب است با انجام واجبات و ترک محرّمات خودش را حفظ نماید؛ و در مقابل، دیگران، گمراه شوند یا هدایت یابند، گناهی و چیزی بر او نیست؛ چنان که گویی کارهای دیگران به او ارتباطی ندارد، و این مسأله با وجوب امر به معروف و نهی از منکر سازگاری ندارد.

با این بیان، سخن ابن عباس که گفته است: «خداوند متعال مؤمنان را با این آیه مورد خطاب قرار داد و فرمود: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ﴾^۲ به معنای «بر شما باد اهل دیتان»^۳، رد می‌شود؛ چون آیه - طبق گفته‌ی او - مؤکدترین آیه در زمینه‌ی وجوب

۱. بسیاری از روایاتی که طبری در تفسیر خود آورده، نشان می‌دهد اولین مسلمانان گمان می‌کردند میان این آیه و آنچه دالّ بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر است، تضاد وجود دارد و بحث‌هایی در این زمینه صورت گرفته است؛ صحابه و تابعین به این گمان پاسخ داده‌اند. نک: تفسیر جامع البیان، ج ۷، ص ۱۲۸ - ۱۳۰.

۲. مائده (۵): ۶.

۳. این مطلب از شیخ طبرسی در مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۳۵ نقل شده است. فخر رازی آن را منسوب به عبدالله بن مبارک دانسته است. نک: التفسیر الکبیر، رازی، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

امر به معروف و نهی از منکر است.

پاسخ: گمراهی و هدایت دو معنای متقابل‌اند، و ظاهر آن است که منظور از هدایت در اینجا، نه هدایت تکوینی عامه است، که خداوند آن را در سرشت هر موجودی قرار داده تا بدان طریق یا از طریق انتخاب خود به سوی کمال حرکت کند، و نه هدایت تشریحی عامه، که افاضه‌ی عقل بر انسان، و به دنبال آن ارسال پیامبران و نازل کردن کتاب است؛ بلکه منظور، هدایت خاصه و عنایت ربّانی است که خداوند به اقتضای حکمت خود به برخی از بندگانش اختصاص داده و مقدمات هدایت به سوی کمال و دستیابی به مقصود را برای او فراهم کرده است؛ و اگر تسدید خداوند نبود، او هر آینه در گمراهی و ضلالت گرفتار می‌آمد.

پس آیه‌ی شریفه دلالت دارد مؤمن باید از هر چیزی که او را از پیمودن طریق هدایت باز می‌دارد، پرهیز کند و به همه‌ی دستورات خداوند متعال عمل نماید. از جمله‌ی این دستورات، امر به معروف و نهی از منکر است. نیز، دیدن گمراهی مردم و گسترش معاصی در میان آنان قدمش را سست نکند و تحت تأثیر آن قرار نگیرد و موجب نشود تا وی طریق هدایت را رها کند، چنان که گویی از نظرش این دنیا با دین میانه‌ای نداشته باشد، یا بر گمراهی آنان بترسد و به آنان مشغول شود و خودش را فراموش کند و مانند یکی از ایشان گردد؛ بلکه بر او واجب است تا از طریق اسباب عادی، امر به معروف و نهی از منکر کرده و مردم را به سوی خدا دعوت نماید، آن‌گاه مسأله را به خداوند متعال واگذار کند؛ علاوه بر آن، در دستورات الاهی نیامده است که انسان

خودش را در راه نجات دیگری از گمراهی هلاک کند. هم چنین او به خاطر کار دیگران مجازات نمی شود.

نتیجه: این آیه کریمه نیز بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد. علاوه بر آن، مطلب مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز هست که می گوید: «این آیه مؤکدترین آیه در وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. زیرا، خداوند متعال با آن مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و فرموده: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ - یعنی: بر شما باد اهل دین خودتان - همان طور که می فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ - خودتان را نکشید - و ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ﴾ - گمراهی گمراه شدگان از کافران به شما زیانی نمی رساند - ابن عباس هم در روایتی آورده است: «مراد آیه این است که: همدیگر را موعظه و نهی کنید، و آنچه موجب نزدیکی به خدا و دوری از شیطان است را به یکدیگر بیاموزید. گمراهی مشرکین و منافقین و اهل کتاب به شما ضرری نمی رساند»^۱.

(۲) ﴿وَإِنْ كَذَّبُوا فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾؛ «و اگر تو را تکذیب کردند بگو: عمل من برای من و عمل شما برای شما (هر کس جزای خود را خواهد یافت) شما بریء از کردار من هستید و من بیزار از کردار شما»^۲.

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۳۵.

۲. یونس (۱۰): ۴۱.

آیهی شریفه‌ی: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾^۱ تا آخر سوره نیز همانند این آیه است.

مدعا: ظاهر آیه، مداخله نکردن در کارهای دیگران بوده و در نهایت، اظهار براءت از عمل آنان است. واضح است این کار نیز با دعوت به حق و امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد.

پاسخ: ظاهر آن است که این کار، بعد از بی اثر بودن دعوت به سوی حق انجام می شود نه از همان ابتدای امر؛ چون آیه خطاب به پیامبر اکرم (ص) است که دعوت کننده به سوی حق و امر به معروف و ناهی از منکر بود، و گویا پیامبر اکرم (ص) به علت شدت عطف و رحمت، خود را به خاطر ایمان نداشتن مردم هلاک کرده است. سخن خداوند ﴿وَإِنْ كَذَّبُوا﴾ نیز گواه بر آن است؛ همان طور که آیات قبل و بعد از آن، بر این مطلب گواهی می دهند.

بنابراین، آیه دلالت ندارد که مردم به خود واگذار شده و به سوی حق دعوت نشوند؛ بلکه به عکس، آیه دلالت دارد بر این که مردم را باید به سوی حق دعوت نمود؛ اما در صورت تکذیب و عدم تأثیر دعوت، تبری از آنان لازم است تا شریک کار باطلشان نگردد. به عبارت دیگر، این آیه تهدیدی از سوی خداوند برای مردمان است، مانند آیه‌ی: ﴿اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ﴾ یعنی: «شما هر کار می توانید انجام دهید»^۲ و آیاتی نظیر آن.

۱. کافرون (۱۰۹): ۱.

۲. این آیه در چند مورد در قرآن تکرار شده است از جمله: انعام (۶): ۱۳۵؛ هود (۱۱): ۹۳.

به طور کلی، مفاد آیهی کریمه این است که - ای پیامبر ﷺ - پس از آن که دعوت در کفار تأثیر نداشت، و بعد از اقامه‌ی دلیل و برهان و معجزه‌ی تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: «من از شما برائت می‌جویم و جزای عملتان با خداوند است، همان‌طور که جزای عمل من با اوست؛ و پیامدهای عمل هر دو طرف فقط بر همان طرف مترتب می‌شود نه بر دیگری».

با این حال، این سوره مکی است، و از آیاتش چنین بر می‌آید که از سوره‌های ابتدای بعثت بوده است؛ بدین صورت که پس از آن که مشرکان نزول وحی بر پیامبر ﷺ را انکار کرده و قرآن را سحر نامیدند، یاران و دوستان او را اذیت کرده و حتی آنان را مجبور به کفر و شرک نمودند، این سوره نازل شد. پیامبر اکرم ﷺ به حسب ظاهر - با قطع نظر از اعمال ولایت تکوینی خود - نمی‌توانست آنان را هدایت، آزار و اذیتشان را از مسلمانان دفع کند. وظیفه در چنین مواردی مدارا است، تا به این وسیله اذیت‌های ایشان کمتر شود، و مسلمانان بتوانند ساز و برگ فراهم آورند. به همین دلیل، شاهد آن هستیم که پس از هجرت و تهیه‌ی ساز و برگ - ﴿مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾^۱ - آیه‌ی: ﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ﴾ - یعنی: «و هر کجا مشرکان را یافتید به قتل رسانید»^۲ - و: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُواهُمْ وَأُخْصِرُوهُمْ وَأَعَدُّوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾ - یعنی: «آن‌گاه مشرکان را

۱. اعراف (۸): ۶۰.

۲. بقره (۲): ۱۹۱؛ نساء (۴): ۹۱.

هر جا یابید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و هر سو در کمین آنها باشید»^۱ - بر پیامبر ﷺ نازل شد. بنابراین، دست برداشتن از دعوت به سوی حق - اگر چنین باشد - به خاطر مصلحتی مهم‌تر بوده است.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾^۳؛ «بگو: ای مردم به حقیقت (کتاب و رسول) حق از جانب خدایتان برای شما آمد، پس هر کس هدایت یافت نفعش بر خود اوست و هر کس به راه گمراهی شتافت زیانش بر خود اوست و من نگهبان شما (از مؤاخذه خدا) نیستم»^۴.

مدعا: عبارت ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ با وجوب امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد.

پاسخ: این آیه دلالت دارد پس از دعوت به حق و تبیین مواردی که دینداری به آن ضروری است، یا انجام و ترک آن لازم است، افراد در انتخاب خود مختارند، و هیچ‌کس نمی‌تواند آزادی انتخاب را از دیگری سلب کند؛ و کردار آنان بر گردن پیامبر ﷺ نیست و خود مسؤول عملکردشان هستند؛ پس هر که قول حق و درست را پذیرفت، هدایت یافته و منافع آن از ثواب و... به خودش بازمی‌گردد، و کسی که گمراه شود خود را به بیراهه برده است؛ زیرا، به‌خاطر آن مجازات می‌شود.

۱. توبه (۹): ۵.

۲. یونس (۱۰): ۱۰۸.

بنابراین، آیه دلالت دارد وظیفه‌ی پیامبر ﷺ سلب اختیار و اجبار مردم برای ایمان به خدا نیست؛ بلکه وظیفه‌ی او هدایت به حق و امر به معروف و نهی از منکر است. علاوه بر آن، این آیه از آیات سوره‌ی یونس است که سوره‌ای مکی است؛ لذا، هرچه درباره‌ی آیه‌ی پیشین گفتیم، درباره‌ی این آیه هم صادق است. با توجه به نکات فوق، روشن می‌شود: سایر آیاتی هم که آنها را دال بر عدم وجوب پنداشته‌اند، بر عدم وجوب دلالت نمی‌کنند. نتیجه آن که تردیدی در وجوب امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن کریم وجود ندارد.

دلیل سوم: سنت

روایاتی که بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند، متواتر بوده و در این مختصر نمی‌توان همه‌ی آنها را بیان کرد. به همین دلیل، تنها روایاتی را نقل خواهیم کرد که در آنها به علت وجوب، و مفساد مترتب بر ترک این فریضه‌ی عظیم اشاره شده است.

۱) پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِذَا أُمَّتِي تَوَاكَلَتِ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَتَأْذَنُ بَوَاقِعٍ مِنَ اللَّهِ»؛
«هرگاه پیروان من امر به معروف و نهی از منکر را به یکدیگر واگذار کنند، بدانند که در جنگ با خدای بزرگ هستند».

۲) پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيُبْغِضَ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَمَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ ﷺ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛

«خداوند مؤمن ضعیفی را که دین ندارد مورد غضب خود قرار می‌دهد. سؤال شد: مقصود چه کسی است؟ فرمود: کسی که نهی از منکر نکند».

۳) امام صادق عليه السلام فرموده است: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ خَثْعَمٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي مَا أَفْضَلُ الْإِسْلَامِ؟ فَقَالَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، قَالَ ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ صَلَاةُ الرَّحْمِ، قَالَ ثُمَّ مَاذَا؟ فَقَالَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحْمِ قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ»؛

«مردی از تیره‌ی خثعم نزد رسول خدا ﷺ آمد و به او گفت: به من بگو با فضیلت‌ترین عمل در اسلام چیست؟ فرمود: ایمان به خدا. گفت: پس از آن؟ فرمود: صله‌ی رحم. گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر. مرد گفت: کدام عمل نزد خداوند عزوجل مبعوض‌تر است؟ فرمود: شرک ورزیدن به خدا، گفت: بعد از آن چه؟ فرمود: قطع رحم. گفت: بعد از این چه چیز است؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف».

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۲، ح ۲۱۱۳۹.

۲. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۱، ح ۲۱۱۳۷.

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۷۷، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۸، ح ۲۱۱۳۱.

۴) در نهج البلاغه آمده: حضرت امام علی علیه السلام فرموده است: «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ مَنْ يَرَى عُدْوَانًا يَعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ وَ أَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرَى، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُوجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ»؛

«ای مؤمنان! هر کس کار خلافی را که به آن عمل می‌شود و منکری را که دعوت به آن می‌شود، ببیند و آن را به وسیله‌ی قلبش جلوگیری کند، سالم مانده و از آن عمل دور می‌شود. و هر کس آن عمل را به وسیله‌ی زبانش منکر شود پاداش داده می‌شود و این شخص از شخص اول برتر است. و هر کس به وسیله‌ی شمشیر آن عمل را منکر شود تا کلام خدا را برتر و کلام ظالمین را پست‌تر گرداند، او همان است که هدایت یافته و در راه رستگاری می‌افتد و در قلبش یقین نورافشانی می‌کند».

و در کلام دیگری فرموده است: «فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمَلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ، وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مَتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خِصْلَةً، وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانَهُ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ

كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةً فِي بَحْرِ نُجَى وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»؛

«گروهی منکر را با دست، زبان و قلب انکار می‌کنند، پس آنان تمامی خصلت‌های نیکو را در خود گرد آورده‌اند. گروهی دیگر منکر را با زبان و قلب انکار کرده، اما دست به کاری نمی‌برند، پس چنین کسی دو خصلت از خصلت‌های نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است. بعضی نیز منکر را تنها با قلب انکار کرده و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف‌تر است تباه ساخته و یک خصلت را به دست آورده‌اند. بعضی دیگر منکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته‌اند که چنین کسی از آنان، مرده‌ای میان زندگان است. تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، در مقابل امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای موج و پهناور است؛ و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کند و نه از مقدار روزی می‌کاهد، و از همه این‌ها برتر، سخن حق در پیش روی حاکم ستمکار است».

و در روایت ابوجحفه آمده است که گفت: «از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: "أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَانِ، ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكَرْ

مُنْكَرًا، قَلْبَ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ، وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ»؛^۱

«اولین مرحله از جهاد که شما در آن مغلوب خواهید شد جهاد با دست است، سپس با زبان و سپس با دل هایتان. پس، کسی که در قلب خود معروف را نشناسد، و منکری را انکار نکند، قلبش واژگون گشته، سرنگون و زیر و رو خواهد شد.»

(۵) امام حسن علیه السلام می فرماید: حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «فَإِنَّهُ أَمَّا هَلْكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثُمَا عَمَلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ وَ أَنَّهُمْ لَمَّا تَمَادَوْا فِي الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ فَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَنْ يَقْرَبَا أَجَلًا وَ لَنْ يَقْطَعَا رِزْقًا...»؛^۲

«بدانید اقوام قبل از شما که نابود شدند بدین جهت بود که گناه می کردند و علما - یعنی ربانیون مسیحیان - و احبار یهود آنان را از آن اعمال نهی نمی کردند تا این که در معصیت غرق شدند، همین که این وضع ادامه یافت و ربانیون و احبار، آنان را از این وضع نهی نکردند، عقوبت‌های الهی بر آنان نازل گردید. پس، امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید و بدانید امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک می کند و نه رزقی را قطع می نماید. (تا آخر حدیث)».

(۶) امام حسین علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می نماید: «اعْتَبِرُوا

۱. نهج البلاغه، ص ۵۴۲، باب حکم، ش ۳۷۵.

۲. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۶.

أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَيَّ الْأَحْبَارُ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» وَ قَالَ: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعْلُوهُ» إِلَى قَوْلِهِ: «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ» وَ قَالَ: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» بَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لَعَلَّهُمُ بَانَهَا إِذَا أُدِّيتُ وَ أُقِيمَتِ اسْتِقَامَتُ الْفَرَائِضِ كُلُّهَا هَيْئَهَا وَ صَعِبَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دَعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مَخَالَفَةِ الظُّلْمِ وَ قَسَمَةِ الْفِيءِ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضَعِهَا فِي حَقِّهَا؛

سپس علمای ساکت در مقابل ظلم که این وظیفه را ترک کرده‌اند مورد سرزنش و ملامت قرار داده و می فرماید: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نَقْمَةٌ مِنْ نَقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةَ فَضَلْتُمْ بِهَا وَ مَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ، وَ قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذَمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةٌ مَخْفُورَةٌ وَ الْعُمَى وَ الْبُكْمُ وَ الزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مَهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ، وَ لَا

فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْلَمُونَ، وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعِينُونَ، وَ بِالْأَذْهَانِ وَ الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَ أَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً؛

تا آنجا که می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَسُّا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرُدَّ الْعَالَمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُنْظِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يَعْجَلَ بِفِرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسَبْنَا اللَّهَ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنْبِئْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ!»؛

«ای مردم! از آنچه خداوند اولیای خود را با نكوهش از عالمان یهود پند داده است، عبرت بگیرید. آنجا که می فرماید: «چرا خداگرایان و عالمان دینی مردمان را از گفتار گناه آلودشان باز نمی دارند؟» و آنجا که فرموده است: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، از رحمت خدا دور شدند»؛ تا آنجا که فرموده است: «چه بد است آنچه می کردند»؛ و خداوند آنان را بدین سبب نكوهش کرده است که آنها کارهای زشت و تباه‌گری ستمگرانی را که میان ایشان بودند می دیدند ولی آن ستمگران را از آنچه می کردند باز نمی داشتند! به طمع این که از جانب آنان به نوا و بهره‌ای برسند و یا می ترسیدند که از آنان گزند بیابند، با این که خداوند می فرماید: «از مردمان نترسید و از من بترسید»! و می فرماید: «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که امر به

معروف و نهی از منکر می کنند»؛ و خداوند بدین سبب سخن خود را با امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه‌ای از سوی خود آغاز کرده که آگاه بوده است چون این فریضه ادا گردد و برپا داشته شود، تمام فرایض و واجبات دیگر، از آسان و دشوار، برپا داشته می شوند؛ و این بدان سبب است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم درآمدهای عمومی و غنیمت‌های جنگی و جمع‌آوری زکات و صدقات از جای خود و صرف آن در جای خود».

سپس، حضرت، علمای ساکت در مقابل ظلم که این وظیفه را ترک کرده‌اند، سرزنش و ملامت می کند و می فرماید: «من بر شما از آن می ترسم که انتقامی از انتقام‌های الهی بر سرتان فرود آید؛ زیرا، شما به سبب کرامت الهی به جایگاهی دست یافته‌اید که بر دیگران برتری و پیشتازی پیدا کرده‌اید و در حالی که خداشناسان و نیکان (از جانب مردمان) بزرگداشتی نمی بینند. شما به خاطر خدا در میان مردم ارجمندید. و من از آن رو بر شما بیمناکم که شما برای شکسته شدن برخی از پیمان‌های پدرانتان به هراس می افتید و نگران می شوید، اما به چشم خود می بینید پیمان‌های الهی شکسته شده و قوانین دینی زیر پا گذاشته شده، ولی هراس نمی نمایید؛ و نیز پیمان‌های رسول خدا ﷺ خوار و بی‌مقدار گشته است و شما اهمیّت نمی دهید و کوران و لالان و زمین‌گیران در همه‌ی سرزمین‌های اسلامی وانهاده مانده‌اند و بر آنان ترحمی نمی شود و شما در خور مسؤولیت خویش و در حدّ توانایی خود،



کاری نمی‌کنید؛ و نیز به افرادی که در این جهت کار می‌کنند، مددی نمی‌رسانید و با سازش و همکاری با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. تمام این‌ها از آن چیزهاست که خداوند شما را مأمور به جلوگیری فردی و همیاری جمعی برای جلوگیری از آن‌ها کرده است و از آن غافلید و مصیبت شما از مصایب همه‌ی مردم سهمگین‌تر است».

تا آن‌جا که می‌فرماید: «خدایا! تو می‌دانی آنچه که از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه زیادت خواستن از دنیای ناچیز؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را بنمایانیم، و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم، تا بندگان ستمدیده‌ات را ایمنی فراهم آید، و واجبات و احکام و سنت‌های تو اجرا گردد. پس، اگر شما مردم ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید، قدرت ستمکاران و بیدادگران هم‌چنان بر سر شما خواهد بود و آنان هم‌چنان به خاموش کردن نور پیامبران ادامه خواهند داد. خداوند ما را بسنده است که بدو توکل می‌کنیم و به او پناه می‌بریم و بازگشت همه به سوی اوست».

(۷) ابوسعید زهری از امام محمدباقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «وَيْلٌ لِّقَوْمٍ لَّا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱؛



«وای بر قومی که به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر قرض خود را به خدا ادا نمی‌کنند»؛ این روایت با چندین سند معتبر روایت شده است.

(۸) در حدیثی با چندین سند از امام رضا علیه السلام آمده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيْنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُوْكُمْ خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ»^۲؛

«باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه اشرار بر شما مسلط می‌شوند و آن وقت دعای نیکان (برای رفع بدی) مستجاب نخواهد شد».

(۹) شیخ طوسی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نماید: «لَا تَزَالُ أُمَّتِيْ بَخِيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى فَاِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سَلَّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ»^۳؛

«امت من مادامی که امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و یکدیگر را به احسان و نیکی کمک کنند، در خیر و خوبی خواهند بود؛ و اگر چنین نباشند، برکت از آنان برداشته خواهد شد، و بعضی از آنان بر بعضی دیگر - به ظلم - مسلط خواهند گردید، و در زمین و آسمان یار و یابوری نخواهند داشت».

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۶۱، ح ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۶، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۸، ح ۲۱۱۳۰.
 ۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۳، ح ۲۱۱۴۴.

۱. همه‌ی این اسناد به علی بن نعمان به نقل از عبدالله بن مسکان به نقل از داوود بن فرقد به نقل از ابو سعید زهری ختم می‌شود. نک: اصول کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۴؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۷۶، ح ۲؛ حسین بن سعید، الزهد، ص ۱۰۷، ح ۲۸۹؛ شیخ مفید، امالی، ص ۱۸۴، ح ۷.

۱۰) در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَّقِرُونَ وَيَتَنَسَّكُونَ حَدَثَاءَ سَفَهَاءَ لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ يَطْلُبُونَ لَأَنْفُسِهِمُ الرُّخْصَ وَالْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَفَسَادَ عَمَلِهِمْ يَقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَمَا لَا يَكْلُمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَلَا مَالٍ وَلَوْ أَضُرَّتْ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَأَشْرَفَهَا إِنْ أَلْمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَاكَ يَتَمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ فِيهِلْكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفَجَارِ وَالصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ.

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جِ الصَّلْحَاءُ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحَلُّ الْمَكَاسِبُ وَتَرُدُّ الْمَظَالِمُ وَتَعْمُرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفِطْوَا بِالسِّنْتِكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً.

فَإِنْ اتَّعَظُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَوْلِيَاءَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ۱ هُنَاكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا وَلَا مُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفْرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَيَّ أَمْرَ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ».

تا آنجا که فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ شُعَيْبَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَسِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا رَبِّ هَوْلَاءَ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَغْضَبُوا لِعِصْيَانِي»؛

«در آخر الزمان مردمی خواهند بود که از گروه خاصی پیروی می کنند که ریاکارند و تظاهر می کنند قاری قرآن و اهل عبادت اند. آنان تازه کار و ساده لوح اند، نه امر به معروفی را بر خود واجب می دانند نه نهی از منکری را، مگر زمانی که از ضرر و زیان محفوظ باشند؛ پیوسته در این راه برای خود عذر و بهانه می تراشند. اینان اشتباهات و لغزش هایی را که در رفتار و گفتار عالمان حقیقی رخ داده است، پی می گیرند؛ در انظار مردم به نماز و روزه، و اعمالی که برای مال و جانیشان خطری ندارد، روی می آورند. اگر زمانی شرایطی پیش آید که نماز خواندن هم سبب بروز مشکلی برای مالها و بدن هایشان شود، نماز را نیز ترک می کنند؛ همان گونه که کامل ترین و والاترین فرایض را ترک کردند.

همانا امر به معروف و نهی از منکر فریضه ی بزرگی است که اقامه ی دیگر واجبات به آن وابسته است. زمانی که مردم این گونه شدند و دنباله رو چنین افرادی گشتند، غضب خدا بر آنان کامل می شود و خداوند همه ی مردم را عقوبت می کند؛ بدین ترتیب نیکوکاران همراه با فاسقان، و کودکان نیز همراه با بزرگ ترها هلاک خواهند شد.

امر به معروف و نهی از منکر راه، روش و شیوه‌ی صالحان و فریضه‌ی بزرگی است که اقامه‌ی دیگر واجبات نیز در گرو عمل به آن است. امنیت راه‌ها در سایه‌ی امر به معروف حاصل می‌شود. کسب‌ها در سایه‌ی آن حلال می‌گردند. حق به صاحبش برمی‌گردد و سبب عمران و آبادانی زمین می‌شود. در سایه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، دشمنان نیز به رعایت انصاف وادار می‌شوند و کارها به سامان می‌رسد. با قلب خود انکار کنید و با زبانتان با آنان سخن گوید و به پیشانی آن‌ها بزیند و از ملامت ملامتگران نهراسید.

اگر به سوی حق برگشتند و از گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست و «همانا اشکال متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می‌دارند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌کنند، به راستی که برای ایشان عذاب دردناک است». با آنان جهاد کنید و آنان را از عمق دل دشمن بدارید؛ و در این امر، نه در پی کسب قدرت و مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی (ظلم) بر دیگران پیروز شوید تا سر به فرمان خدا بگذارند و براساس طاعت الاهی سلوک کنند.

ایشان در ادامه فرمود: «خداوند به شعیب پیامبر وحی کرد: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد که چهل هزار نفرشان اهل معصیت و گناه‌اند و شصت هزار نفرشان هم از خوبان قوم تو هستند. شعیب عرض کرد: خداوندا، [برای] اشرار جز این انتظار نیست؛ اما چرا خوبان عذاب می‌گردند؟ پس، خداوند وحی فرمود: چون در مقابل اهل معصیت مامشات به خرج دادند و به خاطر غضب من، غضبناک نشدند».

(۱۱) صحیح‌ی ابن ابی عمیر از گروهی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام: «مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يَأْخُذْ لُضْعِيفِهَا مِنْ قَوِيَّهَا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَعَنَّعٍ!»؛

«مردمی که حق ضعیف آن‌ها از قوی‌شان بدون لکنت زبان (یعنی بدون آزار و اذیتی که موجب نگرانی و رنج او باشد) گرفته نشود، پاک و مقدس نخواهند شد».

(۱۲) در تفسیر عسکری علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه روایت شده است: «لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ فِيمَا مَضَى قَبْلَكُمْ إِلَى جِبْرِئِيلَ وَأَمْرُهُ أَنْ يَخْسِفَ بِنَلْدٍ يَشْتَمَلُ عَلَى الْكُفَّارِ وَالْفُجَّارِ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: يَا رَبِّ أَوْحَسَفَ بِهِمْ إِلَّا بَقْلَانِ الزَّاهِدِ؟ لِيَعْرِفَ مَاذَا يَأْمُرُهُ اللَّهُ فِيهِ. فَقَالَ: أَخْسَفَ بَقْلَانِ قَبْلَهُمْ. فَسَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ عَرَفَنِي لِمَ ذَلِكَ وَهُوَ زَاهِدٌ عَابِدٌ؟ قَالَ: مَكَّنْتُ لَهُ وَأَقْدَرْتُهُ فَهُوَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَكَانَ يَتَوَقَّرُ عَلَى حُبِّهِمْ فِي غَضَبِي.»

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ بِنَا وَنَحْنُ لَا نَقْدِرُ عَلَى إِنْكَارِ مَا نُشَاهِدُهُ مِنْ مُنْكَرٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيَعْمَنَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْهُ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لَذَلِكَ كَارِهِ»؛^۲

«خداوند درباره‌ی قومی از گذشتگان، به جبرائیل وحی کرد و

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۱، ح ۲۱۱۳۵.

۲. تفسیر امام عسکری، ص ۴۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۵، ح ۲۱۱۷۳.

به او فرمان داد شهری را که در آن عده‌ای از کفار و بدکاران بودند، به زمین فرو ببرد. جبرائیل گفت: آیا همه را به زمین ببرم، جز آن زاهد و پارسا را؟ تا آنکه به حقیقت فرمان خدا پی ببرد؟ خدا فرمود: او را پیش از دیگران به زمین فرو ببر. جبرائیل پرسید: پرودگارا، به من بگو چرا چنین کنم در حالی که او پارسا و عابد است؟ خداوند فرمود: به او امکانات دادم و او را قدرتمند ساختم، در حالی که او امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند و در حالت غضب و خشم من به محبت و دوستی آنان اهمیت می‌دهد.

از رسول خدا ﷺ پرسیدند: وضع ما چگونه خواهد بود در حالی که آن چه را از منکرات می‌بینیم بر رد کردن آن قادر نیستیم؟ فرمود: حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید یا این که عذاب خدا به طور قطع شما را شامل خواهد شد. سپس فرمود: هر کس از شما منکر را ببیند، باید با دست مانع از انجام آن شود، اگر نتوانست با زبان، و اگر با زبانش نتوانست پس با قلب خویش. همین مقدار برای او کافی است که خدا بداند وی این کار را ناپسند می‌دارد.

(۱۳) محمد بن حسن رضی در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین ﷺ روایت می‌کند: «مَنْ أَحَدٌ سَنَّانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيٌّ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ»؛

«کسی که دندان خشم را به خاطر خدا تیز کند برگشتن سردمداران کفر توانایی پیدا می‌کند».

۱. نهج البلاغه، ص ۵۰۱، باب حکم، ح ۱۷۴.

(۱۴) محقق حلی در پایان السرائر از روایت ابوالقاسم بن قولویه، از جابر از امام صادق عليه السلام می‌نویسد: «مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ وَعَظَهُ وَ خَوَّفَهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَمِثْلُ أَعْمَالِهِمْ»؛

«کسی که نزد سلطان ظالم رفته و او را به تقوای الاهی دعوت کرده و موعظه کند و از قیامت بترساند، پاداش جن و انس را خواهد داشت».

(۱۵) قطب راوندی در فقه القرآن درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۱ یعنی: «بعضی دیگر از مردم برای کسب خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند» از امام علی عليه السلام روایت کرده که منظور از این آیه، امر به معروف و نهی از منکر است.^۲ در لب اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ الرَّسُولِ»؛^۳

«هر کس امر به معروف و نهی از منکر نماید، جانشین خدا در زمین و جانشین رسول او است».

(۱۶) روایت راوندی در النوادر با اسناد صحیح از موسی بن جعفر عليه السلام

۱. السرائر، ص ۶۳۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۲.

۲. آل عمران، (۳)، ۲۰۷.

۳. القرآن، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴. راوندی، لب اللباب، (نسخه خطی)؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۹، ح ۱۳۸۱۷.

به نقل از پدرانش به نقل از امام علی علیه السلام چنین است: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله یأتی أهل الصفة وکانوا ضیفان رسول الله صلی الله علیه و آله إلی أن قال: فقام سعد بن أشج فقال: إنی أشهدُ الله و أشهدُ رسول الله و من حَضرنی ان نوم اللیل علی حرام، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لَم تصنع شیئاً، کَیفَ تَأمر بالمعروف و تنهی عَن المنکر إذا لم تخلط الناس؟! و سکون البریة بعد الحضر کفر للنعمة، إلی أن قال: ثم قال صلی الله علیه و آله: بئس القوم قوم لا یأمرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر، بئس القوم قوم یقذفون الامرین بالمعروف و الناهین عن المنکر، بئس القوم قوم یقتلون الذین یأمرون الناس بالقسط...»^۱؛

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد اهل صفة می آمد و اینان میهمان آن حضرت بودند. در دیداری، سعد بن اشج برخاست و عرض کرد: خدا و رسول و هر کسی را که حضور دارد، شاهد می گیرم که خواب شب بر من حرام است [از بس همیشه شب زنده داری می کنم]. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این صورت کاری نکرده ای! چگونه خواهی توانست امر به معروف و نهی از منکر کنی، اگر با مردم نشست و برخاست نداشته باشی؛ کناره گیری از مردم پس از آن که با آنان حشر و نشر داشته ای کفران نعمت است! سپس فرمود: قومی که امر به معروف و نهی از منکر نکنند، قوم بدی هستند! کسانی که آمران به معروف و ناهیان از منکر را مورد تهمت

۱. النوادر، ص ۱۵۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۳، ح ۱۳۸۳۱. آنچه در این جا نقل شده از کتاب مستدرک خلاصه ای از مطلب کتاب النوادر است.

قرار دهند، بد مردمانی هستند! بدند کسانی که دعوت کنندگان به بر پایی عدل و داد میان مردمان را بکشند».

(۱۷) مرحوم شیخ صدوق در العلیل و الفقیه با اسناد از اسماعیل بن مهران، از احمد بن محمد بن جابر، از زینب علیها السلام نقل می کند که: «فاطمه علیها السلام در خطبه اش فرمود: "فَرَضَ اللهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيْرًا مِنَ الشِّرْكِ" و سپس فرمود: «وَأَلْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ...»^۱؛

«خداوند ایمان را برای تطهیر از شرک واجب کرد» و سپس فرمود: "و جهاد را برای عزت اسلام، و امر به معروف را برای مصلحت جامعه قرار داد". این روایت در وسائل الشیعه نیز با چندین سند طولانی روایت شده است.^۲

(۱۸) ابن بابویه در العلیل با اسناد خود از انس نقل می کند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "جَاءَنِي جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ الْإِسْلَامُ عَشْرَةَ أَشْهُمٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَأَ سَهْمَ لَهُ فِيهَا... " تا آن جا که فرمود: «السَّابِعَةُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَهُوَ الْوَقَاءُ وَالثَّامِنَةُ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُوَ الْحُجَّةُ»^۳؛

«جبرائیل نزد من آمد و گفت: "ای احمد! اسلام ده بخش دارد و هر کس یک بخش آن را نداشته باشد زیان دیده (محتاج)

۱. الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۸، ح ۴۹۴۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲، ذیل حدیث ۲۲.

۳. الخصال، ص ۴۴۷؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶، ح ۳۲.

می‌شود... تا آن‌جا که فرمود: "هفتم امر به معروف که وفا است، هشتم نهی از منکر که اتمام حجت است"^۱؛ حدیث نبوی که در *الخصال و المجالس* روایت شده نیز نزدیک به این حدیث است.

۱۹) آنچه که در کتاب *الغرر* از امام علی علیه السلام روایت شده است: «الامرُ بالمعروفِ أفضلُ أعمالِ الخلقِ؛ امر به معروف برترین اعمال مخلوقات است»^۲؛ و: «غايةُ الدينِ الأمرُ بالمعروفِ والنهيُ عن المنكرِ و إقامةُ الحدودِ»؛ «هدف دین، امر به خوبی‌ها و نهی از منکر، گناه و زشتی‌ها و برپاداشتن حدود الاهی است»^۳؛ و: «كُنْ بِالْمَعْرُوفِ أَمْرًا، وَ عَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا، وَ بِالْخَيْرِ عَامِلًا، وَ لِلشَّرِّ مَانِعًا»؛ در همه حال امرکننده‌ی به معروف و بازدارنده‌ی از منکر باش. به خوبی‌ها عمل کن و مانع بدی‌ها باش»^۴.

۲۰) روایت طولانی رئیس‌المحدثین در *الفقیه* مربوط به خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در روز عید فطر: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» تا آن‌جا که می‌فرماید: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ وَ أَمْرُكُمْ بِهِ مِنْ أِقَامِ الصَّلَاةِ وَ آيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۵؛ «سپاس خدایی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید...» تا آن‌جا که

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲، ح ۲۳.
 ۲. غررالحکم، ص ۳۳۱، ح ۷۶۳۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۵، ح ۱۳۸۳۷.
 ۳. غررالحکم، ص ۳۳۲، ح ۷۶۳۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۵، ح ۱۳۸۳۷.
 ۴. غررالحکم، ص ۳۳۲، ح ۷۶۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۵، ح ۱۳۸۳۷.
 ۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۱۴۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۹.

فرمود: «در مواردی که خداوند بر شما واجب کرده و به انجام آن امر نموده است از فرمان خداوند اطاعت کنید. آن‌ها عبارتند از: به پا داشتن نماز، پرداخت زکات، زیارت خانه‌ی خدا، روزه‌ی ماه رمضان، امر به معروف و نهی از منکر».

۲۱) مرحوم شیخ صدوق در کتاب‌های *المجالس*، *صفات الشیعه*، *توحید*، و *اکمال الدین* با اسناد خود از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت کرده است: «دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقُلْتُ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي. فَقَالَ علیه السلام: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ. فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ...» تا آنجا که گفت: «وَ أَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ وَ الْجِهَادَ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام: يَا أَبَا الْقَاسِمِ! هَذَا وَ اللَّهُ دِينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاتَّبِعْ عَلَيْهِ أَتَّبِعَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^۱؛

«نزد مولای خود علی بن محمد، امام هادی علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من می‌خواهم دین خود را بر تو عرضه نمایم. فرمود: بیاور ای ابالقاسم؛ گفتم: من معتقدم که خدای تبارک و تعالی یگانه است...» تا آن‌جا که فرمود: «معتقدم که فرائض واجب پس از ولایت، نماز است و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. امام علیه السلام فرمود: ای ابالقاسم! به خدا این دین، دین خداست که برای بندگانش پسندیده است.

۱. امالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۹؛ شیخ صدوق، *صفات الشیعه*، ص ۴۸؛ شیخ صدوق، *التوحید*، ص ۸۱؛ *اکمال الدین*، ص ۳۷۹؛ *وسائل الشیعه*، ج ۱، ص ۲۱، ح ۲۰.

بر آن باش، خدایت در دنیا و آخرت بر گفتار ثابت بدارد».

(۲۲) روایت شیخ در التهذیب از امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَنْ تَرَكَ
إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بَقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»؛
«کسی که منکر را با قلب و زبان و دست خود نفی نکند،
هم چون مرده‌ای میان زندگان است».

(۲۳) در التهذیب از امام صادق علیه السلام نقل شده که خطاب به
جمعی از اصحاب خود فرمودند: «قَدْ حَقَّ لِي أَنْ آخِذَ الْبِرِّئِ مِنْكُمْ
بِالسَّقِيمِ، وَكَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ يَبْلَغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحِ
وَلَا تَنْكُرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤَدُّونَهُ حَتَّى يَتْرُكَهُ؟»؛
«بی‌گمان بر من است که حق بی‌گناهی را از بیمار دلی بگیرم.
چگونه چنین حقی بر من نیست و شما درباره‌ی فردی عمل زشتی
را می‌شنوید و در مقام انکار آن بر نمی‌آیید؟ و از او روی
نمی‌گردانید تا آن را ترک کند؟».

(۲۴) سید رضی در المجازات النبویه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
می‌کند: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَيْنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُلْحِقَنَّكَ اللَّهُ كَمَا
لَحِيتَ عَصَايَ هَذِهِ لَعُودٍ فِي يَدِهِ؛ امر به معروف و نهی از منکر را
انجام داده و آن را ترک نکنید؛ در غیر این صورت مانند این عصا
و چوب می‌شوید (اشاره نمودند به چوب دستی خود)».^۳

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۲، ح ۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۲، ح ۲۱۱۶۵.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۳، ح ۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۵، ح ۲۱۱۹۹.

۳. المجازات النبویه، ص ۳۵۳، ح ۲۷۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۹، ح ۱۳۸۱۸.

به نظر می‌رسد این تعبیر کنایه از آن است که اگر این فریضه‌ی
عظیم ترک شود برکات از جامعه برداشته می‌شود، و خداوند آنان
را بر یکدیگر مسلط می‌کند، و برای آنان نه در آسمان و نه در
زمین، یاری‌گری نخواهد بود.

(۲۵) ابی‌عمر زبیری از امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی
«وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ»^۱ چنین روایت می‌کند: «فِي هَذِهِ الْآيَةِ تَكْفِيرُ أَهْلِ الْقِبْلَةِ
بِالْمَعَاصِي لِأَنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَدْعُو إِلَى الْخَيْرَاتِ وَيَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ
يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْأُمَّةِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ لِأَنَّكُمْ
تَزْعُمُونَ أَنَّ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ قَدْ بَدَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَقَدْ
وَصَفَتْ أُمَّةً مُحَمَّدٌ بِالذُّعَاءِ إِلَى الْخَيْرِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَمَنْ لَمْ يُوَجَدْ فِيهِ الصِّفَةُ الَّتِي وَصَفَتْ بِهَا فَكَيْفَ يَكُونُ مِنَ
الْأُمَّةِ وَهُوَ عَلَى خِلَافِ مَا شَرَطَهُ اللَّهُ عَلَى الْأُمَّةِ وَوَصَفَهَا بِهِ»؛

«در این آیه درباره‌ی تکفیر مسلمانان در ارتکاب معصیت
گفتگو شده است. زیرا، اگر کسی مردم را به نیکی‌ها فراخواند و
آنان را امر به معروف و یا نهی از منکر نکند از امتی که خداوند آن
را توصیف کرده نمی‌باشد. شما پنداشته‌اید که همه‌ی مسلمانان و
امت محمد صلی الله علیه و آله شامل این آیه هستند؟ حال آن که این آیه، امت
محمد صلی الله علیه و آله را با صفات دعوت به خیرات، امر به معروف و نهی از

۱. آل عمران (۳)، ۱۰۴.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۷، ح ۱۳۸۱۱؛ این عبارت تفسیر عیاشی بوده، و در نسخه‌ی مستدرک چنین آمده است:

«... وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ...».

منکر توصیف کرده است؛ بنابراین، اگر کسی از آن امت دارای این صفات نباشد، چگونه جزء این امت به شمار می‌آید؟ در حالی که این خلاف شرطی است که خداوند درباره‌ی این امت نموده است).

(۲۶) سید رضی در نهج البلاغه می‌نویسد: امیرالمؤمنین علیه السلام به حسنین علیهم السلام هنگام شهادتشان چنین وصیت نمودند: «قُولُوا بِالْحَقِّ وَ اَعْمَلُوا لِلْاَجْرِ وَ كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا». سپس فرمود: «اللَّهِ اَللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ وَ اَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ وَ لَا تَتْرَكُوا الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»!

«سخن حق را بگویند و برای اجر و پاداش (الاهی) کار کنید و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید» سپس فرمود: «خدا را، خدا را در مورد جهاد با اموال و جان‌ها و زبان‌های خویش. در راه خدا، امر به معروف و نهی از منکر را ترک مکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند و سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد».

(۲۷) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا يَحْقِرَنَّ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ أَنْ يَرَى أَمْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ فِيهِ، لَيْتَا يَقِفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولَ لَهُ: مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَ كَذَا وَكَذَا أَنْ تَقُولَ

۱. نهج البلاغه، ص ۴۲۱، نامه‌ها، ح ۴۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۰، ح ۱۳۸۲۱. این عبارات با تلخیص از مستدرک نقل شده است. شیخ کلینی این وصیت‌نامه را با سند صحیح از عبدالرحمان بن حجاج از امام کاظم (ع) روایت می‌کند و عبارات آن، بیش از نقل سید رضی در نهج البلاغه است. نک: اصول کافی، ج ۷، ص ۴۹؛ ح ۷.

فیه؟ فَيَقُولُ: رَبِّ خَفْتُ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا كُنْتُ أَحَقَّ أَنْ تَخَافَ»؛ «وقتی یکی از شما چیزی را می‌بیند که برای خداوند در آن حقی است، خود را کوچک نشمارد مگر این که درباره‌ی آن حق چیزی بگوید تا خدا او را در روز قیامت متوقف نسازد و به او بگوید: وقتی چنین و چنان را دیدی چه چیزی مانع شد که درباره‌ی آن حرفی بزنی؟ در جواب می‌گوید: پروردگارا! من ترسیدم و لذا نتوانستم چیزی بگویم. خداوند می‌فرماید: من سزاوارتر بودم که از من بترسی».

(۲۸) ابن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مَا أَقْرَ قَوْمٌ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ لَا يُعَيِّرُونَهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ»؛

«هرگاه مردم در برابر گناهی که در جامعه رواج یافته سکوت کنند و در صدد دفع آن برنیایند، خداوند به زودی همه‌ی ایشان را مشمول عذاب خود می‌فرماید».

(۲۹) امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بُوْجُوْهِ مَكْفَهْرَةٍ»؛

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را فرمان داد که گنهکاران را با چهره‌های عبوس و درهم‌گرفته ملاقات کنیم».

(۳۰) امام صادق علیه السلام فرموده است: «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ،

۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۵، ح ۱۳۸۳۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۷، ح ۲۱۱۷۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۲، ح ۲۱۱۹۴.

وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛^۱

«امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الاهی است، هر که آن‌ها را یاری و اجرا کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می‌گیرد؛ و هر که آن‌ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عقاب قرار می‌گیرد».

راغب می‌گوید: «خَلَقَ وَ خُلِقَ» - به فتح و ضمّ خاء - در اصل مانند شَرِبَ و شُرِبَ، و صَرِمَ و صُرِمَ است. خَلَقَ - به فتح خاء - مخصوص هیأت‌ها، شکل‌ها و صورت‌هایی است که با چشم دیده می‌شود، و خُلِقَ - به ضمّ خاء - مختصّ به نیروها و سجایایی است که با بصیرت درک می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾^۲ و: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا خَلْقُ الْأَوَّلِينَ﴾^۳.

بنابراین، منظور از روایت شریفه - که به طرق متعدد روایت شده و شبیه روایت: «وَأَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَ إِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ»^۴ در نهج البلاغه است - این است که امر به معروف و نهی از منکر دو ویژگی از خصلت‌های خداوند است، پس هر که در اقامه‌ی آن‌ها یاری برساند، خداوند متعال را یاری کرده و هر که

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۴، ح ۲۱۱۴۶؛

۲. «و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای»؛ قلم (۶۸): ۴.

۳. «این (مسأله‌ی حیات و موت کار طبیعت و خوی جهان و) سرنوشت همه‌ی پیشینیان است»؛ شعرا (۲۶): ۱۳۷.

۴. مفردات غریب القرآن، ص ۱۵۸.

۵. «امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الاهی هستند، نه اجلی را نزدیک می‌کنند و نه رزقی را کم می‌کنند»؛ نهج البلاغه، ص ۲۱۹، خطبه‌ها، خطبه ۱۵۶.

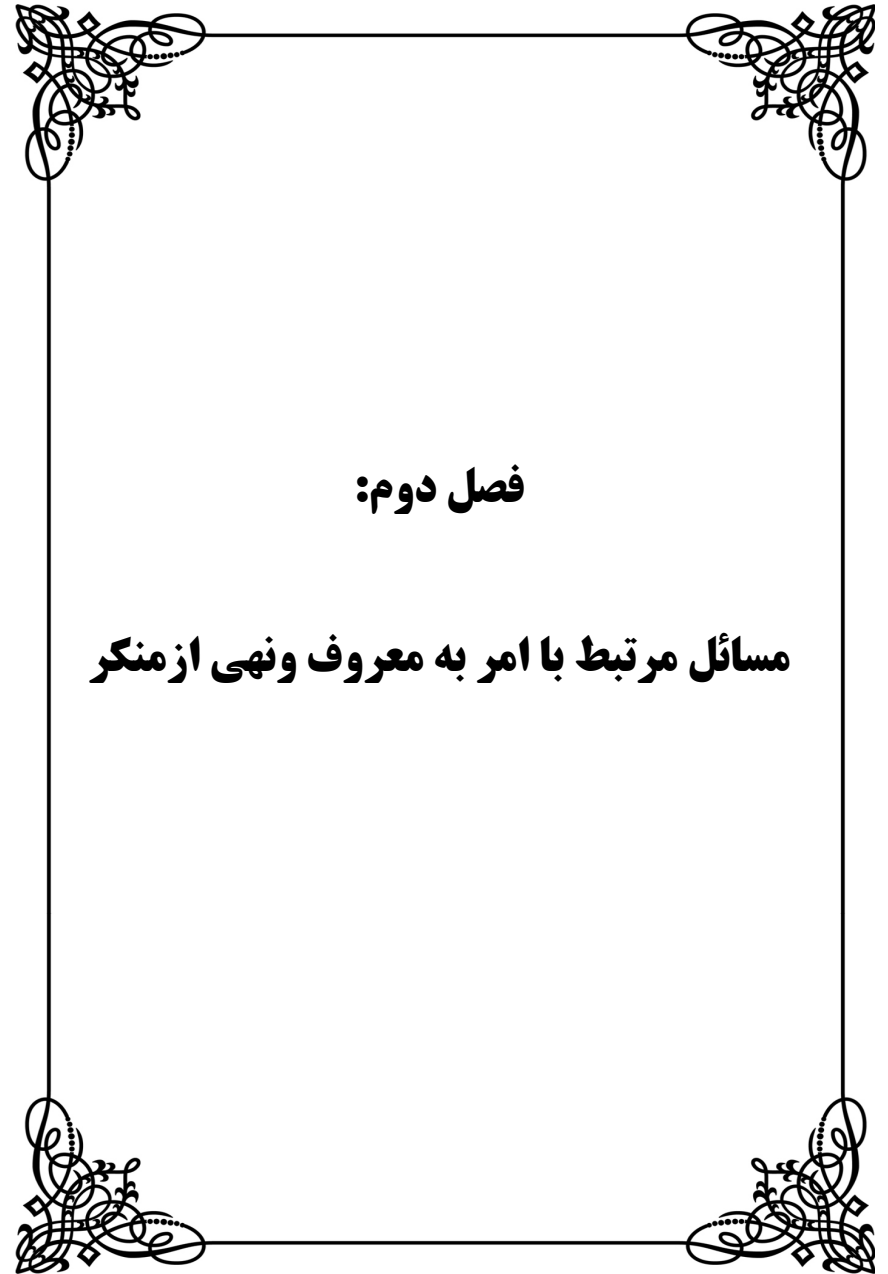
نسبت به آن‌ها سستی ورزد، درباره‌ی خداوند سستی ورزیده است. روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که با توجّه به مضامین خاص دستورات آن در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و بیان منافع و مصالح انجام آن‌ها و مفسد ترک آن‌ها بر جامعه بشری، به بخش‌های مختلف تقسیم می‌شوند و این روایات در هر کدام از این مضامین، بیش از حدّ تواتر است. بنابراین، به آن دسته از روایات جعلی، یا ضعیف‌السند و یا مجهول که ظاهرشان وجوب این فریضه را نمی‌رسانند، توجّه و عمل نمی‌شود.

نتیجه: وجوب امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین است؛ و اگر جزء ضروریات ادیان نبود، به بیان دلیل برای آن نیازی نداشتیم.

برای روشن شدن تمام جوانب بحث بررسی مسائلی که با فریضه امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارند، ضروری است. در ادامه این مسائل را مورد تدقیق و بررسی قرار می‌دهیم:

دلیل چهارم: اجماع

فقها بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر اجماع دارند به هر دو نوع آن؛ هم اجماع مُحصّل و هم اجماع منقول. برای روشن شدن تمام جوانب این بحث، بررسی مسائلی که با فریضه امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارند، ضروری است. در فصل دوم این مسائل را مورد بحث و تدقیق قرار می‌دهیم.



فصل دوم:

مسائل مرتبط با امر به معروف ونهی از منکر

ظاهر، همان‌طور که فقهایمانند حلی^۱، دیلمی^۲، علّامه^۳، محقق حلی^۴، شهیدین^۵، و سایرین^۶ به آن تصریح کرده‌اند و بلکه در *المفاتیح* بر آن ادّعی‌ای اجماع شده، مستحبّ بودن آن است^۷. گواه این مدّعا اطلاق ادّله است (و اقتضا می‌کند مأمور به باشد)، که به ضمیمه‌ی اجماع و عدم زیادت فرع بر اصل خود، امر به آن حمل بر استحباب می‌شود.

اشکال: مسأله بین تقیید موضوع به واجب (که امر به آن مطلقاً واجب شمرده می‌شود)، و تصرّف در امر، به حمل آن بر استحباب یا قدر جامع بین استحباب و وجوب دوران دارد؛ و شکی نیست که تخصیص امر به واجب اولی است، اضافه بر آن، اگر امر به واجب مطلقاً بر استحباب یا قدر جامع بین استحباب و وجوب حمل شود، دلیلی برای وجوب امر به واجب باقی نمی‌ماند؛ و اگر در جایگاه واجب حمل بر وجوب، و در جایگاه مستحب حمل بر استحباب شود، استعمال لفظ در بیش از یک معنا لازم می‌آید.

پاسخ: در علم اصول در جای خود به این موضوع پرداخته‌ایم که وجوب و استحباب جزء مدلول‌های عقلی بوده و از دایره‌ی موضوع^۸ له و مستعمل^۹ فیه خارج‌اند؛ به این معنا که اگر مولا به

مسأله اول: تعریف معروف و منکر، و حکم امر به مستحب

گروهی گفته‌اند: معروف عبارت است از هر کار پسندیده‌ای که افزون بر خوبی، دارای وصف زائیدی باشد که یا خود انجام‌دهنده آن را بشناسد و یا به آن راهنمایی‌اش کنند؛ و منکر هر کار زشتی است که یا خود انجام‌دهنده آن را بشناسد و یا دیگران به آن راهنمایی‌اش کنند^۱. بنابراین، معروف کار مستحب، و منکر، کار حرام را نیز شامل می‌شود. لذا، وجوب نهی از منکر مانند وجوب امر به واجب، مطلق است، و تنها موردی که قابل بحث است حکم امر به مستحب است که چون هیچ راهی برای واجب دانستن آن وجود نداشته و دلیلی نیز بر اختصاص حکم به وجوب نیست، عدّه‌ای آن را غیرلازم تصوّر کرده‌اند.

در مقابل این نظر، گروهی نیز آن را به‌خاطر اطلاق ادّله، واجب می‌دانند. به عنوان مثال در کتاب *جواهر الکلام* آمده است: «اگر اجماع نبود، امکان داشت بگوییم وجوب امر به معروف شامل این دو نیز می‌شود، اگر چه مستحب، بر مأمور واجب نشده است^۲. امّا

۱. *شرائع الاسلام*، ج ۱، ص ۲۵۸؛ *تحریر الاحکام*، ج ۲، ص ۲۳۹؛ *مطلب المهدب*

البارع، ج ۲، ص ۳۲۵ نیز شبیه این مطلب است.

۲. *جواهر الکلام*، ج ۱، ص ۳۶۴.

۱. *السرائر*، ج ۲، ص ۲۲.

۲. *المراسم العلویة*، ص ۲۶۳.

۳. *تحریر الاحکام*، ج ۲، ص ۲۳۹.

۴. *شرائع الاسلام*، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵. *الدروس الشرعیة*، ج ۲، ص ۴۷؛ *الروضه البهیة*، ج ۲، ص ۴۱۴.

۶. *المهدب البارع*، ج ۲، ص ۳۲۵؛ *کفایة الاحکام*، ج ۱، ص ۴۰۴.

۷. *مفاتیح الشرائع*، ج ۲، ص ۵۴.



چیزی امر کند و اجازه ترک آن را ندهد، عقل از باب لزوم دفع ضرر محتمل، به لزوم اتیان آن حکم می‌کند؛ یعنی درمی‌یابد در مخالفت با این امر مستحق عقاب است و اگر مولا او را به خاطر ترک کاری که به آن امر کرده، عقاب نماید، عقلا با توجه به قانون عبد و مولا، او را مستحق عذاب می‌دانند. در مقابل، اگر مولا به چیزی امر کرده و اجازه‌ی ترک آن را دهد، عقل راهی برای حکم به لزوم اتیان آن ندارد و [این کار] مستحب خواهد بود. بنابراین، اگر مولا به دو چیز، مانند غسل جنابت و جمعه امر کرد، و اجازه‌ی ترک یکی از آن‌ها را داد، به وجوب عملی که جواز ترک ندارد و استحباب دیگری حکم می‌شود، بدون آن که استعمال لفظ در بیش از یک معنا و یا استعمال امر در غیر طلب که متفصل به فصلی نیست و یا شدت و ضعف آن معین نشده، لازم بیاید. همچنین مستلزم خلاف ظاهر ظهورات نیست.

نتیجه آن‌که ادله با اطلاق خود شامل هر دو می‌شوند، لکن از جهت ارائه‌ی دلیل بر عدم وجوب امر به مستحب، امر به مستحب، مستحب بوده، و امر به واجب بر وجوب باقی می‌ماند، بی آن‌که محذوری لازم بیاید.

شاهد: علاوه بر مطالب فوق، آیات و روایات، شامل مدح و ثنا نسبت به آمران به معروف هستند؛ مانند روایت الف) «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ؛ راهنمایی‌کننده‌ی به خیر مانند انجام‌دهنده‌ی آن است»؛ و ب) «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ آن‌که امر به معروف یا نهی از منکر کند

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۴، ح ۲۱۱۴۵.



و یا به خیری راهنمایی یا اشاره کند، (در اجر آن) شریک است»؛ و ج) «لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةٍ حَقٌّ يُؤْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرٍ مَنْ أَخَذَ بِهَا؛ مردی که سخن حقی را بگوید و دیگران به آن عمل کنند، برای او همانند پاداش کسانی است که به آن سخن عمل کرده‌اند»؛^۲ و موارد دیگری که در زمینه‌ی ترغیب امر به خیر و ستایش امر به معروف آمده است. بنابراین، این ادله بر اراده‌ی مطلق رجحان حمل می‌شود و وجوب امر به واجب از ادله‌ی دیگری به دست می‌آید.

با توجه به این مطلب، اگر گفته شود منکر بر دو قسم محذور و مکروه است؛ لذا، نهی از قسم اول واجب، و از قسم دوم مستحب است - همان‌طور که از ابن حمزه^۳، و ابی‌الصلاح^۴ و علامه در المختلف^۵ آمده است - مطلب بعیدی نخواهد بود.

مسئله دوم: اقسام امر به معروف و نهی از منکر

۱) امر به معروف و نهی از منکر، واجب عینی یا کفایی؟

آیا وجوب امر به معروف و نهی از منکر آن‌طور که مرحوم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۵، ح ۲۱۱۴۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۳، ح ۲۱۲۷۳.

۳. الوسیله، ص ۲۰۷.

۴. الکافی، ص ۲۶۴.

۵. مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۴۵۹.

سید^۱، حلبی^۲، قاضی^۳، حلی^۴، فاضلین^۵، شهیدین^۶، محقق طوسی در تجرید^۷، اردبیلی^۸ و خراسانی^۹ بدان قائل شده‌اند کفایی است و اگر عده‌ای آن را انجام دهند تکلیف از سایرین ساقط می‌شود؟ یا آن‌طور که شیخ^{۱۰}، ابن حمزه^{۱۱}، فخرالاسلام^{۱۲}، شهید در غایة المراد^{۱۳}، سیوری^{۱۴}، حکایت مرحوم شیخ از برخی اصحاب^{۱۵}، و مطلب الشرائع که: «و این شبهه است»^{۱۶} بدان قائل هستند، عینی است؟ و یا بین انکار قلبی (که وجوبش عینی است) و ضرب و مانند آن که کفایی است و (گرایش

۱. ابن ادریس در السرائر، ج ۲، ص ۲۲ این را از او نقل کرده است.

۲. الکافی فی الفقه، ص ۲۶۵.

۳. المهذب، ج ۱، ص ۳۴۰.

۴. السرائر، ج ۲، ص ۲۲.

۵. شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۸؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۰.

۶. الروضة البهیة، ج ۲، ص ۴۱۳.

۷. نک: شرح تجرید، ص ۵۷۸؛ اما او در شرح تجرید متعرض واجب کفایی بودن آن نشده است؛ بله، شروطی را برای وجوب امر به معروف ذکر کرده است.

۸. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۳۲.

۹. کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۴۰۴.

۱۰. الاقتصاد، ص ۱۴۷؛ النهایه، ص ۲۹۹.

۱۱. الوسیله، ص ۲۰۷.

۱۲. ايضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۸.

۱۳. غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، ج ۱، ص ۵۰۷.

۱۴. التنقیح الرائع، ج ۱، ص ۵۹۱.

۱۵. الاقتصاد، ص ۱۴۷.

۱۶. شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۸.

صاحب جواهر^۱ این قول است) تفصیل وجود دارد؟ پاسخ آن از چند وجه قابل بررسی است:

استدلال قول اوّل (کفایی بودن وجوب):

آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود»؛ از این حیث که «من» در این جا، تبعیضیه باشد؛ به‌ویژه پس از استدلال امام صادق علیه السلام.

مسعدة بن صدقه گفت: «از امام صادق علیه السلام راجع به امر به معروف و نهی از منکر پرسیده شد که آیا بر تمامی مسلمانان واجب است؟ امام علیه السلام فرمود: نه! عرض شد: چرا [پس بر چه کسانی واجب است]؟ فرمود: بر توانمندی که از او حرف‌شنوی داشته باشند، نیز معروف را از منکر بشناسد؛ نه بر ضعیفی که نمی‌تواند به راه درست، هدایت کند، و بلکه از حق به باطل می‌خواند...» تا آن‌جا که فرمود: «دلیل آن، کتاب خدای عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ همان‌طور که می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ یعنی: «و جماعتی از قوم موسی هستند که به دین

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۶۲.

۲. آل عمران (۳): ۱۰۴.



حق هدایت کنند و به آن دین حکم و دادگری نمایند^۱ و فرموده است: «عَلَى أُمَّةٍ مُّوسَى»، یا «عَلَى كُلِّ قَوْمٍ»، با وجودی که آنان در آن روز امت‌های گوناگون بودند.

از این دو آیه معلوم می‌شود امر به معروف و نهی از منکر دستور خاص است نه عام. هم‌چنین است آیه شریفه: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾ یعنی: «همانا ابراهیم (خلیل) امتی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرست بود»^۲، که امت به یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود؛ پس، این کار بر کسی که در زمان صلح و آرامش، توان، نیرو، یاور و فرمانبردار ندارد واجب نیست^۳.

رد: در مباحث آینده خواهید دانست امر به معروف و نهی از منکر دو قسم دارد: فردی و اجتماعی؛ اشاره‌ی این آیه‌ی کریمه، روایت شریفه و روایات مشابه آن به بخش اجتماعی آن است نه فردی. بخش فردی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده‌ی تمام مکلفان است و اثری بر عینی یا کفایی بودن آن مترتب نیست؛ زیرا، وجوب کفایی، مانند وجوب عینی بر عهده‌ی تمام مکلفان است، با این تفاوت که وجوب کفایی به انجام ندادن دیگران مشروط است. پس، اگر یکی از مکلفان امر به معروف نمود و غرض حاصل شد، وجوب کفایی یا عینی ساقط می‌شود؛ و اگر این فریضه ترک شد، همگان عقوبت می‌شوند، چه وجوب آن کفایی باشد و چه عینی؛ و اگر تنها عده‌ای بر این کار توانایی

۱. اعراف (۷)، ۱۵۹.

۲. نحل (۱۶)، ۱۲۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶، ح ۲۱۱۵۲.



داشتند، تفاوتی در کفایی یا عینی بودن آن نداشته و تکلیف متوجه همان عده است و از افرادی که ناتوان هستند، ساقط می‌شود.

بنابراین، بحث در این زمینه برای ما مهم نیست. اگر چه اظهر این است که امر به معروف و نهی از منکر به خاطر اصالت عینی وجوب، و امر به آن دو در بسیاری از آیات و روایات به طور عام واجب عینی بودن است. از آن جمله است: الف) آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده، که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید؛ و ب) حدیث شریف نبوی: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُعَذِّبَنَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ؟» یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، یا عذاب خدا همه‌ی شما را فرامی‌گیرد، و ج) حدیث شریف نبوی: «مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ إِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ كُلَّهُ وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ كُلَّهُ؟» به خوبی‌ها فرمان دهید هر چند خودتان به همه‌ی آن‌ها عمل نکنید و از زشتی‌ها باز دارید، گرچه خود از همه‌ی آن‌ها خودداری نورزید، و روایات دیگری که در این زمینه وجود دارد.

۲) امر به معروف و نهی از منکر، اجتماعی و فردی؟

آیا امر به معروف و وظیفه‌ی تمامی مکلفین است یا وظیفه‌ی گروه خاصی، یعنی علما که جایگاه ویژه‌ای در جامعه دارند،

۱. آل عمران (۳)، ۱۱۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۵، ح ۲۱۱۷۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۱، ح ۲۱۲۱۷.



هست؟ توضیح این بحث در گرو بیان چند مسأله است:

مسأله‌ی اول: دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر بر دو قسم است:

الف) دعوت به خیر شخصی؛ این همان است که برخی افراد در میان خود هنگامی که خیری پیش بیاید، همدیگر را به سمت آن راهنمایی و تشویق می‌کنند و نسبت به بدی به همدیگر هشدار داده و نهی می‌کنند، که می‌توان از آن به «امر و نهی فردی» تعبیر کرد؛ مانند امر به کار واجبی که شخص آن را ترک کرده، و نهی از منکر خاصی که آن را انجام داده است؛ مانند: دروغ، غیبت و امثال آن. در این مورد تحقیق و تفتیش جایز نیست و امر و نهی تنها در صورت ظهور و تظاهر، واجب است. هم‌چنین به مواردی اختصاص دارد که خداوند به آن امر یا از آن نهی فرموده است.

ب) دعوتی است که از آن به «اجتماعی» تعبیر می‌کنیم و دارای دو مرتبه است: مرتبه‌ی اول: این امت، امت‌های دیگر را به خیر دعوت کند؛ این مسأله به حکم این که ما بهترین امتی هستیم که از میان مردم پدیده آمده، از ما خواسته شده و به امر به معروف و نهی از منکر نمودن ما تخصیص خورده است. مرتبه‌ی دوم: دعوت عام و کلی با بیان راه‌های خیر، و اصول، حقایق، احکام شریعت مقدس، پاسخگویی به شبهات، دفاع از حریم قرآن و عترت، توییح و ممانعت سرسختانه هنگام ظهور بدعت یا تصویب قانونی برخلاف قانون شرع در مملکت که موجب گسترش معصیت میان افراد، یا ترک فریضه‌ی اسلامی، یا اجبار مردم به انجام کار خلاف شرع یا ترک اوامر الاهی می‌شود؛ این بخش همه‌ی مصالح جامعه را دربرمی‌گیرد و تفحص و تفتیش از آن واجب است.



ابن خلدون در این زمینه می‌گوید: «... کسانی را به کمک می‌گیرد و منکرات را فحص و جستجو می‌کند و به تناسب تعزیر و تأدیب می‌نماید و مردم را به مصالح عمومی در شهر وادار می‌سازد؛ مانند این که از سدّ معابر و حمل بیش از حد بار و مسافر جلوگیری می‌کند، صاحبان ابنیه‌ی مشرف بر ویرانی را به ویرانی و خراب کردن آن‌ها و پیشگیری از ورود آسیب و خسارت بر رهگذران اجبار می‌نماید و بر تنبیه دانش‌آموزان در مدارس نظارت می‌کند. حکم محتسب متوقف بر تنازع و ترافع طرفینی یا دادخواهی کسی نیست، بلکه می‌تواند در مورد آنچه که خود از آن مطلع می‌شود یا نزد او برده می‌شود، حکم کند؛ اما مطلقاً در مورد دعاوی حکم نمی‌دهد، بلکه در مورد آنچه که به غش و تدلیس در معاملات و امثال آن و نادرستی پیمانها و ترازوها مربوط می‌شود دخالت می‌کند. هم‌چنین او می‌تواند بدهکارانی را که در ادای حق طلبکار تأخیر می‌کنند به رعایت انصاف [و پرداخت بدهی خود] وادار سازد؛ و اموری از این قبیل که متضمن بررسی بیّنه و اجرای حکم قضایی نیست»^۱.

مسأله‌ی دوم: هر فرد ملزم است که به قسم اول قیام نماید و آن قسم، مستلزم هیچ محذوری نیست؛ اما تک تک مردم قادر به انجام قسم دوم نیستند، و اگر هر کسی بخواهد خودش آن را انجام دهد، هرج و مرج پیش می‌آید. برخی مصادیق این قسم، در گرو تعلّم و تمکّن از اقامه‌ی دلیل و برهان بر آن، و برخی در گرو آن است که شخص رهبر مردم و دژ محکم اسلام باشد. در نتیجه بی‌شک این

۱. تاریخ ابن خلدن، مقدمه، ص ۲۲۵.

وظیفه بر عهده‌ی علما است که نمایندگان امام علیه السلام - رهبر جامعه، حافظ حدود الاهی، حاکم امت، و مجری قوانین الاهی - هستند و در زمان غیبت، همان‌طور که در روایات نقل شده، مجاری امور به دست ایشان بوده^۱، و آنان دژهای استوار اسلام^۲، و خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. حکومت اسلام به آنان تفویض گردیده^۳، قضات بین مردم^۴ و امنای رسل^۵ می‌باشند. امین بودن عالم نیز به اعتبار آن است که حافظ احکام شرعیه است.

مسأله‌ی سوم: آیات و روایات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر دو دسته هستند:

الف) دسته‌ی دیگر شامل امر بوده و امر را متوجه عامه‌ی مکلفین می‌داند؛ مانند اکثر آیات و روایات گذشته؛

ب) یک دسته این امر را وظیفه‌ی گروهی خاص و به طور ویژه وظیفه‌ی علما می‌داند.

تقریب: (۱) آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۶، ظهور در اراده‌ی تبعیض دارد و پیش از این درباره‌ی آن سخن گفتیم، و

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۶، ح ۲۱۴۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۱، ح ۳۳۲۹۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۶، ح ۳۳۳۳۴.

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹، ح ۳۳۴۲۱.

۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳، ح ۵.

۷. آل عمران (۳)، ۱۰۴.

امت به حسب عرف گروه خاصی هستند که اتحاد فکری و هدف واحد خاص خود را دارند، و در این‌جا، این عده جز علمای عامل کسی نمی‌تواند باشد. کسانی که خود را برای دفاع از حریم اسلام و قرآن، و رفع شبهات، برطرف کردن ظلم‌ها، اقامه‌ی فرائض، امنیت مذاهب، اصلاح زمین، انتقام گرفتن از دشمنان و اقامه‌ی امر آماده کرده‌اند.

(۲) روایتی که در مباحث پیشین از مسعده از امام صادق علیه السلام نقل شد: «وَسُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعًا؟ فَقَالَ: لَا، فَقِيلَ لَهُ: وَ لِمَ؟ قَالَ علیه السلام: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا...»؛

«از امام علیه السلام درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر پرسیده شد که آیا بر تمامی امت واجب است؟ فرمود: نه! عرض شد: چرا [پس بر چه کسانی واجب است]؟ فرمود: بر توانمندی که از او حرف‌شنوی داشته باشند، و معروف را از منکر بشناسد؛ نه ضعیفی که نمی‌تواند به راه درست هدایت کند، و بلکه مردم را از حق به باطل می‌خواند.»

(۳) روایتی که سید رضی از امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی شقشقیه نقل می‌کند: «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶، ح ۲۱۱۵۲.

يُقَارُوا عَلَى كَظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبَ مَظْلُومٍ لَا لَقَيْتَ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا...؛^۱
 «آگاه باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را
 آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به
 یاریام قیام کرده‌اند و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر
 نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از دانشمندان هر جامعه گرفته
 که در برابر شکم‌خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت
 نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر
 می‌کردم» تا آخر خطبه.

۴) روایتی که جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «يَكُونُ فِي آخِرِ
 الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مَرَاءُونَ» تا آنجا که می‌فرماید: «وَلَوْ
 أَضْرَتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا
 رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَأَشْرَفَهَا إِنْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ
 الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَاكَ يَتَمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ فَيَهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفَجَارِ وَالصَّغَارُ فِي
 دَارِ الْكِبَارِ إِنْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ
 مِنْهَا جُ الصَّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ
 تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَتَعْمُرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ
 يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»؛^۲

«در آخر الزمان گروهی ظهور خواهند کرد که از ریاکاران پیروی
 می‌کنند... اما اگر نماز و دیگر کارها، برای مال و جانشان ضرری

۱. نهج البلاغه، ص ۴۹، خطبه‌ها، خطبه ۳.

۲. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۹، ح ۲۱۱۳۲.

داشته باشد، از آن شانه خالی می‌کنند، چنان که از والاترین و
 بزرگ‌ترین وظیفه سرباز می‌زنند؛ یعنی امر به معروف و نهی از
 منکر، که فریضه‌ای بزرگ است و انجام دیگر تکالیف منوط به آن
 است. خشم و غضب خدای عزوجل در این هنگام [که امر و نهی
 را ترک کنند] ظاهر شده، همگی را مجازات خواهد کرد. در نتیجه،
 نیکان به همراه فاجران، و خردسالان همراه بزرگسالان هلاک و
 نابود خواهند شد. امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و
 شیوه‌ی صالحان است و فریضه‌ای عظیم است که انجام واجبات
 دیگر بسته به آن است. با امر و نهی، راه‌ها امنیت داشته، کار و
 کسب رونق می‌گیرد و ظلم برطرف گردیده، زمین آباد و حق از
 دشمنان ستانده می‌شود و کارها استوار و پابرجا می‌گردد؛ تا
 پایان حدیث.

بنابراین، بر امر به معروف اجتماعی، آثار و فوایدی مهم
 مترتب است و این عمل، بسان قوه‌ی مجریه‌ی قوانین عامه‌ی
 الاهی عمل می‌کند.

۵) خبر امام حسن علیه السلام از امام علی علیه السلام: «أَمَا بَعْدَ فَإِنَّهُ إِنَّمَا هَلَكَ
 مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثَمَا عَمَلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ
 الْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ وَ إِنَّهُمْ لَمَّا تَمَادَوْا فِي الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ
 وَ الْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ»؛^۱

«کسانی که پیش از شما می‌زیستند، هلاک و نابود شدند؛ زیرا،
 به گناهان عمل می‌نمودند، و عالمان ربّانی و نیکان، آنان را از این

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۰، ح ۲۱۱۳۳.



کار باز نمی‌داشتند، وقتی پیوسته به معاصی و گناهان عمل کرده، علمای ربّانی و نیکان، آن‌ها را نهی نکردند، عقوبت و مجازات شدند؛

اخبار دیگری نیز با این مضمون وجود دارد که خطاب آن به علما است.

با تبیین این موارد، آشکار است که قسم اول امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای همگانی است که میان افراد صورت می‌گیرد و عالم و جاهل در آن مساوی هستند و گاهی از آن با عنوان «فردی» و گاه «دعوت موردی» تعبیر گردیده، و افراد آشنا در میان خود به سمت خیر راهنمایی و تشویق می‌کنند (وقتی پیش می‌آید) و همدیگر را از شرّ نهی کرده و نسبت به آن هشدار می‌دهند؛ و هر کسی به میزان توان خود از این فریضه عمومی توشه برمی‌گیرد. روشن است که وقتی مردم یکدیگر را نصیحت یا نهی کنند، خیر و معروف در میان آن‌ها استوار شده و ثبات می‌یابد و مانع از رواج شرّ و منکر در میان آنان می‌گردد. بنابراین، ناگفته پیداست که این قسم، نگاه‌دار اتحاد و نگاه‌بانی بی‌خلل است.

اما قسم دوم - امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی - وظیفه‌ی یک گروه مشخص یعنی علمای عامل است، که دعوت و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و و انجام این وظیفه‌ی مهمّ بر آن‌ها واجب عینی است.

تفاوت: تفاوت این دو قسم آن است که امر به معروف و نهی از منکر در قسم اوّل بر عامه‌ی مردم و در قسم دوم بر گروهی خاص واجب بوده و در عین حال این حکم از مؤمنین برداشته نشده است و آنها مکلف‌اند از میان خود گروهی را برای انجام این



فریضه و تهیه‌ی اسباب آن انتخاب کنند، آن چنان که هر کدام از آنان در تحقق و سعادت این کار عزم و عمل پیشه کرده و تا آنجا که می‌تواند مسیر را تحت نظر داشته باشد تا اگر خطا و انحرافی دید، ایشان را به راه صواب برگرداند.

به همین دلیل روایات به عالم غیرعامل به وظیفه، هشدار داده‌اند؛ تا آنجا که علمای درباری که در قبال بیان حق و دعوت به خیر سکوت پیشه می‌کنند را آفت دین برشمرده‌اند.

مسئله سوم: بررسی شرایط امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر شروطی دارد که طیّ دو عنوان بدان خواهیم پرداخت:

۱- تعداد شروط؛ که مشهور بین اصحاب چهار شرط است:

الف) شناخت معروف و منکر؛

ب) احتمال تأثیر؛

ج) اصرار و استمرار از سوی فاعل؛

د) عدم ترتّب مفسده بر انکار آن.

برخی علما عدالت و اجتناب آمر و ناهی از محرّمات، و برخی دیگر، امور دیگری را نیز بدان افزوده و معتبر دانسته‌اند که در مباحث آتی خواهد آمد.

۲- شرط وجوب یا شرط واجب بودن شروط؛

تفاوت این دو با هم آن است که در شرط وجوب - مانند استطاعت برای حجّ - فعلیّت وجوب بر تحقق خارجی آن شرط متوقّف است، آن چنان که تحصیل آن پیش از تحقق شرط

و جوب، واجب نیست، و در تحقق مصلحت [و کیفیت امثال] نقش دارد؛ اما شرط واجب آن است که وجوب در آن مطلق بوده و فعلیت آن در گرو تحقق شرط واجب نیست، مانند: طهارت برای نماز؛ که متعلق مقید به آن بوده، تحصیلش واجب و تحقق مصلحت متوقف بر آن است. اکنون به بیان موارد فوق خواهیم پرداخت.

۱) شناخت معروف و منکر

گروهی از فقها هم چون مرحوم حلی^۱، محقق^۲، علامه^۳، شهیدین^۴ و فاضل مقداد^۵ تصریح کرده‌اند در وجوب امر و نهی، امر و ناهی باید معروف و منکر را بشناسند تا از غلط و اشتباه در امان باشند. بلکه مرحوم علامه در کتاب منتهی المطلب اختلاف در این مسأله را رد کرده است^۶. مرحوم صاحب جواهر^۷ نیز این قول را برگزیده است. پس، جاهل معذور بوده و تحصیل علم بر او واجب نیست. اما عدّه‌ای دیگر از جمله مرحوم محقق کرکی در حاشیه^۸ و

۱. السرائر، ج ۲، ص ۲۳.
۲. المختصر النافع، ص ۱۱۵.
۳. تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۰.
۴. الروضة البهیة، ج ۲، ص ۴۱۴.
۵. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۰۷.
۶. منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۹۳.
۷. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۶۶.
۸. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۸۶.

شهید ثانی در مسالک^۱ گفته‌اند: «تعلّم واجب و از شرایط وجوب است».

عدّه‌ای نیز در امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی و فردی تفصیل قائل شده‌اند؛ بدین صورت که تعلّم را شرط وجوب امر به معروف فردی و شرط واجب امر به معروف اجتماعی برشمرده‌اند.

استدلال صاحب جواهر بر وجوب تعلّم: مرحوم صاحب جواهر برای وجوب تعلّم^۲، به مصونیت از اشتباه استدلال کرده است. نیز به روایت پیش گفته مسعده^۳ که وجوب را محصور به توانمندی کرده است که از او حرف شنوی داشته باشند و معروف و منکر را بشناسد تمسک کرده‌اند. هم‌چنین به خاطر این که آنچه از اطلاق امر به معروف و نهی از منکر برمی‌آید موردی است که مکلف علم به احکام داشته باشد از این جهت که مکلف به احکام است، نه از این لحاظ که شناخت معروف از منکر به عنوان مقدمه‌ی امر و نهی دیگرانی که اگر آن را یاد بگیرند ممکن است آن را انجام ندهند، واجب بوده است.

اما به نظر، بحث بر سر این نیست که در صورت علم نداشتن، مصونیت وجود ندارد، بلکه بحث درباره‌ی لزوم تحصیل علم و عدم آن است. خبر مسعده نیز دلالت دارد که امر به معروف اجتماعی وظیفه‌ی علما است، و در چنین مواردی، بی‌شک عالم شدن انسان شرط وجوب است؛ اما در امر به معروف فردی، این

۱. مسالک الافهام، ج ۳، ص ۱۰۱.
۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۶۶.
۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶، ح ۲۱۱۵۲.

حدیث دلالت ندارد که علم نیز شرط وجوب است. هم‌چنین از اطلاق ادله همان برمی‌آید که در ابتدا بیان شد.

نظر مرحوم شهید ثانی:

مرحوم شهید ثانی در مسالک گفته است: گاه مناقشه می‌کنند عدم شناخت معروف و منکر با تعلق وجوب به کسی که [آن را] نمی‌داند منافاتی ندارد، بلکه از جهت هشدار نسبت به وقوع در امر به منکر و نهی از معروف با نفس امر و نهی منافات دارد؛ در این هنگام، بر کسی که به طور کلی با شهادت دو عادل، علم به وقوع منکر یا ترک معروف از شخصی معین دارد، واجب است آنچه را که نهی و امر به آن صحیح است یاد بگیرد و سپس امر یا نهی نماید، همان‌طور که وجوب نماز به مُحدث تعلق می‌گیرد و بر او واجب است شروط نماز را تحصیل کند. در این صورت، دیگر منافاتی بین عدم جواز امر جاهل و نهی او در حالت جهل، و وجوب آن‌ها بر او وجود ندارد، همان‌گونه که نماز بر مُحدث و کافر واجب بوده، اما در این حالات نماز از ایشان صحیح نیست.^۱

تحقیق مسأله: در آن قسم از امر به معروف و نهی از منکر که وظیفه‌ی عامه است، الف) گاه امر و ناهی تفصیلاً علم دارد که آنچه شخص معینی ترک کرده معروف بوده یا آنچه انجام داده، منکر است؛ و ب) گاه تفصیلاً بدان علم ندارد لکن می‌داند یک یا چند نفر منکری را انجام داده یا معرفی را ترک کرده‌اند؛ و ج) گاه اجمالاً و با شهادت دو نفر عادل یا غیر آن می‌داند مقداری از فعل شخص معینی منکر یا مقداری از فعلی که ترک کرده معروف است؛ و د) گاه هیچ‌کدام این‌ها را نمی‌داند.

در صورت اول بحثی وجود ندارد؛ اما در صورت دوم و سوم، مقتضی علم اجمالی وجوب امر و نهی است، و تعلّم به عنوان مقدمه واجب است. در صورت چهارم وجوب مورد تردید است حتی اگر مطلق باشد، و اصل برائت اقتضای عدم وجوب دارد، و چه بسا از این طریق میان دو گروه مصالحه برقرار شود. بدین صورت که منظور کسی که قائل به وجوب تعلّم به عنوان مقدمه است، وجوب در این دو صورت است، و منظور کسی که قائل به عدم وجوب است، عدم وجوب در صورت چهارم است.

اما در مورد وظیفه‌ی علما: ظاهر آن است که وجوب تعلّم به عنوان مقدمه‌ی امر و نهی است مطلقاً؛ زیرا، سعادت جامعه در گرو آن است، و عدم تعلّم موجب بدعت‌گزاری در دین می‌گردد، چنان‌چه در زمان حاضر درباره‌ی تعدادی از مسائل مستحدثه این اتفاق افتاده، و عده‌ای بدون شناخت (جهت صدور فتوا) و بدون ملاک و ضابطه آن را حرام و عده‌ای آن را جایز دانسته‌اند؛ در نتیجه، حکم مذکور را نه می‌توان پاسخ داد و نه می‌توان موارد حقّ در آن را تبیین کرد؛ از این دست نمونه‌های زیادی وجود دارد که فرصت بیان آن‌ها نیست.

به طور کلی این وظیفه‌ای بسیار مهم است، و تصدّی آن در گرو تحصیل علم درباره‌ی موضوعی است که به آن دعوت می‌کنند و هم‌چنین در گرو تفقّه در دین (= ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾؛ «پس چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی

نزد رسول برای آموختن علم دین مهیا نباشند تا قوم خود را چون به نزدشان بازگشتند بیم رسانند، باشد که (از نافرمانی خدا) حذر کنند» و یادگیری نحوه‌ی تبلیغ (= ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ «ای رسول ما خلق را) به حکمت (و برهان) و موعظه نیکو به راه هدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن (وظیفه‌ی تو بیش از این نیست) که البته خدای تو (عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته‌اند بهتر می‌داند» و تهیه‌ی اسباب (= ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛ «و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آن کافران خود را مهیا کنید») و شناخت ملل و مذاهب به منظور سهولت بیان موارد باطل و رفع شبهات و حل مشکلات است.

۲) شناخت مأمور و منهی از معروف و منکر

آیا کسی که به معروف امر و از منکر نهی می‌گردد، باید نسبت به معروف و منکر علم داشته باشد؟ چنانچه اگر شخصی که وجوب معروف را نمی‌داند آن را ترک کرد، یا منکری را بدون علم به حرمت و قبح آن انجام داد، امر به معروف و نهی از منکر در مورد او واجب نیست؟ یا علم معتبر نبوده و امر به معروف و نهی از منکر حتی در صورت جهل مأمور و منهی واجب است؟ و یا بین این موارد تفصیل وجود دارد؟

۱. نحل (۱۶)، ۱۲۵.

۲. انفال (۸)، ۶۰.

پاسخ به این موارد وجوه و اقوالی دارد: گزیده‌ی سخنان در این زمینه آن است که غیر عالم، گاه غافل و فراموش کار، و گاه جاهل به حکم یا موضوع آن است. اگر غافل یا ناسی بود؛ ظاهر عدم وجوب امر و نهی است مگر در مواردی که به اهتمام شارع و عدم رضایتش به صدور آن کار حتی از غیر مکلف علم داریم؛ مانند جان، آبرو و مال افراد.

علت عدم وجوب در غافل و ناسی: ناسی و غافل در واقع غیر مکلف‌اند و در نتیجه فعل صادره نسبت به آنان حلال و غیرمبغوض دانسته شده است؛ لذا، وجهی برای واداشتن او یا ممانعت از او نیست.

علت وجوب در مورد جاهل: به خاطر آن است که می‌دانیم شارع راضی به ارتکاب آن امور نبوده و آن‌ها اموری هستند که مطلقاً مبغوض است حتی اگر از کسی سرزده باشد که مکلف به فعل نیست. هم‌چنین در جاهل به موضوع نیز امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست؛ زیرا، او نسبت به آن [موضوع] جهل دارد؛ هرچند حکم واقعی برداشته نمی‌شود، اما از جهت مولوی به او جواز داده شده است، حتی اگر در مرحله ظاهر باشد، و در این صورت دیگر مجالی برای ممانعت از آن نیست.

شبهه‌ی موضوعیه نیز هنگامی که بر اصل یا اماره‌ای معتبر تکیه کند و مطابق با واقع در نیایند، جزء موارد جهل به موضوع است. بله؛ در مواردی که اهتمام شارع را می‌دانیم و به نارضایتی او نسبت به صدور آن حتی از سوی غیر مکلفین علم داریم، جلوگیری از آن واجب است؛ مثلاً اگر شخصی خواست دیگری را با تصور این که او یک حیوان درنده است، بکشد و می‌دانیم که

قتل انسان حرام است، باید او را از این کار باز داریم هر چند که او برای کار خود دلیلی معتبر داشته باشد. هم‌چنین است موردی که شخصی بخواهد زنی را تزویج نماید و می‌دانیم که آن زن، خواهر او است. در سایر موارد مهم نیز مطلب چنین است.

اما اگر شخص جاهل به حکم بود، ظاهر، وجوب ارشاد او از باب وجوب بیان، تبلیغ احکام شرعی و جلوگیری از نابودی احکام است.

دلیل: علاوه بر ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر که در مباحث پیشین گذشت، آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾؛ «پس چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم دین مهیا نباشند تا قوم خود را چون به نزدشان بازگشتند بیم رسانند»؛ دال بر این مطلب است؛ و به اقتضای لولای تحضیصیه بر وجوب کوچ کردن، وجوب تفقه (غایت داعیه امر به نافر) و وجوب انذار (غایت داعیه نافر) دلالت می‌کند.

انذار گاه به دلالت مطابقی و گاه به دلالت التزامی است؛ و بیان احکام وجوبی و تحریمی متضمن انذار همراه با استحقاق عقاب هنگام ترک واجب یا انجام حرام است.

اشکال: از این آیه‌ی شریفه که ضمن آیات جهاد وارد شده، و به قرینه‌ی صدر آیه به ویژه عبارت: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً...﴾، و ظاهر برخی تفاسیر، استفاده می‌شود منظور از «نافر»،

کوچ کردن برای جهاد، و منظور از «تفقه» مترتب بر آن، بصیرت در دین است؛ یعنی: مشاهده آیات خداوند متعال از غلبه مسلمانان بر دشمنان خدا و ظهور نشانه‌های عظمت خدا، و سایر موارد جنگ به متخلفان خبر می‌دهد که برای جهاد بایستی کوچ کنند. پس، «لام» در «لِيَتَفَقَّهُوا» لام عاقبت است نه غایت؛ و تفقه و انذار برای فائده است نه هدف.

پاسخ: ظاهر از آیه‌ی شریفه به قرینه‌ی این که «لام» در «لِيَتَفَقَّهُوا» به حسب ظاهر لفظ متعلق به «نَفَرَ» است، غایت بودن «لام» است؛ و به قرینه‌ی روایات مفسره‌ی آیه منظور از «نَفَرَ» کوچ برای تفقه است.^۱ ارتباط این آیه با آیات جهاد نیز از این جهت است که در مقام جلوگیری از کاهش کوچ کردن و رفتن برای جهاد است، با توجه به این که تفقه در دین که ابزار جهاد با حجت و برهان بر مدار دعوت به ایمان و برپاداشتن ارکان اسلام است همانند جهاد با شمشیر و پاسداری مهم است؛ بنابراین، مراد آیه، کوچ کردن جماعتی به منظور تفقه است.

پس، آیه‌ی کریمه بر وجوب تعلّم و تفقه، و آمادگی برای تعلیم آن در مواطن اقامت دلالت دارد؛ و فقها هدایت‌گر دیگران می‌باشند. نیز دلالت می‌کند بر این که درجه‌ی کسانی که با این نیت به تعلّم می‌پردازند، نزد خدا از مجاهدین جان در راه اعتلای کلمة الله نه تنها کمتر نیست بلکه افضل از ایشان است؛ نصوص فراوانی که بر لزوم تفقه، تعلّم، حرمت کتمان علم و لزوم بذل آن دلالت دارد شاهد بر این مدعا است. در این زمینه به کتاب‌های

حدیثی مانند کافی^۱، وسائل الشیعه^۲، و سایر کتاب‌ها^۳ مراجعه کنید.

۳) احتمال تأثیر در امر به معروف و نهی از منکر

گروهی تصریح کرده‌اند: «در وجوب امر به معروف و نهی از منکر باید احتمال تأثیر داده شود. بنابراین، امر و نهی با علم به عدم تأثیر واجب نیست.»^۴ عده‌ای نیز افزوده‌اند: «اگر شخصی گمان داشته باشد امر و نهی او اثر نمی‌کند، امر و نهی بر او واجب نیستند»^۵.

این بحث چند شاخه دارد:

اول: اعتبار و عدم اعتبار این شرط به طور کلی؛

دوم: بر فرض اعتبار، وقتی امر یک نفر مؤثر نباشد، و علم داشته باشد یا احتمال دهد امر یک گروه مؤثر است؛ آیا امر و نهی بر همه واجب است یا خیر؟

سوم: وقتی عدم تأثیر احراز شد لکن بر امر یا نهی فایده‌ی مهم دیگری مترتب شود، یا سکوت موجب ترتب مفسده‌ی مهمی باشد - مثل وقتی که سکوت باعث تمسخر دین و ضعف عقاید مسلمانان بشود - یا در پی سکوت، معروفی منکر یا منکری معروف شود، یا امر و یا نهی موجب تأخیر معصیت یا تقلیل آن،

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۴، ح ۳۳۱۱۱؛ و ج ۱۶، ص ۲۶۹، ح ۲۱۵۳۸.

۳. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴. طوسی، الاقتصاد، ص ۱۴۸؛ ابن حمزه، الوسیله، ص ۲۰۷؛ ابن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۲۳؛ محقق حلی، المختصر النافع، ص ۱۱۵.

۵. تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۱.

یا مرتکب نشدن غیر از مأمور و منهی و یا تظاهر نکردن به ارتکاب باشد، یا سکوت مستلزم تأیید ظالم و تقویت او یا جری شدن او بر معاصی و مانند این موارد باشد؛ آیا امر و نهی واجب‌اند یا خیر؟

چهارم: بر فرض علم به عدم تأثیر، و عدم ترتب چیزی از فواید بر امر و نهی، آیا موردی برای وجوب این دو هست یا خیر؟
پنجم: این شرط، شرط وجوب است یا شرط واجب؟

پاسخ‌ها

جهت اول: مقتضی اطلاق ادله عدم اشتراط احتمال تأثیر است؛ چنان که مرحوم صاحب جواهر به آن تصریح کرده است. مقتضی آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۱ نیز عدم اشتراط آن است چنان که شیخ الطائفه، شیخ طوسی بدان تصریح نموده‌اند. ایشان در جلد پنجم تفسیر التبیان ذیل این آیه گفته است: «تقدیر آیه چنین است: و هنگامی را به یاد بیاور که گروهی از ایشان به دسته‌ای گفت: چرا قومی را که می‌دانید در دنیا از هلاک‌شدگان‌اند و خداوند در آخرت ایشان را سخت عذاب خواهد کرد، موعظه نمی‌کنید؟ در جواب گفتند: ایشان را به‌خاطر عذرخواهی از پروردگار موعظه کردیم؛ یعنی ایشان را به‌خاطر عذرخواهی به سوی پروردگارتان موعظه می‌کنیم تا به ما نگویند: چرا آن‌ها را موعظه نکردید؟ و شاید ایشان نیز با موعظه پرهیزکار شوند و بازگردند. این مطلب دال بر آن است که نهی از قبیح واجب است حتی اگر ناهی بداند که منهی آن را نمی‌پذیرد، و این

همان حکمت و مطلب درستی است که جز آن جایز نیست»^۱.
اشکال: با علم به عدم تأثیر، وجوب امر و نهی لغو و عبث است و این کار از سوی حکیم صادر نمی‌شود!؟

پاسخ: فایده امر به معروف و نهی از منکر حفظ جامعه‌ی اسلامی و وحدت آن و سوق جامعه به سوی عزت، مصلحت و سعادت است؛ بلکه امر و نهی سرچشمه حیات اجتماعی است. بنابراین، اگر هر یک از افراد امت، دیگری را نصیحت کند، امر خیر و معروف در میانشان ثبات می‌یابد و از رواج شرّ و منکر جلوگیری می‌شود. این فایده‌ی نصیحت یکدیگر در امر یا نهی است و به همین دلیل، امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی افراد واجب شده است؛ و این، مقصود نهایی از توجّه تکلیف به هر فرد است. حال، اگر همه به وظیفه خود عمل کردند، هدف به طور قطع حاصل شده است. در غیر این صورت، ترک دیگران مجوّز نمی‌شود که این فرد وظیفه‌اش را ترک کند و موردی برای ادّعای لغو بودن آن وجود ندارد. زیرا، ادّعای لغویت به معنی عدم ترتّب هدف نهایی، موجب سقوط تکلیف نمی‌شود. با وجود این، به برخی از روایات ضعیف و غیر دالّ که برای این شرط بدان‌ها استدلال شده است، اعتنا نمی‌شود.

جهت دوم: بر فرض اعتبار این شرط، اگر دانست که امر و نهی شخص واحد تأثیر ندارد، و یا علم پیدا کرد یا احتمال داد که با انجام امر و نهی دیگران تأثیر دارد؛ نباید تردید کرد که امر و نهی بر همه واجب است.

جهت سوم: با توجّه به جهت فوق، وضعیّت جهت سوم نیز روشن می‌شود؛ یعنی با ترتّب فایده‌ی مهمّی بر امر و نهی که مطلوب شارع است، یا ترتّب مفسده‌ی مهمّی بر ترک امر و نهی، تردیدی در وجوب نیست.

جهت چهارم: در صورت موافقت با اعتبار این شرط، و علم به عدم تأثیر امر و نهی، اظهار حقّ هنگام ظهور بدعت در دین واجب است؛ در احادیث زیر دقّت کنید:

الف) حدیث نبوی: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فُلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^۱؛

«هرگاه بدعت‌ها در میان امت من آشکار شد، بر عالم است که علمش را آشکار کند و اگر چنین نکند، لعنت خدا بر او».

ب) حدیث علوی: «إِنَّ الْعَالِمَ الْكَاتِمَ عِلْمَهُ يُبْعَثُ أَنْتَنَ أَهْلِ الْقِيَامَةِ رِيحًا يَلْعَنُهُ كُلُّ دَابَّةٍ حَتَّى دَوَابُّ الْأَرْضِ الصَّغَارِ»^۲؛

«دانشمندی که علم خود را پنهان نماید، روز قیامت بسیار بدبو برانگیخته می‌شود و هر جنبنده‌ای از جنبندگان کوچک روی زمین او را لعنت می‌کنند».

ج) حدیث یونس بن عبدالرحمان از صادقین عليهما السلام: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلِبَ مِنْهُ نَوْرُ الْإِيمَانِ»^۳؛

«هنگامی که بدعت‌ها ظهور می‌کنند بر علما وظیفه و تکلیف است که حقیقت و علم صحیح را بیان نموده و موضع بگیرند

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۷۰، ح ۲۱۵۳۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۷۰، ح ۲۱۵۳۹.

۳. نک: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۷۰، باب ۴۰ از ابواب امر به معروف.

وگرنه نور ایمان از آن‌ها گرفته خواهد شد؛^۱ و احادیث دیگری مانند آن.

احتمال تأثیر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرط نبوده، و مطلوب در این مقام اظهار حق است. این مطلب، فایده‌ای است که با علم به عدم تأثیر نیز مترتب می‌شود.

جهت پنجم: در صورت معتبر بودن احتمال تأثیر، این احتمال اگر چه شرط وجوب است (به این معنا که با عدم احتمال تأثیر وجوب ساقط می‌شود)، لکن در صورت تمکن از فراهم کردن اسباب در جهت تأثیرگذاری امر و نهی - و دست‌کم احتمال آن - واجب است، و مانند سایر شرایط وجوب نیست که تحصیلش لازم نباشد. پس، این شرط، در حقیقت، شرط واجب است.

معتبر نبودن اشتراط تأثیر

از مطالب فوق، احکام و مسایلی به دست می‌آید که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. امر به معروف و نهی از منکر میان افراد واجب است. این مسأله جزء توصیه‌ی دیگران به حق و صبر است؛ و در چنین مواردی تأثیر قطعی است؛ پس، اگر هر یک از افراد امت، دیگری را نصیحت و نهی نماید، خیر و معروف بین آن‌ها مستقر می‌شود و از رواج شر و منکر در بین آنان جلوگیری می‌گردد.

۲. امر به معروف و نهی از منکر با دعوت عامه‌ی کلی بر علما واجب خواهد بود.

۳. اگر شخصی علم داشت که امر و نهی او با یک بار

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۷۱، ح ۲۱۵۴۶.

تأثیر ندارد اما با تکرار مؤثر خواهد بود یا احتمال تأثیر بدهد، تکرار واجب خواهد بود.

۴. اگر شخصی علم پیدا کرد که نهی او در ترک معصیت مؤثر نیست لکن احتمال بدهد، یا تأثیرش در تأخیر معصیت را بداند، یا بداند با نهی او غیر از مأمور و منهی مرتکب نمی‌شوند و یا نهی او سبب تظاهر نکردن به ارتکاب است؛ امر و نهی بر وی واجب خواهد بود.

۵. اگر ترک امر و نهی موجب تأیید و تقویت ظالم یا جرأت پیدا کردن او بر معاصی بشود، ترک امر و نهی حرام است و هر دو به‌طور قطع واجب‌اند.

۶. اگر فردی احتمال دهد امر و نهی با قید خاصی، مثلاً در ملامت عام بوده یا اجتماع گروهی در امر و نهی موجب اطاعت و پایان معصیت یا مشابه آن می‌شود، امر و نهی بر او واجب است.

۷. اگر بدعت ظاهر شد، بر عالم واجب است علم خود را آشکار کند؛ و اگر چنین نکند، لعنت خداوند بر او است.

۸. اگر سکوت موجب هتک حرمت دین و ضعف عقاید مسلمانان شود، امر و نهی واجب است؛ اگر چه در اطاعت و اتمام مؤثر نباشند.

۹. اگر سکوت موجب منکر شدن معروفی یا معروف شدن منکری باشد، حرام بوده و بیان در این صورت واجب است.

۱۰. اگر توقف نهی از منکر منوط به تشکیل جمعیت و تهییج اسباب و کارهایی از این قبیل باشد، همه‌ی این‌ها واجب است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱.

۱. انفال (۸)، ۶۰.

۱۱. اگر نهی از منکر یا امر به معروف ممکن نباشد مگر از طریق تصدّی شخصی برای ریاست امت و زعامت طائفه، این کار به عنوان مقدمه‌ی امر و نهی واجب است، و چنانچه علم داشته باشد که امر، نهی و دعوت به خیر منوط است به این که او یاری‌گر رئیس و رهبر باشد، این کار نیز واجب است.

۱۲. اگر عالم جامع شرایط وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را انجام داد و ادای وظیفه‌ی او منوط به مشارکت دیگران و حمایت از او باشد، حمایت و مشارکت آن عده واجب است.

۱۳. اگر سلطان ظالمی بدعت‌گذار در دین یا قانون‌گذار مخالف شرع و یا فاعل منکر و تارک معروف باشد، اظهار حق واجب است. شیعه و سنی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ الْعَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ «سُلْطَانٍ جَائِرٍ»، أَوْ «أَمِيرٍ جَائِرٍ»؛ «بِأَفْضَلِ تَرْتِيبٍ جِهَادٍ فِي رَأْيِ خَلْقٍ، كَلِمَةُ عَدْلٍ اسْتَدْرَجَ مَقَابِلَ إِيمَانِ جَائِرٍ، أَوْ «سُلْطَانٍ جَائِرٍ»، أَوْ «أَمِيرٍ جَائِرٍ». روشن است در این موارد اگر اظهارکننده‌ی حق تنها و یگانه بماند تأثیری در امر و نهی ندارد، و ضررها و مفساد مهمّی بر آن مترتب می‌شود؛ لذا، بر دیگران تأیید، حمایت، تسدید و کمک به او لازم است.

۱۴. اگر در زمانه‌ای - مانند این زمان - منکرات در جامعه رواج یافت، و انسان تمکّن از نهی همگان و تک تک افراد نداشت، به آن میزان که قدرت و توانایی دارد بر او واجب است. نسبت به منکرات نیز در صورتی که بعضی از آن‌ها مهم‌تر نباشد،

۱. این روایت با هر دو لفظ «سلطان جائر» و «امام جائر» روایت شده است. نک: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶، ح ۲۱۱۵۲؛ و ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۰؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۴۳۴۴؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۲۲۶۵.

مخیر است؛ در غیر این صورت [آن مسأله‌ی مهم‌تر] متعیّن است. هم‌چنین در نهی انجام دهندگان از منکر مخیر است، مگر این که برخی مرتکبین خصوصیتی داشته باشند؛ مثلاً عده‌ای صاحب شوکت و قدرت باشند، به گونه‌ای که از منع آن‌ها گروه دیگری که پیرو و تحت اختیار و سلطه‌ی او هستند نیز منع می‌شوند؛ که در این صورت، نهی آن شخص به خصوص متعیّن است.

۱۵. اگر میان وجوب امر به معروف یا نهی از منکر و تکلیفی دیگر تراحم واقع شود، به عنوان مثال: اگر امر به نماز بر ترک واجب توقّف داشته باشد، یا دعوت به خیر بر نگاه به نامحرم یا شنیدن غنا متوقّف باشد و یا دفاع از جامعه‌ی اسلامی و احکام خدا و جلوگیری از نابودی آن بر غصب اموال یا ترک نماز یا تراشیدن ریش و شبیه این‌ها متوقّف باشد؛ گاه از نظر شارع آنچه بر امر و نهی مترتب می‌شود مهم‌تر است مانند: حفظ احکام و جامعه اسلامی، و اسلام کسی که سوی خیر دعوت می‌شود و شبیه این‌ها، که در این صورت، وجوب امر و نهی مقدم بوده، و ارتکاب آن معاصی جایز است؛ و گاه آن عمل از امر و نهی مهم‌تر است، که در این صورت، وجوب امر و نهی ساقط می‌شود؛ گاه نیز هر دو امر مساوی هستند و یا نمی‌داند کدام یک مهم‌تر است که در این صورت، شخص مخیر خواهد بود.^۱

۱. مدت‌ها گروهی از جوانان متدین از من می‌پرسیدند: کلیسایی در تهران برای عده‌ای از جوانان مسلمان که عقیده‌شان ضعیف است، تبلیغ می‌کند و وسایل عیش و طرب فراهم و آنان را به نصرانیت دعوت می‌کند؛ و چه بسیار جوانانی که منحرف شده و بدین طریق نصرانی شده‌اند! و ما آن‌ها را نمی‌شناسیم تا به سوی حق دعوتشان کنیم و دعوت آن‌ها در گرو وارد شدن در جمع آنان، و تظاهر به همراهی با ایشان است، که در این صورت باید برای شناختن آن افراد، برخی معاصی و منکرات را همراه



۱۶. اگر شخصی بداند امر یا نهی او تأثیر ندارد اما امر و نهی فرد دیگری مانند رهبر گروه و رئیس آنان مؤثر است لکن [آن رئیس] در این کار تسامح می‌کند؛ در این صورت، باید آن شخص را به انجام این وظیفه امر کند.^۱

آن‌ها انجام دهیم و بعد از آن مجلس، آن‌ها را به حق و اسلام دعوت و از تبلیغات باطل حفظ کنیم؛ آیا ارتکاب آن منکرات برای این غرض مهم جایز است؟ به آن‌ها جواب دادم که این کار جایز، و بلکه واجب است.

۱. هنگام استدلال به آیه‌ی شریفه‌ی «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» گفتیم که بر فرض تبعیضیه بودن «من»، آیه دلالت دارد بر این که قسمی از امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ی گروه خاصی است، اما مخاطب این آیه گروهی از ملکفان هستند؛ بنابراین، در این‌جا دو فریضه وجود دارد:

الف) امت باید گروهی را برای دعوت انتخاب کنند؛

ب) همه‌ی مسلمانان باید این امت را برای این کار تشکیل دهند؛ آن‌چنان که هر فرد از امت به میزان توانایی خود مراقب حرکت آن باشد، تا اگر انحرافی از آن‌ها دیدند آن را به راه درست برگردانند یا اگر تساهلی از ایشان نسبت به این وظیفه دیدند، به آن امر کنند.

تجربه‌ی قطعی به ما نشان می‌دهد در هر زمانه‌ی مسلمانان این شیوه‌ی مراقبت را پی گرفته‌اند، و رهبرشان ملزم به عمل به این وظیفه بوده، اوضاع جامعه به سوی عزت، سعادت و صلاح رفته و حلاوت نعمت‌ها را چشیده‌اند؛ و هر در هر زمانه‌ای که مردم نصیحت را ترک کرده و رهبری نبوده که به این وظیفه عمل کند - یا به دلیل تساهل، یا تنها ماندن و یاری نشدن از جانب مردم، یا مساعدت نکردن سایر افراد گروه شاخص یعنی علما - موجب فساد دین و دنیا شده، ظالمان بر آنان مسلط شده‌اند و برکت از آنان رخت بر بسته و یاری‌گری برای آنان نه در زمین و نه در آسمان نبوده است.

اگر می‌خواهی به صدق ادعای ما پیبری، به زمانه و وضعیّت بدی که در آن هستیم نگاه کن. شیخ محمد عبده گفته است: «وضعیت بدی که ما اکنون در آن به سر می‌بریم در پی غفلت‌های بزرگی است که طی سالیان مدید شکل گرفته است. بعد از



۱۷. اگر شخصی که توجه به امور مسلمین ندارد و این فریضه‌ی عظیم را انجام نمی‌دهد، متصدی منصب زعامت و مرجعیت شد، و به دنیا‌گرایی داشت و به دربار سلطان آمد و شد می‌کردند، بر آحاد مسلمانان - و در صدر آنان علما، مدرّسان، فضلا و محصلان - واجب است این وظیفه را انجام دهند؛ و او را از آنچه در آن است نهی کنند؛ اگر نپذیرفت، همه‌ی مکلفان باید از او کناره‌گیری کنند. از او دانش‌فرانگیرند. پشت سر او نماز نخوانند و با او رفت و آمد ننمایند. به دلیل:

الف) حدیث نبوی: «الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ يَخَالَطُوا السُّلْطَانَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ خَانُوا الرَّسُلَ، فَاحْذَرُوهُمْ وَاعْتَرِزُوا لَهُمْ»؛^۱

آن که در نصیحت یکدیگر تساهل ورزیدیم و موارد اختلافی مسلمانان را به خدا و رسولش - یعنی کتاب و سنت رسول خدا (ص) - بازگردانیدیم، و قلب‌ها از احترام به دین خالی شد تا آن‌جا که دیگر اراده‌ای نداشت و هر شخصی اسیر هوای خویش شد! از چه زمانی مردم چنین بی‌دین و بی‌مروت و بی‌ادب شدند؟ دیگر چه تفاوتی میان گروهی از ایشان و چارپایان از بز و گاو است؟!؛ نک: تفسیر المنار، ج ۴، ص ۳۰.

۱. روایت فوق در المحجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۴۴ با این عبارات آمده و متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۰۴، آن را نقل کرده است. در اصول کافی از امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل شده است: «الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ اتَّبَعَ السُّلْطَانَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ» (دانشمندان فقیه و مجتهد تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند، امین پیغمبران خدا هستند. عرض شد: معنای ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان. پس، چون چنین کنند، نسبت به دینتازان ایشان بر حذر باشید)؛ نک: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵.

«عالمان، امینان رسولان بر بندگان خدایند، تا وقتی که با سلطان نیامیزند. پس، اگر چنین کردند به پیامبران خیانت کرده‌اند. پس، از آنان دوری و کناره‌گیری کنید».

(ب) روایت: «الْعُلَمَاءُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَكَمْ يَمِيلُوا فِي الدُّنْيَا، وَكَمْ يَخْتَلِفُوا أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ مَالُوا إِلَى الدُّنْيَا وَاخْتَلَفُوا أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ، فَلَا تَحْمِلُوا عَنْهُمْ الْعِلْمَ، وَلَا تَصَلُّوا خَلْفَهُمْ، وَلَا تَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَلَا تَشِيعُوا جَنَائِزَهُمْ فَإِنَّهُمْ آفَةٌ الدِّينِ وَفَسَادُ الْإِسْلَامِ، يَفْسُدُونَ الدِّينَ كَمَا يَفْسُدُ الْخَلُّ الْعَسَلُ»؛

«عالمان دوستان خدایند مادام که امر به معروف و نهی از منکر کنند و به دنیا دل نبندند و به دربار سلاطین آمد و شد نکنند. پس، هرگاه آنان را دیدید که به دنیا روی آورده‌اند و در دربار پادشاهان اند دیگر از آنان دانش فرانگیرید. پشت سر آنان نماز نگزارید. به عیادت آنان نروید و جنازه‌های آنان را تشییع نکنید. زیرا، آنان آفت دین و مایه‌ی تباهی اسلام هستند و چنان که سرکه عسل را فاسد می‌کند، آنان دین خدا را تباه می‌سازند».

(ج) روایت ابن عباس: «إِنَّ أَنْاسًا مِنْ أُمَّتِي سَيَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ، وَيَقُولُونَ: نَأْتِي الْأَمْرَاءَ فَنُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ وَنَعْتَزِلُهُمْ بَدِينًا، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ كَمَا لَا يُجْتَنَى مِنَ الْقِتَادِ إِلَّا الشُّوْكَ، كَذَلِكَ لَا يُجْتَنَى مِنْ قُرْبِهِمْ إِلَّا الْخَطَايَا»؛

۱. السراج الوهاج، فاضل قطیفی، ص ۲۲.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۴؛ تاریخ دمشق، ج ۶۴، ص ۳۱۴.

سیوطی^۱ گفته است: این روایت را ابن ماجه با سند راویان ثقه خود و هم‌چنین ابن عساکر روایت کرده است.
(د) حدیث نبوی: «إِذَا رَأَيْتَ الْعَالِمَ يُخَالِطُ السَّلْطَانَ مُخَالَطَةً كَثِيرَةً فَاعْلَمْ أَنَّهُ لُصٌّ»؛

«هرگاه عالمی را دیدی که با حاکمان حشر و نشر و رفت و آمد بسیار دارد، بدان که او راهزن است».
دیلمی این حدیث را در مسند الفردوس روایت کرده است.^۳
اخبار فراوان دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. هم‌چنین فروع دیگری نیز در این موضوع وجود دارد که آن‌ها را به دنبال بحث از سایر شرایط ذکر می‌کنیم.

۴) اصرار و پافشاری بر انجام کار

برخی از فقها اصرار بر ترک معروف و ارتکاب منکر را جزء شروط امر به معروف و نهی از منکر به شمار آورده‌اند. بنابراین، اگر اماره‌ای بر کنده شدن و پافشاری نکردن باشد، چیزی واجب نیست، بدون اختلاف در این مسأله؛ و با فرض قطعیت اماره، بی اشکال، امر و نهی موضوعیت نداشته و حتی امر و نهی در این هنگام حرام خواهد بود؛ چنان‌چه بیش از یک نفر از فقها بدان

۱. این را در ابتدای کتاب خود مِمَّا رَوَاهُ الْأَسَاطِينُ فِي عَدَمِ الْمَجِيءِ لِلْسَّلَاطِينِ، ج ۱، ص ۱ و ۲، ذکر کرده است.

۲. الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۹۷.

۳. الفردوس، ج ۱، ص ۲۷۶.



تصریح کرده‌اند و در کتاب *جواهر الکلام*^۱ نیز آمده است.

نظر برگزیده در این موضوع، آن است که گاه شخص در عمل، تارک معروف یا مرتکب منکر است، و گاه قصد دارد معروف را ترک کرده یا منکر را انجام دهد. در حالت دوم، باید فرد را امر به معروف و نهی از منکر نمود؛ هر چند بدانیم که وی بیش از یک بار مخالفت نمی‌کند؛ اما در حالت اول:

الف) گاه نسبت به اصرار نداشتن او علم داریم، یا یک اماره شرعی معتبر در این زمینه وجود دارد؛

ب) گاه نسبت به پافشاری و اصرار داشتن او علم داریم یا اماره شرعی بر آن وجود دارد؛

ج) گاه هیچ‌کدام از این دو را نمی‌دانیم.

در فرض اول به دلیل عدم موضوعیت امر و نهی در این زمینه، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست، و بلکه حرام است؛ چنان که چندین نفر به آن تصریح کرده‌اند. بلکه؛ اگر از آنچه مرتکب شده یا ترک کرده توبه ننماید، امر کردن او به توبه واجب است.

در فرض دوم اشکالی در وجوب امر و نهی نیست. بحث تنها در فرض سوم است. در *السرائر*^۲، *الاشاره*^۳، *الجامع*^۴ و به نقل از گروهی^۵ گفته شده که چیزی بر او واجب نیست. و از شهیدین در

۱. *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۷۰.

۲. *السرائر*، ج ۲، ص ۲۳.

۳. *اشارة السبق*، ج ۱۴۶.

۴. *الجامع للشرائع*، ص ۲۴۲.

۵. *المختصر النافع*، ص ۱۱۵؛ *المهذب البارع*، ج ۲، ص ۳۲۵.



الدروس و المسالك و در *جواهر الکلام* آمده است: «امر به معروف و نهی از منکر در آن واجب است». در محکی *الدروس* گفته شده: «با ظهور اماره، امر به معروف و نهی از منکر قطعاً ساقط است و شبهه [در تشخیص حال]، ملحق به حال علم به پافشاری می‌شود و در نتیجه، انکار واجب است؛ اگر چه شرط، یعنی پافشاری محقق نشود؛ حکم امر به معروف نیز همین است»^۱.

در *محکی المسالك* آمده است: «در صورت پافشاری، اشکالی در وجوب نیست، و بحث تنها درباره‌ی سقوط آن به مجرد ظهور اماره‌ی امتناع است؛ بنابراین، اماره علامتی ضعیف است که با وجود آن سقوط واجب معلوم است»^۲.

مرحوم صاحب *جواهر* نیز گفته است: «بلکه در صورت علم نداشتن به پافشاری، قائل به وجوب امر و نهی شده‌اند؛ به دلیل حکم به فسق او، تا زمانی که به توبه‌اش علم ندارد؛ تمام احکام که از جمله‌ی آن امر به معروف و نهی از منکر نمودن است تا وقتی که توبه نکرده، در مورد او جاری می‌شود»^۳. ایشان برای وجوب این حکم، به اطلاق ادله و استصحاب وجوب ثابت و حکم به فسق فرد تا زمانی که علم به توبه او ندارد، استدلال نموده است^۴.

۱. این مطلب در *مسالك الافهام*، ج ۳، ص ۱۰۳ آمده اما در نسخه چاپ شده *الدروس* موجود نیست. در *الدروس* آمده است: «معروف از آنچه انجام می‌شود و منکر از آنچه ترک می‌شود باشد»؛ نک: *الدروس*، ج ۲، ص ۴۷.

۲. *مسالك الافهام*، ج ۳، ص ۱۰۲؛ و در *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۷۱ در این مورد سخن گفته شده است.

۳. *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۷۰.

۴. *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۷۰.

اما دلیل اوّل (اطلاق اذله) رد می‌شود به این که بعد از تقیید اطلاق در صورت پافشاری، تمسک به اطلاق مانند تمسک به عام و مطلق در شبهه‌ی مصداقیه بوده و جایز نیست.

دلیل دوّم (استصحاب وجوب ثابت) علاوه بر عدم جریان استصحاب در احکام، ردّ می‌شود به این که اگر احتمال داده شود فرد از اوّل اصرار نداشته است، یقینی به ثبوت وجود ندارد تا آن را استصحاب کنیم.

دلیل سوم (حکم به فسق) نیز ردّ می‌شود به این که حکم به فسق شخص به این حکم ارتباطی ندارد.

بنابراین، **اظهر** عدم وجوب است. بله؛ امر او به توبه از باب وجوب امر به معروف واجب است؛ چنانچه گذشت.

۵) ایمنی از ضرر

عده‌ای از فقها شرط کرده‌اند وجوب امر به معروف و نهی از منکر منوط به این است که ضرر جانی، یا آبرویی و یا مالی بر آمر به معروف، ناهی از منکر و یا دیگر مسلمانان نداشته باشد.^۱ در **جواهر الکلام** آمده است: «هیچ اختلافی در این مسأله وجود ندارد، چنان که برخی بدان اعتراف کرده‌اند».^۲

این شرط ضمن دو عنوان توضیح داده می‌شود:

اوّل: آنچه از اذله‌ی عامه استفاده می‌شود؛

۱. ابن براج، المذهب، ج ۱، ص ۳۴۱؛ المختصر النافع، ص ۱۱۵.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۱.

دوم: آنچه از روایات خاصه وارده در این شرط استفاده می‌شود.

توضیح عنوان اوّل: مقتضی اطلاق اذله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، معتبر نبودن ایمنی از ضرر، و وجوب امر و نهی حتی با ترتّب ضرر است.

در معتبر بودن ایمنی از ضرر به حدیث: «لا ضررَ ولا ضرارَ» (یا در برخی موارد با افزودن لفظ «فی الاسلام» یا «علی مؤمن»^۱)، و آیات دالّ بر نفی حرج در دین^۲، و آیات متضمّن اراده‌ی خداوند بر یسر و آسانی^۳ استدلال شده است.

نسبت حدیث اوّل (لا ضرر) با اذله‌ی امر به معروف و نهی از منکر را عموم من وجه دانسته‌اند.^۴ مرحوم صاحب جواهر در پاسخ می‌نویسد: «بعد از تخصیص عموم اذله‌ی امر به معروف و نهی از منکر به آنچه دالّ بر نفی ضرر در خصوص این بحث است، از این عمومیت (به ویژه پس از ملاحظه‌ی مباحث دیگر از تکالیفی که با ضرر ساقط می‌شوند مثل روزه و...) رجحان فهمیده می‌شود».^۵

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲، ح ۲۳۰۷۳؛ ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۳۲۳۸۲؛ و ج ۱۸، ص ۲۳۰۷۵.

۲. حج (۲۲): ۷۷.

۳. بقره (۲): ۱۸۵.

۴. این مطلب در **جواهر الکلام** با عبارت «و المناقشة بأنّ التعارض بینها و بین ما دلّ علی...» نقل شده است؛ اما صاحب مناقشه را در منابع فقهی نیافتیم. بله؛ بسیاری از اصولی‌ها به تعارض میان قاعده لا ضرر و عمومات اذله احکام اولیه اشاره داشته و قائل به حاکمیت این قاعده بر عمومات آن اذله شده‌اند.

۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۲.

برخی نیز گفته‌اند: دلیل نفی ضرر، حاکم بر ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر بوده و حاکم بر محکوم مقدم است، اگر چه نسبت آن دو عموم من وجه باشد. پاسخ‌های دیگری نیز به آن داده شده که آن‌ها را به طور مفصل در رساله‌ی «لا ضرر» آورده‌ایم؛ و چون این‌جا مجال پرداختن به جزئیات نیست، تنها به بیان دو جهت مربوط به این موضوع و مشابه آن می‌پردازیم؛ این جهات دال بر عدم شمول «لا ضرر» در موضوع است.

وجه اول: از آن‌جا که حدیث «لا ضرر» جزء احکام اجتماعی اسلام است، به طور قطع عامه‌ی مسلمانان را در نظر گرفته است؛ پس، اگر حکمی، ضرر نوعی داشته باشد، برداشته می‌شود؛ اما اگر حکمی برای امت اسلام سودمند و تنها برای یک شخص ضرری باشد، به واسطه‌ی این حدیث، حکم آن برداشته نمی‌شود و فرد در جامعه مستهلک می‌شود و ضررش در مقابل نفع اجتماع در نظر گرفته نمی‌شود. به همین دلیل است که خداوند جهاد، خمس و زکات را واجب فرموده است و راهی ندارد که بگوییم این احکام ضرری هستند؛ پس، ضرر به چیزی که منافع مهمی بر آن مترتب است اطلاق نمی‌شود. آیا هیچ کس به شخصی که مالی اندک را در جهت کسب منافع بزرگ خرج می‌کند می‌گوید در این معامله ضرر می‌کنی؟!!

گذشت که امر به معروف و نهی از منکر جامعه را به سوی صلاح و عزت سوق می‌دهند و از طریق برپاداشتن این فریضه نشانه‌های سعادت و شیرینی نعمت‌ها پیش چشم امت آشکار می‌شود. به طور کلی، امر به معروف و نهی از منکر نگاهبان

وحدت، دژی محکم و اتحادی عزتمندانه و مقتدرانه است؛ چرا که حق، با عزت محکم شده و در هر دو جهان اعتلا می‌یابد؛ و با قدرت، خود و اهلس را از حمله‌های رخنه‌گران حفظ می‌نماید. به وسیله‌ی این دو، خیر و معروف استقرار یافته، از رواج شر و منکر در میان مردم جلوگیری می‌شود. بدیهی است در مقابل این مصلحت عظیم ضرر به یک فرد، ضرر به همه‌ی امت به شمار نمی‌آید. علاوه بر آن، مأمور و منهی غالباً جزء اشرار هستند و این مسأله به طور طبیعی موجب آن است که امر و نهی در بیشتر موارد ضرر، یا حرج و یا سختی داشته باشد.

به طور کلی، اگر برپاداشتن این فریضه‌ی عظیم، نقص مالی یا جانی داشته باشد و مصلحت بزرگ‌تری در جامعه‌ی اسلامی بر آن مترتب باشد، عنوان «ضرر» به آن اطلاق نمی‌شود. در نتیجه، حدیث شریف شامل امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود.

وجه دوم: از حدیث «لا ضرر» - چنانچه در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم - یا اراده‌ی نفی حکم از موضوع ضرری می‌شود - در این صورت، مانند نفی حکم به زبان نفی موضوع است، همان‌طور که محقق خراسانی گفته است - یا نفی هر حکمی که موجب ضرر شده، اگر چه موضوع ضرری نباشد، از آن اراده شده است؛ همان‌طور که مرحوم شیخ انصاری این نقل را برگزیده است؛ و یا به نظر ما، اراده‌ی قدر جامع بین این دو می‌شود.

هر کدام از این‌ها که اراده شود، این حدیث شامل بحث ما نمی‌شود؛ چون امر به معروف و نهی از منکر ضرری نیست و ضرر تنها از آن فعل غیر، یعنی مأمور و منهی است. علاوه بر آن،

پس از آن که اراده‌ی فاعل مختار بین آن دو و توجّه ضرر قرار گرفت و جوبشان موجب ضرر نمی‌گردد؛ لذا، این حدیث بحث امر به معروف و نهی از منکر را شامل نمی‌شود. تدبّر و دقّت کنید که مسأله‌ی بسیار دقیقی است.

آنچه در مورد حدیث «لا ضرر» گفته شد، در موارد دالّ بر نفی حرج و اراده‌ی آسانی نیز به‌طور کامل اجرا می‌شود. بله؛ اگر امر به معروف و نهی از منکر نسبت به یک فرد خاص باشد، و منکری که منتهی انجام داده جزء موارد موجب هدم اسلام، بدعت در دین، تبدیل احکام خدا، قتل نفس محترمه و مانند این‌ها نباشد، بلکه یک منکر شخصی بوده، و ضرر مترتب بر آن، ضرری مانند قتل نفس محترمه‌ی ناهی یا یکی از مسلمانان باشد، نه تنها نهی واجب نبوده، بلکه جایز نیست.

توضیح مورد دوم (روایات): در این بحث دو دسته روایت وجود دارد:

اول: روایات دالّ بر معتبر نبودن شرط ایمنی از ضرر؛ مانند:

الف) روایتی که در مباحث گذشته از امام حسین علیه السلام نقل نمودیم مبنی بر آن که: «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ تَنَاهٍ عَلَى الْأَحْبَارِ...» تا آنجا که می‌فرماید: «إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ» (ای مردم! از

آنچه خداوند اولیای خود را با نکوهش از عالمان یهود پند داده است، عبرت بگیرید و خداوند آنان را بدین سبب نکوهش کرده است که کارهای زشت و تباه‌گری ستمگرانی را که در میان ایشان بودند، می‌دیدند ولی آن ستمگران را از آنچه می‌کردند باز نمی‌داشتند، به طمع این که از جانب آنان به نوایی و بهره‌ای برسند و یا می‌ترسیدند که از آنان گزند بیینند، با این که خداوند می‌فرماید: «از مردمان نترسید و از من بترسید» تا آخر حدیث، که می‌گوید: خداوند علمایی که از ترس ضرر در مقابل ظلم ساکت هستند را توبیخ می‌نماید.

ب) روایت امام باقر علیه السلام که در مباحث پیشین ذکر آن گذشت :-

«يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ...» تا آنجا که می‌فرماید: «لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمَّنُوا الضَّرَرَ يَطْلُبُونَ لَأَنْفُسِهِمُ الرُّخْصَ وَ الْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ يَقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا يَكْلُمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ وَ لَوْ أَضْرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا...»^۱.

ج) خبر بکر بن محمد از امام صادق علیه السلام:

«أَيُّهَا النَّاسُ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ وَ قَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُوهُ فَلَا يَعْفِرُ لَكُمْ إِنَّ الْأَمْرَ

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَدْفَعُ رِزْقًا؛

«ای مردم! امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ زیرا، امر به معروف و نهی از منکر، اجل و مرگ کسی را نزدیک نمی‌کند و روزی کسی را دور نمی‌گرداند».

روایات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد. از جمله: آنچه در نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹ چاپ بیروت آمده است که برخی از آن‌ها در استدلال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر بیان شد.

این روایات مؤید آن است که پیش از آن که امت صالح شده، از نعمت الفت قلبی میان یکدیگر بهره‌مند گردند و از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنند و بدان هدایت شوند، ضرر و مشقت‌هایی بر امر به معروف و نهی از منکر مترتب است که موجب دشمنی مردم و روی گرداندن آن‌ها از یکدیگر می‌گردد؛ حتی - مانند این زمان - یکی از سخت‌ترین مسائل میان برادران به‌شمار می‌آید. لذا، اگر ضرر سبب سقوط تکلیف باشد، لازمه‌اش عدم وجوب آن از ابتدا است.

هم‌چنین ثابت شد در جریان سنت انبیا، مرسلین، ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام و اولیای مقرب الاهی، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر ضروری است؛ گرچه پوشیده به سختی‌ها و ترس‌ها باشد، و چه بسیار پیامبران، اوصیا و عالمان که در این راه کشته شدند و آنان افضل شهدا هستند و در رأس ایشان سید جوانان اهل بهشت اباعبدالله الحسین عليه السلام قرار دارد که خود،

فرزندان، یاران و نزدیکانش در این راه به شهادت رسیدند. هم‌چنین در مباحث گذشته گفتیم حدیث «أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر أو إمام جائر»^۱ او «أمیر جائر»^۲ را فریقین با اسانید متعدّد روایت کرده‌اند.^۳

دوم: روایات دالّ بر معتبر بودن شرط ایمنی از ضرر:

الف) روایتی که در کتاب العیون آمده است: «و الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على من أمكنه ذلك ولم يخف على نفسه»^۴؛ «امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قدرت بر اقامه‌ی آن داشته باشد و هم‌چنین بر خود (و بر اصحاب خود نترسد)، یعنی خوف ضرر جانی برای خودش و نزدیکانش نداشته باشد».

ب) همین روایت از امام صادق عليه السلام در حدیث شرائع الدین با اضافه‌ی «و لا على أصحابه» آمده است.

ج) روایت مسعده: «و ليس ذلك في هذه الهدنة إذا كان لا قوة له ولا مال ولا عدد ولا طاعة»^۵؛

«وقتی قدرت، مال و تعدادی ندارد و از او اطاعت نمی‌شود،

۱. این روایت با دو لفظ «سلطان جائر» و «امام جائر» روایت شده است؛ نک: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶، ح ۲۱۱۵۲، و ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۰؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۴۳۴۴، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۲۲۶۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۵، ح ۲۱۱۴۸؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۳. اما در کتاب العیون آمده است: «...واجبان إذا أمكن ولم يكن خيفة على النفس».

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶، ح ۲۱۱۵۲.

امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست».

(د) خبر مفضل بن زید: «مَنْ تَعَرَّضَ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَصَابَتْهُ بَلِيَّةٌ لَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهَا وَلَمْ يُرْزَقِ الصَّبْرَ عَلَيْهَا»؛

«اگر کسی متعرض اقتدار سلطان جائر و ستمگری شود و از ناحیه او بلیه و مصیبتی به وی برسد در مقابل کاری که کرده، اجری نخواهد داشت».

(ه) خبر طولانی یحیی از امام صادق علیه السلام: «إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَعَطَّى أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ فَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ أَوْ سَيْفٍ فَلَا»^۲.

«تنها کسی که به معروف امر می‌شود و از منکر نهی می‌گردد مؤمن پندپذیر یا ناآگاهی است که در جستجوی دانستن باشد، پس فردی که قلدر است و چه بسا تازیانه یا شمشیری به دست دارد (که علاوه بر عدم تأثیر احتمال خطر نیز می‌رود) امر و نهی نمی‌شود»؛ و روایات مانند آن^۳.

سوم: درباره‌ی جمع بین این دو دسته روایات و جوهری بیان شده است:

الف) در کتاب *الوسائل* آمده است: روایات دسته‌ی اوّل در صورت ضرر آسان، بر وجوب، و در صورت ضرر سخت،

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۱۲۷، ح ۲۱۱۵۴.

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۱۲۷، ح ۲۱۱۵۳.

۳. نک: *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۱۲۶ و باب دوم از ابواب امر به معروف.

بر استحباب حمل می‌شود^۱.

ب) از برخی اصحاب نقل شده است: در روایات دسته‌ی اوّل ضرر، بر ضرر رسیدن به مأمور و منهی حمل می‌شود مانند: مواردی که نیاز به جرح یا قتل باشد^۲.

ج) در *جواهر الکلام* آمده است: «روایات دسته‌ی اوّل بر عدّه مشخصی که واجد صفات ذکر شده در روایت امام باقر علیه السلام هستند، حمل می‌شوند و یا آن که منظور از ضرر، عدم النفع است»^۳.

ضعف همه این وجوه آشکار است. قول صحیح این است که: علاوه بر ضعف سندی برخی از اسناد گروه دوم و قصور در دلالت بقیه، به دلیل این که در آنها بیان نشده آنچه سلطان به آن متعرض می‌شود از قبیل امر به معروف و نهی از منکر است - ظاهر از روایات دسته‌ی دوم، نهی از منکر فردی با ترتب ضرری چون هلاکت نفس است؛ که به عدم وجوب نهی از منکر در این مورد آگاه شدی.

با این حال، اگر تعارض درست باشد، بنا به صحیح‌تر بودن، بیش‌تر بودن، موافقت با کتاب و مرجّحات دیگر اشکالی در مقدم دانستن روایات دسته‌ی اوّل نیست.

بنابراین، اظهر معتبر نبودن شرط ایمنی از ضرر است؛ مگر در

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

۲. صاحب *وسائل* این مطلب را چنین ذکر کرده است: «و برخی اصحاب آن را بر حصول ضرر نسبت به مأمور و منهی حمل کرده‌اند، مانند وقتی که نیاز به جرح و قتل باشد»؛ نک: *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

۳. *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۷۲.

قسمت امر به معروف و نهی از منکر فردی، در صورتی که ضرر از قبیل هلاکت نفس باشد.

فروع شرط ایمنی از ضرر

از بیان مطالب فوق در رابطه با شرط ایمنی از ضرر، نتایجی حاصل می‌شود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. در جایی که مسأله به جامعه‌ی اسلامی، حفظ احکام الهی از تغییر و تبدیل، ظلم به مسلمانان، تعدی به حقوق و سلب آزادی آنان و مانند این‌ها مربوط است، ایمنی از ضرر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر معتبر نیست؛ و حتی امر و نهی واجب است. عملکرد انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و اولیای مقربى چون ابوذر که سختی‌ها کشیده و جانشان را از دست دادند، قوی‌ترین شاهد بر این سخن است. بلکه در صورتی که در مورد خاصی میان امر به معروف و نهی از منکر که موجب هلاک نفس است، با حیات آن شخص و انجام این فریضه در مسأله‌ی مهم‌تری تزامم و تعارض واقع شود، فقیه باید مراعات الأهم فالأهم را بنماید.

۲. در وجوب امر به معروف و نهی از منکر در جایی که امر و نهی به شخص یا اشخاصی برمی‌گردد که متجاوز به جامعه نیستند و موجب تغییر حکم شرعی نمی‌شوند، ایمنی از ضرر شرط نیست؛ مگر این که آن ضرر، هلاک نفس باشد یا بین آن و مسأله‌ی مهم‌تری تزامم واقع شود.

۳. وقتی بدعت آشکار شد، عالم باید علم خود را بدون در نظر داشتن ایمنی از ضرر آشکار کند؛ هر چه که باشد.

۴. در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر در گرو پذیرفتن ولایت جائز - که فی نفسه به دلیل اجماع و نصوص مستفیضه حرام است^۱ - باشد، قبول ولایت جایز، بلکه واجب است؛ اگر چه از نپذیرفتن ولایت متضرر نشود، چنان که روایات فراوانی شاهد بر این سخن هستند؛ مانند:

(الف) صحیح علی بن یقطين از ابوالحسن علیه‌السلام: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مَعَ السُّلْطَانِ أَوْلِيَاءَ يَدْفَعُ بِهِمْ عَن أَوْلِيَائِهِ»؛
«برای خدا با والیان جور اولیایی است که توسط آنان افراد خدا حفظ می‌شوند».

(ب) در روایت دیگری آمده است: «أَوْلِيكَ عِتْقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ»؛
«آنان آزادشده از آتش جهنم‌اند».

(ج) روایت دیگر علی بن یقطين: «لَا أَدْنُ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَاتَّقِ اللَّهَ»؛

«اجازه نمی‌دهم، از خدا بترس و مسؤولیت خود را رها مکن».

(د) خبر ابن بزيع از امام رضا علیه‌السلام: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَابًا

۱. نک: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۷۷؛ باب ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ از ابواب ما یکتسب به.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۳۶۶۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۹۲، ح ۲۲۳۲۶.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۳۶۶۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۹۹، ح ۲۲۳۴۱.

الظَّالِمِينَ مَنْ نَوَّرَ اللَّهُ بِهِ الْبُرْهَانَ وَمَكَنَّ لَهُ فِي الْبِلَادِ لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَيُصْلَحَ اللَّهُ بِهِمْ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَيْهِمْ مَلَجَأُ الْمُؤْمِنِ مِنَ الضَّرِّ...» تا آن جا که می فرماید: «أَوْلَيْتَكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، أَوْلَيْتَكَ أَمْنًا اللَّهُ فِي أَرْضِهِ، أَوْلَيْتَكَ نُورُ اللَّهِ فِي رِعْيَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»؛

«خداوند متعال در دروازه های ظلم کسانی را قرار می دهد که توسط آنان نور و روشنی پخش شده و راهنمای دیگران و باعث آبادی شهرها می شوند و توسط آن افراد اولیای خدا حفظ می شوند. خداوند به واسطه ای ایشان امور مسلمین را اصلاح می سازد و آنان پناهگاه مؤمنین از خسارت دیدن و فریادرسان شیعیان ما هستند. به کمک آنان رعیت مؤمن در کشور ظالمان در امان هستند. آنان مؤمنان حقیقی، امانت داران خداوند در زمین، و نور خداوند در میان رعیت در روز قیامت هستند...».

ه) خبر هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ مَعَ وَاوَلَةِ الْجَوْرِ أَوْلِيَاءَ يَمْنَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ، أَوْلَيْتَكَ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»؛

«برای خداوند با والیان جور، اولیایی است که توسط آن افراد اولیای خدا حفظ می شوند، آنان مؤمنان راستین هستند»؛ روایت مفضل^۳ نیز مانند آن است.

علاوه بر این اخبار، روایات فراوان دیگری نیز بر جواز قبول

۱. نجاشی این روایت را در ترجمه محمد بن اسماعیل بن بزیع آورده است، نک: رجال، نجاشی، ص ۳۳۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳۶، ح ۱۵۰۰۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳۶، ح ۱۵۰۰۱.

ولایت در جهت انجام مصالح مسلمانان دلالت دارد که به دلیل این که بحث ما جزء آن مصالح یا در معنای آن مصالح است، این بحث را نیز شامل می شوند. بنابراین، با مواردی که دال بر وجوب مقدمه ای واجب است، تعارض و تزاخم نداشته و مانعی برای اتصاف به آن وجود ندارد؛ از این رو، قبول ولایت به عنوان مقدمه ای امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

مدعای نصوص متضمن استحباب ولایت همانند تخصیص

دلیل حرمت ولایت، ادله ای امر به معروف را نیز تخصیص زده است، زیرا نمی توان تصور کرد که امر به معروف با وجود استحباب مقدمه اش واجب باشد؛ مردود است به این که: روایات بر مطلق رجحان دلالت دارند و در این جا حکم به وجوب، به خاطر وجوب ذی المقدمه است.

نتیجه: وجوب ولایت در جایی که معرفی ترک، یا منکری انجام می شود، امر به اول و نهی از دوم را واجب می گرداند، چنان که مرحوم شیخ انصاری رحمته الله به آن فتوا داده است.

۶) اجتناب آمر و ناهی از محرّمات

شیخ بهایی در محکی کتاب الاربعین خود از برخی علما نقل کرده است: «امر به معروف و نهی از منکر فقط پس از آن که آمر و

۱. این مطلب از توجیه شهید ثانی نسبت به فتوای محقق درباره استحباب ولایت هنگام

قدرت بر امر به معروف و نهی از منکر روشن می شود؛ نک: المسالك، ج ۳،

ص ۱۳۸.

ناهی از محرّمات اجتناب کرده و عادل باشند، واجب است؛^۱ اما مشهور بین فقها خلاف این سخن است.

استدلال قول اول: برای قول اول به آیهی شریفه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید، نزد خدا سخت مبغوض است که چیزی را بگویید و انجام ندهید»؛ استدلال شده است.

تقریب: «لم» مخفّف «لما»، «ما» استفهامیه، «لام» تعلیلیه، و کلام مسوق توبیخ است. «مقت» به معنای بغض شدید، و «مقتًا» تمییز «کبیر» است، و عبارت «کبیر مقّتًا» تا آخر، تعلیل مضمون آیه پیشین است؛ لذا، مفاد آیه‌ی کریمه، نهی از امر به معروف و نهی از منکر نمودن مردم در صورتی است که خود شخص بدان عمل نمی‌کند.

محقق اردبیلی در *زبدۃ البیان* در پاسخ این استدلال گفته است: «ممکن است ممانعت از گفتن صورت نگرفته باشد بلکه ممانعت از آن باشد، که پس از تشویق مردم، خود بدان عمل نکند و آن را ترک نماید» تا آن‌جا که می‌گوید: «و ممکن است نهی نسبت به گفتن کاری باشد که خود به آن عمل نمی‌کند؛ یعنی چیزی از او سر می‌زند که در عین حال خلاف آن از او سر زده است؛ و این مسأله، با احتمال اطلاق - و نه به طور مطلق -

۱. این مطلب را صاحب *جواهر الکلام* از او نقل کرده است. نک: *جواهر الکلام*، ج ۲۱،

ص ۳۷۳.

۲. صف (۶۱)، ۲ و ۳.

دالّ بر حرمت خلف وعده است»؛ تأمل کن^۱.

استدلال قول دوم: کسانی که قائل به قول دوم هستند، به حرمت خلف وعده استدلال کرده‌اند.

تقریب: نهی موجود در آیه، تنها نهی از عدم فعل است، خواه از راه قلب باشد - که در این صورت، معنی آن چنین خواهد بود: «چرا آنچه می‌گویید انجام نمی‌دهید؟» - و خواه نهی متوجّه قید، یعنی عدم فعل باشد و در نتیجه، دالّ بر حرمت ترک عمل به آنچه وعده داده شده، باشد.

اما با توجه به تقریبی که ذکر کردیم، روشن می‌شود هر دو وجه خلاف ظاهر بوده و ظاهر آیه توبیخ و نهی از گفتن چیزی است که شخص به آن عمل نمی‌کند. درباره‌ی یکی از گذشتگان نقل شده که به او گفتند: «برای ما سخن بگویید. او سکوت کرد. دوباره گفتند: برای ما سخن بگویید. گفت: آیا از من می‌خواهید چیزی را بگویم که به آن عمل نمی‌کنم، تا خشم خدا زودتر فرارسد؟!»^۲.

پاسخ صحیح: بی‌شک آیه دالّ بر مبغوضیت قول بدون عمل است. این مطلب هم از نظر عقلی چنین است؛ چراکه عقلا و اعظ غیرعامل را تبییح کرده و او را منافق می‌دانند؛ چنان‌چه امام علی بن حسین علیه السلام فرموده است: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي^۳؛ منافق عمل می‌کند به آنچه که دیگران را از آن نهی می‌کند

۱. *زبدۃ البیان*، ص ۳۵۹.

۲. *تفسیر جوامع الجامع*، ج ۳، ح ۵۵۲؛ *الکشاف زمخشری*، ج ۴، ص ۹۷.

۳. *وسائل الشیعه*، ج ۱۵، ص ۳۴۲، ح ۲۰۶۹۴.

و امر می‌کند به آنچه که خودش عمل نمی‌کند». از نظر نقل و شرح هم روایاتی بر آن دلالت دارد که انشاءالله به تعدادی از آنها اشاره خواهیم کرد.

با همه‌ی این احوال، [قول بدون عمل] در شمار نفاق است؛ جز این که آیه بر عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مرتکب محرمات و فرد غیر عادل دلالت نمی‌کند؛ بلکه آیه دلالت دارد عالم مرشد واعظ - غیر از این که مکلف به ترک محرمات و فعل واجب است - بعد از تصدّی مقام ارشاد به عنوان امر به معروف و ناهی نیز به آنها مکلف است. در نتیجه، تکلیفش بیش‌تر و مجازاتش بر معصیت شدیدتر از مجازات دیگران است.

به عبارت دیگر، آیه‌ی کریمه دلالت می‌کند بر امر به معروف و ناهی از منکر، پوشیدن ردای معروف، برکندن ردای منکر، تخلّق به اخلاق کریمه و پاکی از اخلاق مذموم عنوان ثانویه واجب است؛ و این امر، سبب تام در انجام دادن معروف از سوی مردم و برکندن ایشان از منکر است.

سخن فقیه زمانه‌ی خویش مرحوم صاحب جوهر مرا به تعجب می‌آورد. ایشان می‌گوید: «آری، از بزرگ‌ترین مراتب و افراد امر به معروف و نهی از منکرها، بالاترین آنها و اصلی‌ترین و مؤثرترین آنها به خصوص نسبت به زعمای دین - که مردم به ایشان و عمل‌شان می‌نگرند - این است که جامه‌ی کار نیک بپوشند و در کارهای خیر، چه واجب و چه مستحب، پیش‌قدم باشند. جامه‌ی زشتکاری را از اندام خود دور کنند. نفس خویش را به اخلاق عالی تعالی داده و اخلاق ناپسند را از خود دور نگه دارند.

امر به معروف و نهی از منکر از طریق عمل نیکو، سبب مؤثر و کاملی است؛ ممکن نیست بی‌اثر باشد؛ به ویژه اگر با پند و اندرزهای خوب همراه باشد که هر مقامی، سخنی را ایجاب می‌کند و هر دردی دوایی دارد؛ و درمان روح و عقل مردم مشکل‌تر و پریچ و خم‌تر از معالجه‌ی بدن آنها است. از خدا می‌خواهم که ما را در رسیدن به این درجات موفق بدارد^۱.

با توجّه به مطالب فوق، آنچه در استدلال به این شرط در آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۲؛ آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خودتان را فراموش می‌نمایید» وجود داشت، روشن می‌شود؛ یعنی آیه دالّ بر مذمت کسی است که به آنچه امر می‌کند عمل نمی‌نماید، نه این که دالّ بر عدم وجوب بر او باشد. از دسته‌ای از روایات نیز این مطلب استنباط می‌شود؛ مانند:

(الف) فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه: «وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَاتْتَمِرُوا بِهِ، وَانْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَنْتَهُوَ عَنْهُ، وَإِنَّمَا أَمْرُنَا بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي^۳؛ هم خود به کارهای نیک پردازید و هم دیگران را به آن فرمان دهید و از کارهای زشت دوری کنید و دیگران را هم از آن باز دارید».

(ب) فرمایش امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های ایشان: «لَعَنَ

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

۲. بقره (۲): ۴۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ح ۱۵۱، ح ۲۱۲۱۵.

اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ النَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ»؛^۱

«لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند و خود آن را واگذارند و از منکر بازدارند و خود آن را به جا آرند».

ج) خبر محمد بن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام: «إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: عَامِلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ...»^۲؛

«کسی امر به معروف و نهی از منکر می کند که سه ویژگی در اوست: به آنچه بدان دعوت می کند عمل می کند و از آنچه باز می دارد کناره می گیرد».

د) حدیث نبوی: «رَأَيْتَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَوْمًا تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ ثُمَّ تَرْمِي، فَقُلْتُ: يَا جَبْرَائِيلُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ يَا مُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَيَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا يَعْقِلُونَ؟»^۳ شب معراج مردمی را دیدم که لب‌هایشان با قیچی‌های آتشین چیده و به دور انداخته می شد. از جبرئیل پرسیدم: این‌ها کیستند؟ گفت: خطیبان امت تو هستند که مردم را به نیکی دعوت می نمایند در حالی که خود را فراموش نموده‌اند و به گفته‌ی خود عمل نمی کنند؛ ایشان قرآن را تلاوت می کنند،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۱، ح ۲۱۲۱۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۰، ح ۲۱۲۱۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۱، ح ۲۱۲۱۸.

آیا در آن تعقل نمی کنند؟»؛ و اخبار فراوان دیگری که در این زمینه وجود دارد.

توضیح: مطالب فوق، دال بر آن است که، کسی که خودش را واعظ، آمر، ناهی و متصلی ارشاد و دعوت مردم قرار می دهد، باید هدایت شده، عامل و متصف به ویژگی‌هایی که بدان دعوت می کند، باشد؛ چرا که او در جایگاه الگوی مردم قرار دارد و اگر عالم فاسد شود، همه عالم فاسد می شود؛ و اگر گمراه شود گناهش از نفع او بیشتر خواهد بود.

این مسأله ارتباطی با اعتبار عدالت ندارد آن‌چنان که امر و نهی، بر فاسق و جوب نداشته باشد؛ بلکه اطلاق ادله و خصوص روایاتی مانند حدیث نبوی: «لَا تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى نَعْمَلَ بِهِ كَلَّةً، وَلَا نَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى نَنْتَهَى عَنْهُ كَلَّةً قَالَ صلى الله عليه وآله: لَا بَلْ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ كَلَّةً، وَإِنْهَوَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ لَمْ تَنْتَهُوْا عَنْهُ كَلَّةً»^۱ در محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله گفته شد: «ما به معروفی امر می کنیم که خود آن را هیچ ترک نکرده باشیم و از منکری نهی می نمایم که خویشتن هیچ وقت آن را مرتکب نشده باشیم. آن حضرت فرمود: این کار را نکنید؛ بلکه به معروفی که گاه ترکش کرده‌اید نیز امر کنید و از منکری که گاهی مرتکبش می شوید نیز نهی نمایید؛ و نهی از منکر کنید اگر چه از همه بدی‌ها اجتناب نمی کنید» بر وجوب دلالت دارند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۱، ح ۲۱۲۱۷.

نتیجه

۱. اجتناب از محرّمات در وجوب امر بر آمر به معروف و ناهی از منکر، و وجوب این دو بر فاسق شرط نیست؛ به همین دلیل گفته‌اند: «بر کسی که با زنی زنا کرده، واجب است که او را به پوشاندن بدنش امر کند، و گرنه معصیتی افزون بر معصیت زنا و ملزومات آن مرتکب شده و آن معصیت ترک نهی از منکر است».
۲. بر مرشد عام و کسی که خودش را در جایگاه وعظ و ارشاد قرار داده، پوشیدن ردای معروف و برکندن ردای منکر واجب است.
۳. بر ولیّ امر مسلمین واجب است جاهلین فاسقی که خودشان را در جایگاه ارشاد و وعظ قرار می‌دهند، از بالا رفتن این جایگاه منع کند، تا از مفسده‌ی عظیمی که بر آن مترتب است جلوگیری نماید. و الله المستعان.

۷) مکلف بودن آمر، ناهی، مأمور و منهیّ

در آمر به معروف و ناهی از منکر، تکلیف شرط شده است. بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر بر کودک و مجنون واجب نیست؛ چرا که ادّله از آنان رفع تکلیف نموده است.^۱ وجوب امر و نهی هم مانند سایر تکالیف از آنان برداشته شده است؛ مأمور و منهیّ نیز باید مکلف باشند؛ به دلیل این که گفته شد منکر، حرام،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۲، باب ۴ از ابواب مقدمه‌ی عبادات؛ و ج ۲۹، ص ۹۰، باب ۳۶ از ابواب قصاص نفس.

و معروفی که باید بدان امر نمود، واجب است.

بله؛ در خصوص نماز، روایات^۱ بر امر نمودن کودک به نماز دلالت دارند؛ اما این، از باب امر به معروف و نهی از منکر نیست؛ بلکه برای تمرین است؛ همان‌طور که کودک از محرّمات منع می‌شود تا بدان عادت نکند. وقتی جلوی کودک و مجنون گرفته می‌شود تا به دیگران ضرر نزند، از باب نهی از منکر نیست؛ بلکه همانند جلوگیری نمودن از حیوانات مضرّ است.

بنابراین، مطلب کنز/العرفان - که می‌گوید: در مأمور و منهیّ تکلیف شرط نیست؛ و همان‌طور که وقتی بدانند غیر مکلف به دیگران ضرر می‌زند، او را منع می‌کنند، کودک را هم از محرّمات نهی می‌کنند تا به آن عادت نکند^۲ - سخنی غیر تام است.

بله؛ کودک از برخی محرّمات که می‌دانیم شارع اقدس با قطع نظر از شخصی که آن را انجام می‌دهد، به صدور آن‌ها رضایت ندارد، مانند: شرب خمر، لواط و قتل نفس، منع می‌شود؛ اما این منع نه از باب نهی از منکر، که از باب وجوب جلوگیری از انجام آن معاصی است. از همین موارد است، موردی که امام علی علیه السلام کودکی را که با او لواط شده^۳، تعزیر می‌کند؛ هم‌چنین است روایاتی^۴ که دلالت دارند بر تعزیر غلام وقتی که زنا کرد، یا دختر بچه‌ای که مردی با او زنا کند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸، باب ۳ از ابواب اعداء فرائض و مستحبات آن.

۲. کنز/العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۰۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۵۶، باب ۲ از ابواب حد لواط.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۸۱، باب ۹ از ابواب حد زنا.

مسئله چهارم: مراتب انکار

مشهور بین فقها آن است که امر به معروف و نهی از منکر سه مرتبه دارد:

الف) انکار به قلب

انکار قلبی در *النهایه* به «اعتقاد به وجوب [واجبات] و حرمت [محرّمات]»^۱ تفسیر شده است؛ در *مسالک الافهام* نیز آمده است: «ظاهر از اطلاق همین معنا است»^۲. صاحب القواعد «اعتقاد همراه با عدم رضایت به معصیت» را اولین مراتب انکار قلبی بر شمرده^۳، و صاحب *التنقیح* همین تفسیر را «همراه با تضرّع و نیایش به درگاه خدای متعال برای هدایت فرد گناهکار» بیان کرده است.^۴ در *کفایة الأحکام* نیز، انکار قلبی به «نارضایتی از فعل»^۵ تفسیر شده است. اعتقاد من بر این است که: بدون تردید دلیل وجوب اعتقاد به وجوب و حرمت - چه به معنای یقین و از صفات نفسانی باشد، و چه به معنای عقد قلب و از افعال روحی باشد (که نسبت بین آن و یقین عموم من وجه است) - در غیر اصول اعتقادی، تنها از باب

۱. *النهایه*، ص ۳۰۰.

۲. *مسالک الافهام*، ج ۳، ص ۱۰۴؛ اما او این معنا را بیان نموده در حالی که آن را از عبارت محقق حلی در *الشرایع* (که بر این معنا اشکال کرده) استفاده نموده است.

۳. *قواعد الاحکام*، ج ۱، ص ۵۲۵.

۴. *التنقیح الرائع*، ج ۱، ص ۵۹۴.

۵. *کفایة الاحکام*، ج ۱، ص ۴۰۵.

مقدمه برای عمل به واجب است، که از جمله‌ی آن‌ها امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین، درست نیست که آن را از مراتب امر به معروف و نهی از منکر قرار داد.

در مرجوح بودن رضایت به معصیت نیز شکی نیست؛ چرا که طبق روایات فراوان^۱، شخصی که راضی به حرام باشد، همانند انجام‌دهنده‌ی آن [حرام] است، اما هیچ امر و نهی‌ای درباره‌ی خلاف آن وجود ندارد. با این بیان، روشن می‌شود که موضع نارضایتی و دشمنی به خاطر خداوند متعال اگر چه مطلوب است، اما امر و نهی‌ای درباره‌ی آن وجود ندارد؛ و شگفت‌آورتر از آن، افزودن تضرّع و نیایش است.

ظاهر این است که منظور از قرارگرفتن انکار قلبی به عنوان یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر، اظهار کراهت از منکر یا ترک معروف از طریق اظهار بیزاری از انجام دادن آن، یا روبرگردان و ممانعت وی، یا ترک سخن گفتن با او و یا کارهایی مانند آن (که نشان‌دهنده‌ی کراهت از عملکرد او است) می‌باشد؛ همان‌طور که حضرت استاد^۲، شهید ثانی^۳، محقق قمی^۴ و دیگران^۵ به آن تصریح کرده‌اند.

در شرائع الاسلام ذیل کلام مرحوم محقق (پس از بیان مراتب)

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۵۵، باب ۸۰ از ابواب جهاد نفس.

۲. *منهاج الصالحین*، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳. *مسالک الافهام*، ج ۳، ص ۱۰۳.

۴. *جامع الشتات*، ج ۱، ص ۴۲۱.

۵. *مجمع الفائدة والبرهان*، ج ۷، ص ۵۴۰.

آمده است: «ابتدا، دفع منکر به قلب واجب است، مانند آن‌جا که بدانند انجام دهنده‌ی آن با اظهار کراهت بازداشته می‌شود؛ و نیز، اگر بدانند این [اظهار] کافی نیست و علم داشته باشد که کناره‌گیری و ترک کفایت می‌کند، واجب است چنین کند و به همان اکتفا نماید»^۱. این مطلب نشان می‌دهد منظور از انکار قلبی همان است که ذکر کردیم.

اشکال: برخی از روایات دلالت دارند که انکار قلبی از مراتب و موارد نهی از منکر است. مانند:

(الف) روایت تفسیر امام عسکری علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لَذَلِكَ كَارِهٌ»^۲؛

«هرکس از شما منکری را مشاهده کرد، اگر توان دارد با دست (اقدامات عملی) به انکار آن برخیزد؛ اگر توان اقدام عملی ندارد، با زبان و گفتار، و اگر توان گفتار نیز ندارد، با قلب خود به انکار آن اقدام کند. در این صورت، همین مقدار کافی است که خداوند بداند او در قلب خویش از این گناه ناراضی است».

(ب) خبر طولانی یحیی از امام صادق علیه السلام: «حَسْبُ الْمُؤْمِنِ عِزًّا إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ»^۳؛

۱. شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. تفسیر الامام العسکری، ص ۴۸۰، ح ۳۰۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۷، ح ۲۱۱۷۷.

«برای عزت مؤمن همین کافی است که هرگاه منکری را ببیند، خداوند عزوجل بداند که در دل آن را انکار می‌کند».

(ج) سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه: «وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانُهُ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بَوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»^۱؛

«و بعضی منکر را تنها با قلب انکار کرده و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف‌تر است تباه ساخته و یک خصلت را به دست آورده‌اند و بعضی دیگر منکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته‌اند که چنین کسی از آنان، مرده‌ای میان زندگان است»؛ و روایت‌های دیگر.

پاسخ: نباید در مطلوبیت این مسأله و این که از لوازم ایمان است شک کرد. بلکه اصل در عمل، کراهت و رضایت نفسانی بوده و عمل تابع این دو است. هر که نسبت به فعلی کراهت داشته باشد، به طور طبیعی آن را انجام نمی‌دهد؛ و اگر دیگری انجام دهد، به هر وسیله کاری می‌کند که وی آن عمل را ترک کند. بلکه عمل بدون ایمان و عقیده ارزش و اثری ندارد. بنابراین، انکار قلبی اساس نهی از منکر است؛ و به همین دلیل امام علیه السلام فرموده است: «مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانَهُ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»^۲؛ کسی که منکر را با قلب و دست و زبانش انکار نکند،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۲، ح ۲۱۱۶۵.

مرده‌ای است میان زندگان». لکن بحث در این است که روایات مورد اشاره، دالّ بر آن نیست که انکار قلبی جزء مراتب نهی از منکر و امر به معروف شمرده شود.

بله؛ اگر اماره‌ی فعل یا ترکی بر انکار وجود داشته باشد، مثل تغییر چهره، انکار قلبی جزء مراتب امر و نهی شمرده می‌شود. مرحوم شیخ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: «أَدْنَى الْأَنْكَارِ أَنْ تُلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بُوْجُوهَ مُكْفَهْرَةً»؛ «پایین‌ترین درجه‌ی نهی از منکر آن است که آنسان با چهره‌ی خشم‌آلود با گنهکاران برخورد نماید»؛ و بنا بر قولی که ما برگزیدیم - شرط نبودن احتمال تأثیر و ایمنی از ضرر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر - بعد از حکم امر به کراهت قلبی و مقدمه بودن آن برای این فریضه، نزاع بر سر این که کراهت قلبی جزء مراتب نهی از منکر هست یا نیست؟ اثری ندارد.

نتیجه: اولین مراتب امر به معروف و نهی از منکر، انکار قلبی - به معنایی که برگزیدیم - بوده و دارای شدّت و ضعف است؛ هم‌چنین روشن است که انکار جزء مراتب امر و نهی است، و علاوه بر روایات خاصّه، موارد دالّ بر وجوب امر و نهی، گواه وجوب آن است.

اشکال: متعلّق این تکلیف، امر و نهی است و از اقوال درباره‌ی آن‌ها این مطلب ظاهر است، پس ادّله به خودی خود شامل این مرتبه از مراتب انکار نمی‌شوند.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۳، ح ۲۱۱۹۴.

۲. نک: کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۴۰۸.

پاسخ: مراد از امر به معروف و نهی از منکر، واداشتن تارک معروف و فاعل منکر بر فعل یا ترک است؛ و بخشی از نصوص سابق الذکر و روایاتی که در ادامه نقل خواهیم کرد گواه بر آن است. در ادامه به طور مفصّل به این موضوع خواهیم پرداخت که انکار، اولین مراتب بوده و حکم به مراتب بعدی ساری نیست.

ب) انکار به زبان

انکار زبانی آن است که شخص را به کاری امر کرده و او را به انجام آن ترغیب و تشویق نماید؛ یا شخص را از کاری نهی کرده و او را از آن بازدارد، نسبت به آن کار به او هشدار دهد، او را نصیحت و موعظه کند و عذاب دردناک و عقابی که خدا برای گناهکاران آماده کرده را تذکر دهد یا ثواب عظیم و فوز بهشت‌های نعیم که خدا برای اطاعت‌کنندگان خود وعده داده را ذکر نماید؛ و یا برای شخص، مفسد اجتماعی و فردی انجام محرّمات، و مصالح مترتب بر انجام طاعات، یا مواردی از این قبیل که در انجام معروف و ترک منکر رغبت ایجاد می‌کند ذکر نماید. به همین دلیل، انکار زبانی نیز دارای مراتب شدّت و ضعف است.

وجوب این مرتبه از ادّله‌ی امر به معروف و نهی از منکر متیقّن است؛ اما آیا ترتیب میان این مراتب واجب است یا خیر؟ موضوعی است که بدان خواهیم پرداخت.

ج) انکار با دست

انکار با دست، ضربه‌ی دردآوری است که بازدارنده از معصیت باشد. این مرتبه نیز مراتبی دارد. مرحوم شیخ در محکمی النهایة انجام معروف و اجتناب از منکر به شکلی که مردم به او اقتدا نمایند^۱ را یکی از مراتب این مرتبه دانسته است. اما بخشی از آنچه میان فقها معروف است و از اخبار استفاده می‌شود، به این شرح است: منظور از این مرتبه، انکار به زدن و حبس، بیرون کردن از مجلس معصیت با خشونت، کشیدن گوش، علامت دادن با دست‌ها و شبیه این‌ها است.

مشهور بین فقها و جوب این مرتبه در صورت عدم تأثیر دو مرتبه‌ی پیشین است؛ و مرحوم محقق اردبیلی آن را اجماعی دانسته است؛^۲ و اطلاق ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر شاهد آن است.

زدن و اذیت نمودن دیگری اگر چه فی نفسه حرام است، این فریضه (با سلسله مراتب) از آن مهم‌تر است و در صورتی که عمل به مهم‌تر در گرو انجام فعل مهم باشد، بدون اشکال ارتکاب فعل مهم متعین است. این فرض در صورتی است که این دو چنانچه گفته شده، با یکدیگر متزاحم باشند و اگر دو دلیل متعارض باشند، به دلیل موافقت با کتاب، شهرت و

۱. این را در جواهر الکلام از او نقل کرده است؛ ج ۲۱، ص ۳۸۰؛ نک: النهایه، ص ۲۹۹.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۴۳.

سایر مرجحات آن ادله مقدم می‌شوند.

اشکال: ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر مسأله‌ی ضرب را شامل نمی‌شود.

پاسخ: مراد از امر و نهی، واداشتن به آن با ایجاد معروف و اجتناب از منکر است نه فقط گفتن آن. برخی روایات خاصه نیز به آن پرداخته‌اند؛ مانند:

الف) صحیح‌ه‌ی طولانی یحیی از امام صادق علیه السلام: «مَا جَعَلَ اللَّهُ بِسَطِّ اللِّسَانِ وَ كَفِّ الیَدِ، وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا بَیْسُطَانَ مَعًا وَ یَكْفَانَ مَعًا»؛ «چنین نیست که خدا اجازه داده باشد که تنها زبان باز باشد و دست بسته باشد، بلکه اگر باز است هر دو باید باز باشد، و اگر می‌خواهد بسته باشد هر دو بسته باشد».

ب) خبر جابر از امام صادق علیه السلام: «فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ، وَالْفِظْوُ بِاللِّسَانِ، وَصَكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ» تا آنجا که می‌فرماید: «هنالك فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ، وَأَبْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ، غَيْرِ طَالِبِينَ سُلْطَانًا، وَلَا بَاغِينَ مَالًا، وَلَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفْرًا حَتَّىٰ فَيُثَوِّا إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ، وَيَمْضُوا عَلَىٰ طَاعَتِهِ»؛

«افراد گناهکار را، قلباً بد بشمارید و با زبان تذکر دهید، بر پیشانی آنان بزنید، و در راه خدا، از سرزنش کنندگان مترسید... در این‌جا با آنان جهاد کنید، آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۱، ح ۲۱۱۶۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۱، ح ۲۱۱۶۲.

این امر، نه در پی کسب قدرت و نه درصدد کسب مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید تا سر به فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الاهی سلوک کنند.

ج) خطبه‌ی امام علی علیه السلام: «فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمَلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ»؛

«برخی از مردم، با دست و زبان و قلب، انکار کننده‌ی منکر (کار زشت) هستند. اینان، کامل کننده‌ی خصال نیکویند».

د) روایت تفسیر امام عسکری علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله: «مَنْ رَأَى مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْهُ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ»؛ «کسی که فساد دید، اول باید با قدرت جلوی آن را بگیرد. اگر با قدرت نمی‌تواند، با بیان جلوی آن را بگیرد».

ه) خبر ابو جحیفه از امام علی علیه السلام: «إِنَّ أَوَّلَ مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ جِهَادٌ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِالْسِّنَّتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا قَلْبًا فَلْيُجْعَلْ أَغْلَاهُ أَسْفَلَهُ»؛

«نخستین جهادی که در آن شکست می‌خورید، جهاد با دست‌هایتان است و آن‌گاه جهاد با زبان‌تان و سپس جهاد با قلب‌تان. پس آن که قلباً کار نیک را شناسد و از کار زشت بیزار نباشد، و از کار نیک را شناسد و از کار زشت بیزار نباشد، و از کار نیک را شناسد و از کار زشت بیزار نباشد، و از کار نیک را شناسد و از کار زشت بیزار نباشد، و از کار نیک را شناسد و از کار زشت بیزار نباشد، و از کار نیک را شناسد و از کار زشت بیزار نباشد».

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۰.

۲. تفسیر امام عسکری، ص ۴۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۵، ح ۲۱۱۷۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۴، ح ۲۱۱۷۱.

و) روایت شیخ در التهذیب از امام صادق علیه السلام به جمعی از یارانش: «قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخَذَ الْبِرِّ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ، وَكَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ بِيَلِّغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحِ وَلَا تَنْكُرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ»؛

«بی‌گمان بر من است که حق بی‌گناهی را از بیمار دلی بگیرم. چگونه چنین حقی بر من نیست و شما درباره‌ی فردی عمل زشتی را می‌شنوید و در مقام انکار آن بر نمی‌آید تا آن را ترک کنید؟». و اخبار متواتر دیگر.

مطلب مجمع البرهان عجیب است که: «اگر جواز امر و نهی به ضرب، اجماعی نباشد، معتقد شدن به جواز مطلق ضرب به مجرد ادله‌ی امر و نهی مشکل است»؛ چرا که ظاهر سخنان قوم، اجماع بر متوقف نبودن ضرب بدون جراحت بر اذن امام یا نایب او است؛ و اطلاق ادله‌ی عامه و خاصه، و اصل چنین چیزی را اقتضا می‌کند.

پس آنچه که مرحوم شیخ در النهایه بیان کرده، تام نیست؛ ایشان گفته است: «و گاهی امر به معروف با دست است به این شکل که مردم را از این طریق به تأدیب، جلوگیری، قتل نفوس یا ضرب جراحات وامی‌دارد، اما این ضرب تنها باید با اجازه سلطان وقت که به ریاست عموم مردم منصوب شده، باشد. پس، اگر او

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۵، ح

۲۱۱۹۹.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۴۳.

اذن نداد، باید به انواعی که ذکر کردیم، اکتفا کند.

مراتب انکار منکر آن سه نوع است که ذکر کردیم؛ اما انکار با دست خواه فاعل منکر را با زدن تأدیبی، تأدیب کند؛ خواه جراحت یا درد و یا ضرب؛ با توجه به آنچه گفتیم، مشروط به اذن سلطان است^۱.

ترتیب بین مراتب سه گانه

مشهور بین فقها آن است که میان این سه مرتبه ترتیب وجود دارد. بنابراین، اگر اظهار انکار قلبی برای ممانعت کافی بود، فقط همان را انجام دهد. در غیر این صورت، به زبان انکار کند و اگر کافی نبود، با دست انکار نماید. در هر مرتبه نیز مراعات مراتب آسانی را کرده و تنها در صورتی از مرتبه اول به مراحل بعدی برود که آن مرحله کافی نباشد.

از مرحوم شیخ و ابن حمزه نقل شده است: «در مرحله اول انکار به زبان، سپس انکار با دست و پس از آن، انکار با قلب واجب است»^۲. مرحوم سلار گفته است: «ابتدا انکار با دست واجب است، و اگر نتوانست، انکار با زبان، و اگر نتوانست، انکار با قلب نماید»^۳. مرحوم حلبی نیز در *الاشاره* گفته است: «انکار با دست و زبان و قلب واجب است؛ اگر قدرت نداشت یا نتوانست

۱. النهایه، ص ۳۰۰.

۲. مصباح المنهج، ص ۸۵۵؛ الوسیله، ص ۲۰۷.

۳. المراسم العلویه، ص ۲۶۳.

همه را با هم انجام دهد، اول به زبان و مخصوصاً به قلب انجام دهد، و اگر مانعی داشت و نتوانست این دو را با هم جمع کند، باید با زبان انکار نماید که چیزی انکار به آن را ساقط نمی‌کند^۱. هم‌چنین حضرت استاد گفته است: «دو قسم اول در یک مرتبه قرار دارند؛ لذا، امر و ناهی هر کدام را که احتمال تأثیر می‌دهد انتخاب کند؛ گاهی نیز ملزم به جمع بین آن دو است. اما قسم سوم در صورت عدم تأثیر دو مرتبه اول است، و احوط در این قسم ترتیب بین مراتب آن است؛ بنابراین، تنها زمانی به مرتبه شدیدتر می‌رود که مرتبه سبک‌تر کافی نباشد»^۲. این سخنان این گروه بود؛ ولی مرحوم علامه در *محکى المختلف* گفته است: «در این مورد بحثی نمی‌بینم».

توضیح: آنکه این نزاع لفظی است و کسی که قائل به وجوب زبانی و سپس، انکار با دست است، اشاره بدان دارد که امر به معروف، فاعل معروف را خیر شمرده و با سخن او را موعظه می‌کند و مانع ترک معروف از او می‌شود. اگر نتیجه نداشت، او را می‌زند و تأدیب می‌کند؛ اما اگر ترسید و نتوانست هیچ کدام این‌ها را انجام دهد، قائل به وجوب امر به معروف و تحریم منکر باشد؛ و این، مرتبه قلب است.

کسی که قائل به مقدم بودن انکار قلبی است، به وجوب عقیده دارد. سپس، با زبان امر می‌کند؛ و یا این که فاعل منکر را با اظهار کراهت یا کناره‌گیری و ترک مجالست بازمی‌دارد. کسی هم که

۱. اشارة السبق، ص ۱۴۶.

۲. منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۵۲.

قائل به مقدم بودن انکار با دست است، معروف را انجام می دهد و از منکر اجتناب می کند به گونه ای که مردم به او اقتدا می کنند. اگر نتیجه نداشت، با زبان موعظه می کند، مانعش می شود و او را می ترساند. در صورتی هم که قادر نبود هیچ کدام این ها را انجام دهد، قائل به وجوب است^۱.

در کتاب *التنقیح آمده است*: «این مطالب صرفاً یک تخمین است و دلیلی بر آن نیست»^۲.

اما در میان ادله، مقتضی اطلاقات و عمومات، خلاف ترتیب ذکر شده از سوی مشهور است؛ چنانچه برخی از روایاتی که گذشت، دلالت بر تقدم [مرتبه ای] سنگین تر دارد. به حدیث نبوی از تفسیر امام عسکری علیه السلام و حدیث علوی که ابوجحیفه و سایرین روایت کرده اند، مراجعه کنید^۳. لکن از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر با دست مستلزم ایذا و ضرب است، و این دو به خودی خود جایز نبوده و با عنوان ثانوی واجب می شوند، اگر بتواند بدون ارتکاب این حرام، امر و نهی کند، این وظیفه متعین است. ارتکاب این حرام تنها در جایی جایز است که امر و نهی ممکن نباشد و با دو مرتبه پیشین، اثری بر آن ها مترتب نشود. در مواردی مثل این بحث گفته اند: ضرورت ها به اندازه خودشان معین می شوند. بنابراین، تردیدی در ترتیب مرتبه ای سوم بر دو

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۹؛ نک: *مختلف الشیعه*، ج ۴، ص ۴۶۰.

۲. *التنقیح الرائع*، ج ۱، ص ۵۹۴.

۳. این نصوص در چند صفحه ای پیش گذشت.

مرتبه پیشین نیست. عین این وجه در رعایت ترتیب بین مراتب مرتبه سوم - انکار با دست - بیان شده است.

اما دو مرتبه اول، وجهی بر لزوم رعایت ترتیب بین آن ها نمی بینم، به خصوص که اذیت برخی مراتب مرتبه ای اول نسبت به برخی اشخاص از اذیت مرتبه ای دوم بیش تر است؛ به عنوان مثال، کناره گیری و ترک مجالست برای عده ای از برخی سخنان، سخت تر است. بنابراین، قول به تخییر میان دو مرتبه ای اول بلکه جمع بین آن دو در برخی موارد، و ترتیب بین آن دو و بین مرتبه سوم، البته با رعایت ایسر فالایسر، در همه مراتب قوی تر است. این مطلب از جمع میان حقوق، و از آیه ای کریمه ای: ﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱ به اعتبار تقدیم مصلحت به دست می آید؛ هم چنین شاید از آیه ای شریفه ای: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲، و عملکرد ائمه ای معصومین علیهم السلام و ماجرای امر به معروف حسنین علیهم السلام در نحوه ای وضو^۳ این مطلب به دست آید.

مسأله پنجم: زخم زدن و کشتن بدون اجازه ای امام

اگر امر به معروف و نهی از منکر به زخم زدن یا کشتن نیاز

۱. حجرات (۴۹): ۹.

۲. نحل (۱۶)، ۱۲۵.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۸.

داشته باشد، برخی از فقها مثل: مرحوم سیّد^۱، شیخ در التبیان^۲، حلبی^۳، عجلی^۴، مرحوم علامه در برخی از کتاب‌هایش^۵، یحیی بن سعید^۶ و شهید در النکت^۷؛ از وجوب آن سخن گفته‌اند. مرحوم شیخ در غیر کتاب التبیان^۸، دیلمی^۹، قاضی^{۱۰}، فخر الاسلام^{۱۱}، شهید^{۱۲}، فاضل مقداد^{۱۳} و محقق کرکی^{۱۴} گفته‌اند: «چنین عملی جایز نیست مگر به اجازه‌ی امام یا نایب او»؛ و در مسالک آمده است: «این قول اشهر است»^{۱۵}. صاحب مجمع البرهان گفته است: «این نظر، مشهور است»^{۱۶}؛ و در الاقتصاد آمده است: «ظاهر از

۱. در کتاب الاقتصاد، ص ۱۵۰، به شیخ طوسی نسبت داده شده است.

۲. التبیان، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳. الکافی، ص ۲۶۷.

۴. السرائر، ج ۲، ص ۳۳.

۵. تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۱؛ مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۴۶۱.

۶. الجامع للسرائر، ص ۲۴۳.

۷. غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، ج ۱، ص ۵۰۹.

۸. الاقتصاد، ص ۱۵۰؛ النهایه، ص ۳۰۰.

۹. المراسم العلویه، ص ۲۶۳.

۱۰. المذهب، ج ۱، ص ۳۴۱.

۱۱. ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، ج ۱، ص ۳۹۹.

۱۲. الدورس الشرعیة، ج ۲، ص ۴۷.

۱۳. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۰۵.

۱۴. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۸۸.

۱۵. مسالک الافهام، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۶. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۲.

شیوخ امامیه‌ی آن است که این نوع انکار تنها برای امامان علیهم‌السلام یا کسی است که امام به او در این رابطه اجازه‌ی خاص داده باشد^۱. مرحوم شهید ثانی بین جرح و قتل تفصیل قائل شده، اوّلی را جایز و دومی را منع کرده است^۲.

عقیده‌ی من بر آن است که: هنگامی که بر معصیت فاعل مفسده‌ای مهم‌تر از زخم زدن یا قتل او مترتب می‌شود - مثل آنکه مفسده‌ی معصیت به جامعه‌ی اسلامی بازگردد یا فاعل، رئیس قوم و در جایگاه رهبری است و با قتل او منکر در آن جامعه ترک می‌شود، و مانند این‌ها - اشکالی در وجوب کشتن و زخمی کردن نیست؛ بلکه بحث درباره‌ی مواردی غیر از آن است.

استدلال درباره‌ی قول مرحوم سیّد: نهی از منکر هر چقدر امکان داشته باشد واجب است، و مقدمه‌ی واجب، واجب است. پس، اگر نهی از منکر متوقف بر جرح یا قتل باشد، واجب است؛ و قتل و جرح در این‌جا بالاصاله موضوعیت ندارند. لذا، وجهی برای توقف جواز آن دو بر اذن امام نیست؛ به علت این که آنچه به اذن امام انجام می‌شود مقصود است و مقصود بالاصاله در این‌جا دفاع و جلوگیری است. بنابراین، اگر ضرری واقع شود، «ضرر غیر مقصود» خواهد بود^۳.

مرحوم علامه در المنتهی و التذکره این کلام را از مرحوم سیّد

۱. الاقتصاد، ص ۱۵۰.

۲. مسالک الافهام، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. نک: الاقتصاد، ص ۱۵۰؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۳.

نقل می‌کند و ذیل آن می‌گوید: «علاوه بر آن، شیخ در کتاب التبیان بدان فتوا داده؛ و به نظر من، حرف سید قوی است»،^۱ اما شهید ثانی در المسالک گفته است: «این مطلب در مورد جرح خوب است اما در قتل غیر واضح است؛ چون، معنای امر و نهی با آن از دست می‌رود. لذا، ادله این موارد را دربر نمی‌گیرند. زیرا، غرض از این مراتب آن است که آنچه از مأمور یا منهی خواسته شده را انجام دهد و شرط آن، جواز تأثیر است که با قتل محقق نمی‌شود و تأثیرگذاری در غیر مأمور و منهی کافی نیست. چون، اصل با آن غرض است و شرط مذکور به صورت انحصاری در این مورد معتبر شمرده می‌شود».^۲

مرحوم صاحب جواهر با این اشکال موافقت کرده و عبارت: «بلکه شاید این مطلب مقتضای امر و نهی واجب باشد؛ به ضرورت آنکه موضوعی برای این دو با قتل باقی نمی‌ماند»^۳ را بدان افزوده است.

اما سخن شهید ردّ می‌شود به این که: آنچه درباره‌ی عدم اعتبار جواز تأثیر - به ویژه در این معنای خاص - گفته شد، درباره‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. پس، مراجعه کن.

مطلب صاحب جواهر نیز ردّ می‌شود به این که: ادعای سید و پیروان او آن است که نهی از منکر واجب، متوقف بر قتل است؛ نه

۱. منتهی‌المطلب، ج ۲، ص ۹۹۴؛ تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۴۴؛ اما در التذکرة این قول را نگفته است.

۲. مسالک‌الافهام، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

به این معنا که قتل پیش از نهی باشد، بلکه به این معنا که نهی، قتل را ایجاب می‌کند و قتل بعد از نهی اتفاق می‌افتد. برای عدم جواز - علاوه بر آنچه دانستی - استدلال شده است به:

الف) انصراف ادله به غیر این دو مورد^۱:

ب) جواز آن برای افرادی به غیر از امام و نایب او، چه عادل و چه فاسق، باعث فساد عظیم و هرج و مرج است - به ویژه در چنین زمانه‌ای که نفاق میان مردم غلبه دارد - روشن است این مسأله در شریعت وجود ندارد.^۲

پاسخ مورد اول این است که منشایی برای انصراف مذکور وجود ندارد. پاسخ مورد دوم نیز این است که فساد نظام لازمی آن است که قاتل نتواند حجّت و بیّنه بر ادعایش اقامه کند مبنی بر این که قتل او به‌خاطر نهی از منکر بوده است و نه اهداف دیگر. به عبارت دیگر، محل اشکال، جواز قتل در مقام نهی از منکر و عدم آن است؛ و حکم به جواز در این موضوع، منافاتی ندارد با پذیرفتن آن از قاتلی که مدعی قتل در این مورد است و مسأله متوقّف بر اثبات است؛ چرا که بدون آن نیز احکام قتل حرام جاری می‌شود و فساد نظام لازمی حکم در مورد دوم است نه اول.

اشکال: نسبت بین ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر و بین دلیل حرمت قتل، عموم من وجه است. پس، دلیل تقدّم مورد اول چیست؟

۱. مجمع‌الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۴۲ و ۵۴۳.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

پاسخ: این مسأله در مورد صدق دو عنوان بر موجود واحد است و اگر دو دلیل با هم متعارض باشند و نسبتشان عموم من وجه باشد، به خاطر آن که هر دو دلیل از قرآن است، راهی برای رجوع به مرجحات نیست؛ و از آنجا که دلالت هر کدام مطلق است، یکدیگر را ساقط می‌کنند. در نتیجه، همان‌طور که دلیلی بر وجوب نیست، دلیلی بر حرمت نیز نیست. این درباره‌ی قتل؛ اما درباره‌ی جرح، بی‌شک ادله‌ی امر به معروف مقدم می‌شود؛ زیرا، از قرآن هستند.

شاهد جواز بلکه وجوب - افزون بر آنچه گذشت - بخشی از

روایات است؛ مانند:

الف) خبر عبدالرحمن بن ابی لیلی الفقیه: از علی علیه السلام روزی که مردم شام را دیدیم شنیدم: «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَانَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيءٌ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسِّيفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْبَقِيَّةَ»؛

«ای مؤمنان! آن که ببیند ستمی می‌رانند یا مردم را به منگری می‌خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نوزیده و کسی که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد برتر است و هر که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه

رستگاری را یافت و بر آن ایستاد و نور یقین در دلش تافت»

ب) خبر جابر از امام باقر علیه السلام: «فَأَنْكَرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفُطُورَا بِاللُّسُنَاتِكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، فَإِنْ اتَّعَطُّوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ» تا آنجا که می‌فرماید: «هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَ أَبْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَ لَا بَاغِينَ مَالًا وَ لَا مُرِيدِينَ بَطْلًا ظَفْرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ»؛

«با قلب خود انکار کنید و با زبانان با آنان سخن گوید و به پیشانی آنان بزنید و از ملامت ملامتگران نهراسید؛ اگر به سوی حق برگشتند و از گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست. همانا اشکال متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می‌دارند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. در اینجا با آنان جهاد کنید، آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در این امر، نه در پی کسب قدرت و نه در صدد کسب مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید تا سر به فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الاهی سلوک کنند»
و سایر اخبار مانند آن^۲.

ظهور این روایات در این که مخاطب، عامه‌ی مردم هستند و اشاره به خود [امام] و نائب او ندارد، انکار شدنی نیست؛ پس،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۱، ۲۱۱۶۲.

۲. نک: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۱، باب ۳ از ابواب امر به معروف.

مطلب صاحب‌جوهر^۱ درباره‌ی منع این که خطاب به عامه‌ی مردم باشد، غیرتام است.

بله؛ آنچه درباره‌ی ظهور آن در جواز بدون وجوب گفته، متین است. با این حال، در قتل - به‌خاطر علم به اتمام شارع به آن - احتیاط ترک نمی‌شود. پس، سخن شهید ثانی که: «بین ایجاب جرح و ایجاب قتل تفصیل وجود دارد و اولی جایز است نه دومی»^۲، اگر قوی‌تر نباشد، در این که احوط است شکی نیست. نکته‌ی مهم آن که: جواز قتل تنها در صورتی است که بر آن مفسده‌ای مهم‌تر مترتب نشود؛ در غیر این صورت، جایز نیست.

فروعات مسأله چهارم و پنجم

از مطالبی که گفته شد، مسائلی استخراج می‌شود که برخی از آن‌ها عبارت است از:

۱. انکار قلبی اگر چه از اقسام امر به معروف و نهی از منکر است، باید یا با اظهار ناراحتی از فاعل، یا کناره‌گیری و ممانعت از او و یا سخن نگفتن و کارهایی از این قبیل اظهار شود.
۲. در مراتب این مرتبه، الایسر فالایسر باید مراعات شود.
۳. وجوب انکار زبانی متوقف بر عدم تأثیر انکار قلبی نیست. بلکه امر و ناهی بین این دو مخیر هستند؛ البته با رعایت

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۵.

۲. مسالک الافهام، ج ۳، ص ۱۰۵.

الایسر فالایسر. گاه انکار زبانی آسان‌تر از انکار قلبی است؛ چنانچه گذشت، برای عده‌ای، کناره‌گیری و ترک مجالست سخت‌تر و شدیدتر از قول و امر و نهی او است که در این صورت آسان‌تر مقدم می‌شود.

۴. وقتی مراتب اول و دوم مؤثر نبود، انکار با دست واجب است؛ و در آن نیز مراتب آسانی باید رعایت شود؛ و عدم مفسده و احتیاط مراعات می‌شود.

۵. اگر مراتب مذکور در بازداشتن فاعل کافی نبود، حکم، بدون توقف بر اذن امام یا نایب او به زدن منجر به زخمی شدن منتقل می‌شود.

۶. اگر مراتب مورد اشاره کافی نبود و نهی از منکر متوقف بر کشتن بود، در صورتی که بر معصیت فاعل، مفسده‌ای مهم‌تر از قتل او، یا بر قتل او مصحلتی مهم‌تر مترتب می‌شود، قتل او جایز، بلکه واجب است. در غیر این صورت، احتیاط به ترک قتل ترک نمی‌شود.

۷. در موارد جواز جرح یا قتل، امر و ناهی به دلیل نصوص وارده ضامن نیستند^۱. در موارد عدم جواز نیز ظاهر، ثبوت ضامن است. حال، اگر عمدی باشد، احکام جنایت عمد، و اگر خطایی باشد، احکام جنایت خطایی بر آن جاری می‌شود.

۸. علما که پیشوای مردم هستند و مردم اعمال ایشان را حجت می‌دانند، باید از ظالمان کناره‌گیری و با ایشان ترک

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۶۳، باب ۲۲ از ابواب قصاص نفس.

مراوده نمایند. چرا که این امر در عقیده‌ی مردم مؤثر بوده و موجب استقرار خیر در میان آنان می‌شود و تهمت از ایشان برداشته می‌شود.

۹. عالم باید هدیه‌ی ظالمان را رد کند، اگر در ردّ ظلم یا تخفیف آن تأثیر دارد؛ یا این کار نشان‌دهنده‌ی احساس نارضایتی او از فعل ظالم باشد.

۱۰. عالم که پیشوای مردم است، باید علم خود را هنگام ظهور بدعت آشکار کرده و از منکر مضرّ به جامعه‌ی اسلامی نهی نماید؛ اگر چه این کار مستلزم حبس و ایدای او، بلکه ایدای سایر مسلمانان و شکنجه‌ی ایشان - چنانچه در این زمان متداول است - باشد. از خداوند توفیق علم به این فریضه و انجام سختی‌ها و خطراتی که بر آن مترتب است، را خواهیم.

فایده

در روایات معصومان علیهم‌السلام علمایی است که به دربار حکام آمد و شد می‌کنند و از اختلاط با ایشان احتراز نمی‌نمایند، مذمت شده‌اند؛ مانند:

الف) خبر سکونی از امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «الْفُقَهَاءُ أُمَّنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دَخَلُوهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ»؛

«فقها، مورد اعتماد پیامبران هستند تا زمانی که وارد دنیا نشوند. گفته شد: ای پیامبر خدا، داخل شدن آنان در دنیا چگونه است؟ فرمود: پیروی از پادشاه. پس هر زمان که این‌گونه کنند از آنان در مورد دیتان بترسید».

ب) حدیث نبوی: «الْعُلَمَاءُ أُمَّنَاءُ الرَّسُلِ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ يُخَالَطُوا السُّلْطَانَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ خَانُوا الرَّسُلَ، حَذَرُوهُمْ وَاعْتَرَلُوهُمْ»؛

«علما امانتداران رسولان بر بندگان خدا هستند تا زمانی که با سلاطین و امرا نشست و برخاست نکنند؛ هرگاه چنین کردند، پس به پیامبران خیانت کردند؛ در آن وقت از آنان بترسید و دوری بجوید».

ج) حدیث نبوی: «شَرَّارُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأَمْرَاءَ وَخِيَارُ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ»؛

«بدترین عالمان، درباریان‌اند و بهترین امیران، مرتبطان با علما».

د) روایت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «الْعُلَمَاءُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَكَمْ يَمِيلُوا فِي الدُّنْيَا، وَكَمْ يَخْتَلِفُوا أَبْوَابَ السُّلْطَانِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ مَالُوا إِلَى الدُّنْيَا وَاخْتَلَفُوا أَبْوَابَ السُّلْطَانِ، فَلَا تَحْمِلُوا عَنْهُمْ الْعِلْمَ، وَلَا تَصَلُّوا خَلْفَهُمْ، وَلَا تَعُوذُوا مَرْضَاهُمْ، وَلَا تَشِيعُوا جَنَائِزَهُمْ فَإِنَّهُمْ آفَةٌ الدِّينِ وَفَسَادُ الْإِسْلَامِ، يَفْسُدُونَ الدِّينَ

۱. المحجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۰،

ص ۲۰۴.

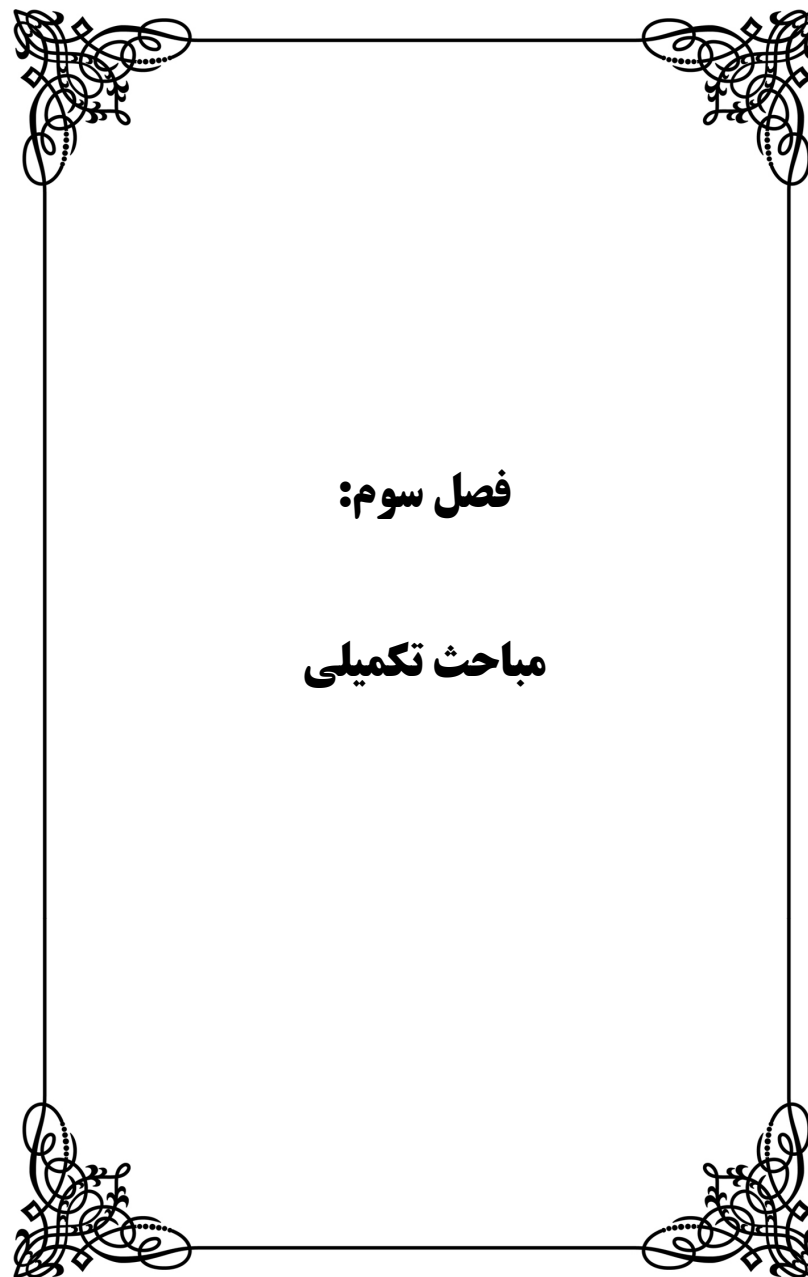
۲. المحجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۴۶.

كَمَا يَفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسَلُ^۱؛

«عالمان دوستان خدا هستند مادام که: امر به معروف و نهی از منکر کنند و به دنیا دل نبندند و به دربار سلاطین آمد و شد نکنند. پس هرگاه آنان را دیدید به دنیا روی آورده‌اند و در دربار پادشاهان اند دیگر از آنان دانش فرانگیرید و پشت سر آنان نماز نگزارید. به عیادت آنان نروید و جنازه‌های آنان را تشییع نکنید. زیرا، آنان آفت دین و مایه‌ی تباهی اسلامند، و چنان‌که سرکه عسل را فاسد می‌کند، آنان دین خدا را تباه می‌سازند»؛ و اخبار دیگر. روشن است که منشاء این سخت‌گیری‌های شدید و سرّ آن، دو مسأله است:

اوّل: از عالم تبعیت شده، به او خدمت می‌شود و حاکم است؛ بنابراین، اگر تبدیل به تابع، خادم و محکوم شود، اوضاع واژگونه شده و در شمار گناهکارانی قرار می‌گیرد که روز قیامت در مقابل پروردگار سرشان را پایین انداخته‌اند.

دوم: سلطان و پادشاه حقّ مجتهد را غصب و حکومت را تصدّی کرده‌اند. بنابراین، آمد و شد به دربار ایشان تأیید ظلم و تجاوز آنان بوده و جایز نیست.



فصل سوم:

مباحث تکمیلی

بر شماسست^۱. تعابیر دیگری نیز وجود دارد که در ضمن بحث بیان خواهد شد؛ علاوه آن که کسی آشناتر از او به اصول اسلام وجود ندارد. بنابراین، متعین است که مجتهد برپادارنده‌ی حکومت و در رأس آن قرار بگیرد.

قول دیگر آنکه: بی‌تردید وظیفه‌ی مجتهد در این عصر اجرای احکام اسلام، حفظ امنیت سرزمین اسلامی، برحذر بودن از نیرنگ‌های استعمار، حفظ استقلال کشور اسلامی، دفاع از حریم اسلام و قرآن، قطع دست‌درازی اجانب و تحریک عقول مسلمانان، عقد قرارداد و عهد، اجرای حدود و امر به معروف و نهی از منکر است. آیا تحقق این امور جز از طریق دولت و حکومت قوی عادل امکان‌پذیر است؟! خداوند می‌فرماید: **﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾**^۲، آیا این امر جز از طریق حاکم ممکن است؟!

پیش از این روایت فضل از امام رضا علیه السلام را بیان کردیم که: **«أَنَا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مَلَّةً مِنَ الْمَلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيمٍ وَرَبِّسَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلَا قِوَامَ**

الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ أَحَادِيثِي وَسُنَّتِي»؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۱، ح ۳۲۲۹۵.

دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»**؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳، ح ۱.
۱. همان‌طور که در توفیق شریف **«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ»** آمده است؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ح ۳۳۴۲۴.

۲. انفال (۸): ۶۰.

یکم: ثبوت منصب حکومت برای مجتهد

در پایان به بیان چند مسأله می‌پردازیم.
اول: از آن‌جا که بخشی از احکام شرعی به احکام جزایی، قضایی، سیاسی و اجتماعی مانند قصاص، حدود، قضا، قبول جزیه، جهاد و... اختصاص دارد و اجرای آن احکام از طریق امر به معروف و نهی از منکر است که تنها به دست حاکم امت قابل اجرا است و به عبارت دیگر: آن احکامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده است، تنها قوانین کلی بوده و بدیهی است که اگر قانون، مجری نداشته باشد، مفید نخواهد بود و لغو و عبث است؛ از این مطلب درمی‌یابیم که پیامبر صلی الله علیه و آله که آن قوانین را آورده است، و نیز وصی ایشان امام علی علیه السلام وقتی شرایط مناسب بود، حکومت تشکیل دادند یا شخصی را برای اجرای آن احکام تعیین نمودند؛ که در زمان فعلی آن شخص جز مجتهد کسی نیست. هم او که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **«إِنَّهُ خَلِيفَتِي وَوَارِثِي»**؛ او جانشین و وارث من است^۱، و امام علیه السلام فرمود: **«هُوَ الْحُجَّةُ عَلَيْكُمْ»**؛ او حجت

۱. حدیثی با این لفظ وارد نشده بلکه این عبارت برگرفته از دو حدیث ذیل است:
اول: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَانِي، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَلْفَاؤُكَ؟ قَالَ:**

لَهُمْ إِلَّا بِهِ؛^۱ این برهان عقلی در زمان غیبت نیز جاری است و برخی اخبار شاهد ثبوت این مقام برای مجتهد است؛ از جمله:

(الف) مقبوله‌ی عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَحَفَّ وَعَلَيْنَا رَدٌّ وَالرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكَ بِاللَّهِ»^۲؛

«نگاه کنید به کسی که حرام و حلال ما را می‌شناسد و به حکم او رضا دهید. پس من او را حاکم بر شما قرار دادم، پس اگر حکم کرد به حکم ما و از او پذیرفته نشد، حکم خدا سبک شمرده شده و بر ما رد شده است و رد کننده‌ی ما رد کننده‌ی خدا است و این در حد شرک به خداوند است».

استدلال به حدیث: این حدیث، مجتهد را حاکمی همانند سایر حُکَّام منصوب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه می‌داند؛ مشخص است در آن زمان مردم در هر مسأله‌ای که به رئیس قوم خود مراجعه می‌کردند، به حاکم منصوب نیز مراجعه می‌کردند. پس، مجتهد با این معنا حاکم مطلق است. به عبارت دیگر، حاکم کسی است که احکام را تنفیذ و اجرا می‌کند، نه کسی که فقط به آن فتوا می‌دهد.

این حدیث را گاه ضعیف‌السند دانسته‌اند چون وثاقت ابن

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۷، ح ۳۳۴۱۶.

حنظله تأیید نشده است. و گاه گفته‌اند: ظاهر از حاکم، قاضی است؛ چون او مورد مراجعه‌ی مردم است و تحاکم همان ترافع نزد قاضی است، و سخن امام علیه السلام که «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا» (یعنی قضاوت کرد) تنها به قرار دادن مقام قضاوت بر او دلالت دارد.

ردّ ضعف سند: اظهر، وثاقت ابن حنظله است؛ زیرا، شهید ثانی او را ثقه دانسته و گفته است: «من توثیق او را در جای دیگری ثابت کرده‌ام»^۱؛ دلیل دیگر، ورود دو روایت دال بر آن است؛^۲ شواهد دیگری نیز وجود دارد. افزون بر آن، فقها این حدیث را پذیرفته‌اند و به همین دلیل به آن مقبوله می‌گویند.

ردّ حاکم به معنای قاضی: نزد فقها مسلم است که خصوص مورد، عموم وارد شده را تخصیص نمی‌زند؛ زیرا، اگر منظور این بود کافی بود بگوید: «ینظران من کان...» و دیگر نیازی به این جمله نبود، به ویژه با وجود حرف تعلیل که جمله را بیان از کبرای کلیه‌ای که این مورد از مصادیق آن است، قرار می‌دهد.

(ب) روایت صدوق به چهار طریق از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوْنَ أَحَادِيثِي وَسُنَّتِي»^۳، و در برخی روایات

۱. الرعاية في علم الدراية، ص ۱۳۱، و درباره‌ی آن گفت: اصحاب درباره آن جرح و تعدیلی بیان نکرده‌اند اما موضوع این شخص از نظر من سهل است، چون من از جای دیگری - هر چند درباره‌ی او مسامحه کرده‌اند - توثیق او را به دست آورده‌ام.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۷۵، ح ۱؛ التمهید، ج ۲، ص ۱۷، ح ۱۳.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۲۰، ح ۵۹۱۹؛ الامالی، ص ۲۴۷، ح ۲۶۶؛ معانی

الاخبار، ص ۳۴۷، ح ۱؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۰، ح ۹۴.

عبارت «وَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي»^۱ افزوده شده است.

استدلال به حدیث: از آن جا که در صورت دوران امر بین زیادت و نقصان، اقتضای اصل بنا بر وجود نقصان است، ظاهر این است که متن حدیث با این زیادت و ظهورش در این که منظور راویان فقیه بوده است، در نهایت وضوح است. به عبارت دیگر، منظور از راوی حدیث و سنت کسی است که احکام اسلام را به مردم می آموزد نه این که صرف لقلقه‌ی زبان باشد؛ و این امر، مناسب فقاهت است؛ زیرا، روایت دلالت دارد بر این که فقیه، خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ است، و خلیفه با قول مطلق کسی است که در تمام موارد نایب کسی است که جانشین او شده است.

به عبارت دیگر: ریاست و حکومت حق خلیفه رسول خدا ﷺ است و منصبش به او تفویض شده است؛ این امر جزء امور واضح و مسلم همگان است و به همین دلیل، همه‌ی پادشاهان بنی امیه و سلاطین بنی عباس و حتی رؤسای حکومت اسلامی پیش از آن‌ها برای تصدی آن مقام، مدعی خلافت رسول خدا (ص) بودند؛ پس، این که رسول خدا ﷺ علما را به عنوان خلفای خود تعیین کرده، بیانگر این تلازم بین است که حکام را مجریان حکم و رؤسای حکومت اسلامی قرار داده است.

مؤید این سخن - که ظاهر است شخصی خلیفه، مجری و منفذ حکم است - آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۲ است؛ و آیه از آن جهت که

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۰، ح ۹۴.

۲. ص (۳۸)، ۲۶.

حکومت تابع خلیفه شدن او باشد، خالی است؛ و در آیه تنها به حکم و پیروی نکردن از هوای نفس دستور داده شده است.

ج) توقیع شریف در اکمال الدین و اتمام النعمة صدوق، الغیبه شیخ طوسی، و الاحتجاج طبرسی، در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ!»؛

«در حوادث و رویدادهایی که واقع می شود به راویان احادیث ما (علما و کارشناسان دین) رجوع کنید، پس به درستی که آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنانم».

استدلال به حدیث: منظور از حوادث که به صورت جمع و با «الف و لام» آمده، این است که در هر حادثه‌ای رعیت به رئیس خود مراجعه می کند، تفاوتی ندارد که این حادثه سیاسی باشد یا شرعی، و یا به شخص خاصی مرتبط باشد یا به جامعه؛ و همه‌ی مسائل مانند: استخراج نفت و سایر معادن توسط بیگانگان، عقد قرارداد با سایر دولت‌ها، و آنچه که در صورت بروز خطر از جانب بیگانگان متوجه دولت‌های اسلامی است و شبیه آن را دربرمی گیرد. بنابراین، روایت دلالت می کند راوی حدیث - فقیه جامع شرایط - حجّت بر امت قرار داده شده و در همه‌ی آن امور مرجع است؛ و معنای حکومت و این که شخص، حاکم و مجری حکم باشد، چیزی جز این نیست. این احتمال هم که حوادث خاصی منظور باشد - با توجه به این که «لام»، لام عهد است و در

۱. اکمال الدین و اتمام النعمة، ص ۴۸۳؛ الغیبه، ص ۲۹۰؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۱ -

نتیجه اشاره دارد که حوادثی که [راوی حدیث] پاسخگوی آنها است به دست ما نیست - رد می‌شود به این که: توصیف حوادث به واقعه، این احتمال را از بین می‌برد.

گفته‌اند: این حدیث، رجوع در حوادث به فقیه را شامل می‌شود و دلالت بر واگذاری آن حادثه به او ندارد که خودش یا کسی که او را منصوب کرده، درباره‌ی آن اقدام کند، چنان که مرحوم شیخ ادعا کرده است. ظاهر آن است که رجوع در همه‌ی حوادث به فقیه، کسب وظیفه از او، و لزوم عمل به همه‌ی آنچه مد نظر اوست - اگر چه این عمل، دفاع از مملکت اسلامی و حفظ حدود آن و مانند آن باشد - بیان دیگر حاکم مطلق بودن او است؛ و این معنا با این استدلال که او از سوی کسی که از سوی خدا حجّت و مسلط بر عالم و مافیه است، [بر مردم] حجّت بوده، مناسب است.

(د) روایت منقول از حسین بن علی علیه السلام: «مَجَارِي الْأُمُور وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْئُولُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سُلِّبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اِخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَوُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرُدُّ وَ عَنكُمْ تَصْدُرُّ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجَعُ، وَ لَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ، وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ...»؛

«جریان کارها و احکام (رتق و فتق امور) باید به دست

دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امین هستند. اما این مقام را از دست شما ربوده‌اند، و این عقب‌نشینی هیچ موجب و باعثی ندارد، جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق؛ و اختلاف کلمه در سنت پیغمبر با وجود دلیل‌های آشکار و واضح. اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار (دشمن) مقاومت داشتید، و در راه خدا از بذل مال دریغ نمی‌کردید، کارهای خدا (و اداره‌ی امور مسلمانان) به دست شما بود، و منشأ و مرجع هر کار شما بودید. ولی شما ستمکاران را بر مقام خود مسلط کردید و امور الهی را به دست آنها سپردید...».

استدلال به حدیث: منظور از علما در این خبر، به قرینه‌ی سایر جملات حاوی پراکندگی ایشان از حق و اختلاف در سنت و قراین دیگر، غیر امامان معصوم علیهم السلام بوده، و مخاطب، علمای ساکتی هستند که امر به معروف نمی‌کنند و به وظیفه خود عمل نمی‌نمایند. بنابراین، حدیث دلالت دارد بر این که مجاری امور به دست ایشان است، و مجاری امور - در مقابل مجاری احکام - معنایی جز امور مربوط به حکومت اسلامی ندارد. عبارت: «وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ» تاکید بر این مطلب است که آنچه امامان علیهم السلام واگذار کردند حکومت و هرچه بدان مرتبط است، می‌باشد. هم‌چنین، این روایت، علمایی که حششان غصب شده را دربرمی‌گیرد، و معلوم است که آنچه غصب شده، چیزی جز حکومت نیست.

به طور کلی: برای کسی که در این خبر تدبّر نماید،

روشن می‌شود منظور امام علیه السلام این بوده که علما حکام هستند. تشکیل حکومت از وظایف ایشان است، و ظالمان این جایگاه را غصب کرده‌اند تا علما عمل به وظایف خویش را در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر رها کنند و با ظالمان بسازند. و اموری شبیه به این.

ه) خبر علی بن حمزه از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام: «اذا مات المؤمنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ، وَ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تِلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا»؛

«وقتی مؤمن بمیرد، فرشتگان و آن بقعه‌ها و عبادتگاه‌های زمینی که خدا را در آن عبادت می‌کرده و درهای آسمانی که اعمالش از آن‌ها بالا می‌رفته بر او گریه می‌کنند؛ و در اسلام شکاف و رخنه‌ای ایجاد شود که چیزی آن را نبندد. زیرا، مؤمنین دانشمند، همانند دژهای اطراف شهر، دژها و قلعه‌های اسلامند».

استدلال به حدیث: روایت فوق دلالت دارد بر این که فقیه، دژ محکم اسلام و حافظ آن است؛ و چون احکام اسلام منحصر در عبادات نیست بلکه شامل احکام اجتماعی، سیاسی، قضایی و جزایی نیز می‌شود، تنها از طریق یک حکومت قدرتمند و صالح می‌توان آن احکام را - و فقیه دژ محکمی است که از آن

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۳.

دفاع می‌کند - حفظ کرد^۱.

بنابراین، احکام اسلام از جهاد، مذاکرات آتش بس، عقد قرارداد، عهود، اجرای حدود و قصاص، قبول جزیه و مانند آن را تنها در صورتی می‌توان حفظ کرد که حکومت به دست فقیه یا کسی باشد که فقیه او را برای این کار منصوب می‌کند؛ و این که فقیه دژ محکمی برای اسلام باشد تنها در صورتی است که او حاکم مطلق مجری حکم باشد.

ه) خبر سکونی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ»^۲؛

«دانشمندان فقیه و مجتهد تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند، امین پیغمبران خدا هستند. عرض شد: معنای ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان. پس، چون چنین کنند، نسبت به دینتان از ایشان بر حذر باشید».

۱. به همین دلیل عقیده داریم استعمار اروپا از ابتدا فهمید که تا زمانی که مسلمانان از قرآن پیروی کرده و احکام و قوانین آن را اجرا می‌کنند و از ارشادها و تعالیم آن استفاده می‌نمایند، استعمارش به نتیجه نمی‌رسد؛ بریتانیا به صراحت به این مطلب اشاره کرده است. این دولت استعماری از آن زمان روش دیگری پیش گرفت و از طرق مختلف و ابزارهای متفاوت برای تضعیف اسلام تلاش کرد؛ از جمله: دست‌آویزهای او نغمه جدایی دین از سیاست بود که تبدیل به خطرناک‌ترین شبهات و مفاهیم نادرستی شد که موجب پیدایش وضعیّت کنونی اسلام و مسلمانان در جهان اسلام شد.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵.

استدلال به حدیث: امین کسی است که حفظ آنچه به او واگذار شده به عهده‌ی اوست. احکام شریعت به فقها واگذار شده، و گفتیم حفظ احکام شرعی تنها از طریق یک حکومت اسلامی قدرتمند امکان‌پذیر است. عبارت: «ما لَمْ يَدْخُلُوا» تا آخر عبارت نیز ممکن است اشاره‌ای به این مطلب باشد که غفلت و تسامح در تشکیل حکومت و تبدیل متبوع به تابع و مخدوم به خادم خیانتی است که فقیه را از امین بودن خارج می‌کند.

(و) روایت کافی (با اسانید متعدد و متصل) و/مالی صدوق از امام صادق علیه السلام: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لطالب العلم رضا به، وإنه يستغفر لطالب العلم من في السماء» تا آنجا که می‌فرماید: «وإن العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر»؛

«کسی که به جاده‌ی علم و دانش قدم نهد، خداوند او را به سوی بهشت رهنمون خواهد شد؛ و فرشتگان بال و پر خویش را با میل و رغبت زیر پاهای اهل علم می‌گسترانند و تمام موجودات آسمان و... برای طالب علم استغفار می‌کنند... همانا علما از پیامبران ارث می‌برند. به راستی که پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته‌اند، بلکه علم به ارث گذاشته‌اند. پس، کسی که از آن بزرگیرد، سهم بسیار برده است».

استدلال به حدیث: این حدیث دلالت دارد بر این که عالم در

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۴، ح ۱؛/مالی، صدوق، ص ۱۱۶، ح ۹۹.

علم وارث انبیا است. منظور این است که همان‌طور که پیامبران موظف هستند احکام و حقایق و قوانینی که آورده‌اند را گسترش داده و اجرا کنند تا مردم از آن بهره ببرند، عالم نیز موظف به این کار است؛ و گفتیم اجرای تمام احکام شرعی تنها به دست حاکم مطلق میسر است.

ادعای این که: «منظور از علما، امامان هستند»، به ابتدای روایت که درباره‌ی ثواب علم آمده، برطرف می‌شود. علاوه بر آن، روایات صریحی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد منظور غیر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام هستند؛ مانند: روایت مذکور در کتاب بحار الانوار که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد فرمود: «تَقَهَّ فِي الدِّينِ فَإِنَّ النُّقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ؛ ای فرزندم در دین فقیه شو. چرا که فقها وارثان انبیا هستند»^۱.

روایاتی دیگر نیز قریب به این مضمون هست که چگونگی استدلال به این احادیث را نشان می‌دهد. لذا، دلیلی برای طولانی کردن سخن و بیان تک تک آن‌ها نیست.

دوم: مزاحمت مجتهدان نسبت به یکدیگر

بحث بعد درباره‌ی این است که آیا مجتهدین می‌توانند برای یکدیگر مزاحمت ایجاد نمایند یا خیر؟
توضیح: گاه یکی از مجتهدان متصدی ریاست و حکومت است

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۳۲.

و این مسأله برای مجتهد دیگر ثابت نشده است و او نمی‌خواهد عهده‌دار حکومت شود.

در صورت اول: اگر متصدی، شایستگی آن را داشته باشد، در عدم جواز مزاحمت اشکالی نیست. دلیل عدم جواز، علاوه بر این که مزاحمت، موجب تضعیف حکومت اسلامی بوده و حرمت آن بدیهی است، روایت پیش گفته‌ی مقبوله‌ی ابن حنظله است: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأدُّ عَلَيْنَا الرَّأدُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»؛ چون در این هنگام تصدّی مجتهد مانند تصدّی امام است؛ در نتیجه، مزاحمت دومی با او مانند مزاحمت برای امام است که ردّ بر او را ایجاب می‌کند و جایز نیست. علاوه بر آن، چنین امری موجب اختلال در مصالح عامه‌ی مسلمانان است و به طور قطع جایز نیست.

از آن‌جا که ادله تنها دلالت بر جعل این منصب برای مجتهد در صورت عدم تصدّی برای آن دارند، در فرض تصدّی، دلیلی وجود ندارد که برای شخص دیگری ثابت باشد. مرحوم محقق نایینی نیز با چنین دیدگاهی گفته است: «إِنَّ الْفَقِيهَ وَلِيٌّ مَنْ لَأِ وَلِيٌّ لَهُ، فَإِذَا تَحَقَّقَ الْوَلِيُّ فَلَا وَلَايَةَ لآخِرٍ، كَمَا هُوَ مَفَادُ الْمَشْهُورَةِ: السُّلْطَانُ وَلِيٌّ مَنْ لَأِ وَلِيٌّ لَهُ؛ فقیه ولی کسی است که ولی‌ای ندارد، پس اگر ولایت متحقق شد، دیگری ولایت ندارد؛ همان‌طور که در مشهوره

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۷، ح ۳۳۴۱۶.

۲. منیة الطالب فی شرح المکاسب، ج ۲، ص ۲۴۳.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۵، ح ۱۸۷۹؛ و لفظ آن چنین است: «فَالسُّلْطَانُ وَلِيٌّ مَنْ لَأِ وَلِيٌّ لَهُ».

آمده است: "سلطان ولی هر کسی است که ولی ندارد".

هم‌چنین روشن است گوینده‌ی این سخن با همین دیدگاه گفته است که: «دلیل ولایت اگر لفظی نباشد قدر متیقن از آن، ثبوت ولایت در صورت متصدّی نبودن کسی است. در غیر این صورت، به اصل رجوع می‌شود که مقتضی عدم ولایت است. و اگر [دلیل ولایت] لفظی باشد، اطلاقش مسوق تبیین این جهت نیست. بنابراین، در این‌جا نیز هنگام شکّ چاره‌ای جز رجوع به آن اصل متقدّم وجود ندارد»^۱.

در صورت دوم: اگر اعتبار اعلمیت را بپذیریم - چنان‌چه روایت مذکور در کتاب بحار الانوار از الاختصاص شاهد آن است: «قال رسول الله ﷺ: مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُمَارِيَ بِهِ السُّقْمَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ يَقُولُ: أَنَا رَبِّيسُكُمْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ - در عدم جواز مزاحمت اشکالی نیست. در غیر این صورت، اظهر جواز مزاحمت به معنای ترتیب مقدمات است و دست زدن به هر کاری برای رسیدن به آن مقام شامخ فی نفسه جایز، و بلکه اگر خود را مُحَقِّق تر و ابصر به امور می‌داند که اگر متصدّی آن شود، بیش از تصدّی دیگری خدمت به اسلام و مسلمانان می‌کند، بر او واجب است؛ والله العالم.

۱. سید حکیم، نهج الفقاهه، ص ۳۰۸.

۲. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۰.

سوم: جواز اقامه‌ی حدود برای حاکم شرع

دومین مرتبه از مراتب نهی از منکر اجرای حدود است.

هیچ اشکال و بحثی نیست که اجرای حدود و تعزیرات را هر کسی نمی‌تواند اقامه کند. بنابراین، آیا برای حاکم شرع جایز است - در زمان غیبت - آن‌ها را اجرا کند؛ همان‌طور که نظر اسکافی^۱، شیخین^۲، دیلمی^۳، علامه^۴، شهیدین^۵، مقداد^۶، ابن فهد^۷، کرکی^۸، سبزواری^۹، کاشانی^{۱۰} و سایرین^{۱۱}، بلکه مشهور بین فقها است؟ یا آن‌طور که از ظاهر عبارت ابن زهره^{۱۲} و ابن ادریس^{۱۳} برمی‌آید، جایز نیست؟

مرحوم محقق قمی نیز در جامع‌الشتات تصریح کرده است که این وظیفه‌ی امام است^{۱۴}.

۱. صیمری در غایة المرام، ج ۱، ص ۵۴۷، این را به او نسبت داده است.
۲. المقنعة، ص ۸۱۰؛ النهاية، ص ۳۱۰.
۳. المراسم العلویة، ص ۲۶۳.
۴. تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۲.
۵. الروضة البهیة، ج ۲، ص ۴۱۷.
۶. التنقیح الرائع، ج ۱، ص ۵۹۶ و ۵۹۷.
۷. المهذب البارع، ج ۲، ص ۳۷۵.
۸. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۵.
۹. کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۴۱۰.
۱۰. مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۵۰.
۱۱. کشف الغطاء، ج ۲، ص ۴۲۰؛ ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۹.
۱۲. غنیة النزوع، ص ۴۲۵.
۱۳. السرائر، ج ۲، ص ۲۴.
۱۴. جامع‌الشتات، ج ۱، ص ۳۹۵.

به نظر من، قول اول قوی‌تر است. وجوه و ادله‌ای که بر این نظر دلالت دارند، عبارت‌اند از:

ادله‌ی جواز

(۱) موثق یا صحیح‌ه‌ی حفص بن غیاث: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ»؛

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه کسی حدود الهی را به پا می‌دارد؛ سلطان یا قاضی؟ ایشان در پاسخ فرمود: به پا داشتن حدود بر عهده‌ی صاحبان حکم است.»

در مباحث پیشین گذشت در زمان غیبت حکم به دست مجتهد جامع‌الشرایط است، و نصوص بعدی دلالت می‌کند بر این که او از جانب امام به عنوان حاکم و قاضی منصوب است.

(۲) روایات دال بر حاکم و قاضی بودن مجتهد؛ مانند مقبوله‌ی عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»؛

«امام صادق علیه السلام فرمود: مردم باید دقت کنند و از میان فقهای که راوی حدیث ما هستند و در احکام حلال و حرام ما

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۰۰، ح ۳۳۷۴۹.
۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۷، ح ۳۳۴۱۶.

صاحب نظرند و به احکام اهل بیت علیهم السلام آشنایی دارند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود حاکم قرار دهند. چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم».

مقبوله‌ی ابی خدیجه از آن حضرت علیه السلام: «إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكَمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجُورِ وَلَكِنْ أَنْظَرُوا إِلَيَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ - يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَأَجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»؛ «مبادا یکی از شما شیعیان در مورد دادخواهی، کسی را برای دادرسی نزد حاکم جور برد، بلکه بنگرد چه کسی در میان شما با احکام و طرز حکومت ما آشنا است، او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید. پس، حکم را به نزد او برده، و داوری و قضاوتش را بپذیرید که من نیز او را بر شما قاضی و داور قرار می‌دهم».

احادیث دیگری مانند این دو وجود دارد که دلالت می‌کنند هرچه از شوون و وظایف قضات جور است در واقع متعلق به حاکم شرعی است. شکی نیست یکی از وظایف آنان اقامه حدود است؛ بنابراین، این حکم برای حاکم شرعی در زمان غیبت نیز ثابت است.

۳) اطلاق ادله‌ی حدود در کتاب و سنت مقید به زمان نیست؛ مانند: آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾؛ و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳، ح ۳۳۰۸۳.

۲. مانده (۵): ۳۸.

مَمَّةَ جَلْدَةَ﴾؛ و حدیث علوی: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ صلی الله علیه و آله فِيمَا أَخْبَرَ بِهِ مَنْ عَطَّلَ حَدًّا مِنْ حُدُودِي فَقَدْ عَانَدَتِي؛ خدایا تو خود به پیامبرت فرمودی هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی کرده است»؛ و نمونه‌های دیگر.

مقتضای این نصوص ثبوت حدود در هر زمانی حتی زمان غیبت و لزوم برپاداشتن آنها است؛ لکن ادله دلالت نمی‌کند بر این که متصدی آن چه کسی باشد.

با این حال، مشخص است چنین کاری برای هر کسی جایز نیست. زیرا، هم مستلزم فساد نظام است و هم روایات خاص در این زمینه وارد شده است؛ مانند: صحیح داوود بن فرقد: «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالُوا لِسَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ: أَرَأَيْتَ لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ رَجُلًا مَا كُنْتَ صَانِعًا بِهِ؟ قَالَ: كُنْتُ أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ؛ قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: مَاذَا يَا سَعْدُ؟ قَالَ سَعْدُ: قَالُوا لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ رَجُلًا مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِهِ فَقُلْتُ أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ: يَا سَعْدُ وَكَيْفَ بِالْأَرْبَعَةِ الشُّهُودِ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِي وَ عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ؟ قَالَ إِي وَ اللَّهُ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِكَ وَ عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ لِمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا»؛

۱. نور (۲۴): ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۱۳، ح ۳۴۰۹۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۱۴، ح ۳۴۰۹۹.

«از داوود بن فرقد روایت شده که یاران پیامبر ﷺ از سعد بن عباده پرسیدند: ای سعد! اگر بر روی همسر خود فردی را مشاهده کنی با او چه خواهی کرد؟ سعد در پاسخ گفت: با شمشیر او را از پای درخواهم آورد. در این هنگام پیامبر ﷺ وارد شد و فرمود: ای سعد! چه شده است؟ گفت: از من پرسیدند اگر بر روی همسر خود کسی را بیایی چه می‌کنی؟ گفتم او را با شمشیر از پای درخواهم آورد. پیامبر ﷺ فرمودند: ای سعد! برای آوردن و اقامه‌ی چهار شاهد چه خواهی کرد؟ سعد پرسید: ای رسول خدا! بعد از این که با چشمانم صحنه را دیدم و خدا هم بدان علم دارد، باز هم چهار شاهد لازم است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: آری؛ زیرا، خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده و برای کسی که از آن حد تجاوز کند نیز حدی قرار داده است».

پس، باید قدر متیقن را گرفت؛ و متیقن کسی است که امور به دست او است، یعنی حاکم شرعی.

۴) روایات پیش گفته دلالت دارد حاکم شرع، خلیفه‌ی رسول خدا (ص) است؛ و واضح است کسی را جانشین کسی قرار دادن - با ملازمت بین - نشان‌دهنده‌ی آن است که وظیفه‌ی رسول خدا (ص) - به خاطر حفظ مصلحت عامه، دفع فساد و انتشار فجور - برای او نیز ثابت است. اقامه‌ی حدود نیز یکی از آن وظایف است. بدین ترتیب روشن می‌شود می‌توان به اخبار دال بر این که حاکم شرعی در زمان غیبت مجری حکم و رئیس اسلام است، استدلال کرد.

۵) اقامه‌ی حدود برای مصلحت عام، جلوگیری از انتشار مفاسد و ارتکاب محارم تشریح شده است، و این امر با اختصاص آن به یک زمان خاص منافات دارد. بنابراین، حکمت تشریح حدود اقتضا می‌کند آن‌ها در زمان غیبت نیز اقامه شوند؛ و با توجه این که آن مصلحت، به جامعه‌ی اسلامی برمی‌گردد، حاکم نایب امام به دلیل ادله‌ی نیابت (که مقداری از آن ارائه شد) و توقیع شریف: ﴿أَمَّا الْوَأْدُ الْوَأْقَعَهُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ﴾^۱ باید آن‌ها را اقامه کند.

ادله‌ی عدم جواز

برای عدم جواز، به اصل عدم جواز، و اجماع ابن زهره و ابن ادریس^۲، و روایت دعائم الاسلام و اشعریات از امام صادق عليه السلام از پدرانش عليهم السلام از علی عليه السلام استدلال شده است که: «لَا يَصْلِحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ»^۳؛ اجرای احکام الهی، اجرای حدود خداوند و اقامه نماز جمعه در صلاحیت احدی نیست مگر امام عادل؛^۴ لکن این اصل با توجه به آنچه گفته شد، از بین می‌رود. اجماع نیز نه تنها ثابت نیست، بلکه خلاف آن ثابت است؛ بنابراین، مشهور بین فقها جواز اقامه‌ی حدود برای فقیه است.

۱. إكمال الدين وإتمام النعمة، ص ۴۸۳؛ الغيبة، ص ۲۹۰.

۲. غنية النزوع، ص ۴۲۵؛ السرائر، ج ۲، ص ۲۴.

۳. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۲؛ الجعفریات، ص ۴۳.

روایت دعائم الاسلام نیز به دلیل مرسل بودنش قابل اعتماد نیست و نسبت اشعثیات (که از آن به جعفریات تعبیر شده) نیز به مصنفش ثابت نشده است. محمد بن محمد بن اشعث که نجاشی او را تقه دانسته و گفته: «کتاب الحج متعلق به اوست»، اگر چه کتابش معتبر است، اما با آنچه نزد ما موجود است به طور قطع متفاوت است. سخن مرحوم شیخ و نجاشی در ترجمه‌ی اسماعیل بن موسی بن جعفر که: «او کتابی دارد که آن را از پدرش از پدرانش روایت کرده، از جمله بخش الظهارة را...» تا آخر، در برشمردن آن کتاب به عنوان قدر جامع آن کتاب‌ها کافی است؛ اما باز هم با آنچه در اختیار ما است (مشمول بر کتاب جهاد، تفسیر، نفقات، طب و...) منطبق نمی‌باشد. پس، این کتاب‌ها نزد ایشان موجود نیست و کتاب طلاق نزد آن‌ها موجود اما نزد ما موجود نیست؛ لذا، ظاهر این است که این دو با هم متغایرنند و دست‌کم اطمینانی به اتحاد آن دو نسخه نیست؛ روایت نکردن صاحب الوسائل و شیخ مجلسی از نسخه‌ی موجود، تاییدی بر این مغایرت است؛ حتی خود مرحوم شیخ نیز از آن چیزی روایت نکرده است. به همین دلیل، نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

افزون بر آن، بطلان جمله‌ی اول روایت قطعی است؛ زیرا، حکم درباره‌ی ضروریات مذهب را برای فقیه معتبر می‌شمارد. با

۱. رجال نجاشی، ص ۳۷۹.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۶؛ فهرست طوسی، ص ۴۵.

این حال، از آن‌جا که اقامه‌ی حدود جزء سیاست‌های دینی است که در جهت حفظ نظام باید در هر زمان اقامه شود، ادله‌ی نیابت فقیه، دلیلی بر جایز بودن آن برای فقیه هستند. ظاهر آن است که منظور فقها از جواز در این‌جا، وجوب باشد، همان‌طور که مقتضای ادله‌ی پیشین بود.

پس، اقامه‌ی حدود در صورت ایمنی از ضرر بر فقیه واجب است؛ حتی اگر با قبول ولایت از سوی سلطان جائر ظالم و اظهار ولایت نزد او باشد؛ و این مورد، یکی از موارد پذیرش ولایت جائر است.

چهارم: امر به معروف و نهی منکر خانواده

مسأله‌ی بعد این است که: وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای مکلف نسبت به خانواده‌اش تشدید می‌شود و آیه‌ی: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱ شاهد آن است. در تفسیر این آیه روایاتی نیز وارد شده است؛ از جمله:

الف) در روایت معتبر ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است: «فی قول الله عزوجل: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ كَيْفَ نَقَى أَهْلَنَا نَارًا؟ قَالَ عليه السلام: تَأْمُرُونَهُمْ وَتَنْهَوْنَهُمْ»^۲؛

۱. تحریم (۶۶): ۶.

۲. گفتند: چگونه خانواده‌مان را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمود: امرشان کنید و نهیشان نمایید؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۴۸، ح ۲۱۲۰۷.

«خداوند فرموده است: «خود و خانواده‌تان را از آتش دوزخ حفظ کنید».

ب) در خبر عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَقَالَ أَنَا قَدْ عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كُلُّتُ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسَكَ»؛

«هنگامی که آیه‌ی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده‌تان را از آتش جهنم حفظ کنید» نازل شد: مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریه کرد؛ و گفت: من نسبت به خودم عاجزم، حال نسبت به خانواده‌ام هم تکلیف شده‌ام؟! پیامبر (ص) فرمود: کافی است که تو آنان را به همان چیزی که خودت را به آن امر می‌کنی، امر کنی؛ و از همان چیزی که خودت را از آن نهی می‌کنی، نهی نمایی».

ج) در خبر ابی‌بصیر درباره‌ی این آیه آمده است: «كَيْفَ أَقْبَهُمْ؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصُوكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ»؛^۱

«چگونه آنان را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ فرمود: آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی؛ اگر از تو پذیرفتند، آنان را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای؛ و اگر نپذیرفتند، وظیفه‌ی خود را انجام داده‌ای».

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۴۷، ح ۲۱۲۰۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۴۸، ح ۲۱۲۰۶.

اما آیا جایز است کسی غیر از فقیه هنگام ارتکاب معصیت بر فرزند و زنش حدّ جاری کند؟ نظر مرحوم شیخ^۱، قاضی^۲، شهید^۳ جواز است؛ اما نظر مشهور فقها عدم جواز است.

استدلال قول اول: برای جواز، به سخن مرحوم شیخ مبنی جوازداشتن برای این کار استدلال شده است.^۴ گفته‌اند: «موارد دالّ بر قدرت پدر و شوهر، بر فرزند و همسر، و روال تأدیب و تعزیر آنان (که بخشی از حدود است)، و خصوص آیات و روایات دالّ بر تأدیب زوجه به زدن و کناره‌گیری هنگام کوتاهی در حقوق زناشویی، علاوه بر عموم امر به اقامه‌ی حدود، مؤید این قول هستند».^۵

اما به سخن مرحوم شیخ، به فرض روایت بودن، استناد نمی‌شود. علاوه بر آن، او برخی از موارد ذکر شده را به دلیل مرسل بودن و جبران نشدن آن به واسطه‌ی شهرت و... تایید نمی‌کند. سلطنت پدر بر فرزند نیز تنها در زمان کودکی و از باب ولایت شرعی بوده و کودکی زمان اجرای حدّ نیست. بعد از بلوغ هم پدر ولایتی بر او ندارد و عمل نمودن بر تأدیب آن دو [فرزند و همسر] جایز نیست.

بله؛ این عملکرد نسبت به فرزند در زمان کودکی، و نسبت به همسر در فرض نشوز در برخی موارد ثابت است؛ اما وقتی توسط

۱. النهایه، ص ۳۱۰.

۲. المهذب، ج ۱، ص ۳۴۲.

۳. الدرر، ج ۲، ص ۴۸.

۴. النهایه، ص ۳۰۱.

۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۸.



مواردی که دلالت دارد اقامه‌ی حدود و وظیفه‌ی امام و نماینده‌ی اوست، تخصیص نخورده است، اظهر عدم جواز است.

پنجم: اخذ اجرت در امر به معروف

مسأله‌ی چهارم: آیا اجرت گرفتن برای برخی روش‌های امر به معروف و نهی از منکر جایز است؟ حال آن که امر و نهی، با بیان راه‌های خیر و اجرای آن راه‌ها بر اوضاع مردم، و مثال زدن‌های مؤثر در نفوس، که گروه خاصی آن را انجام می‌دهند (همان کسانی خداوند در آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱ به ایشان اشاره کرده است) و ایشان - با سلسله مراتب علم خود - این منصب عظیم را حرفه‌ی خود قرار داده‌اند؛ یک دعوت عام به شمار می‌آید؟ آیا مزد گرفتن برای این کار جایز است یا نه؟ دو صورت دارد.

استدلال به عدم جواز: در عدم جواز مزد گرفتن، به این مطلب استدلال شده که دعوت به خیر واجب است و اجرت گرفتن بر واجب جایز نیست؛ نیز، این که امر به معروف و نهی از منکر جزء عبادات است و اخذ اجرت با خلوص و قربت منافات دارد؛ هم‌چنین در خبر یوسف بن جابر آمده است: «قال أبو جعفر (ص): لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا يَنْظُرُ إِلَى فَرْجِ امْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَهُ وَرَجُلًا خَانَ آخَاهُ فِي امْرَأَتِهِ، وَرَجُلًا

۱. توبه (۹): ۱۲۲.



احتاج النَّاسُ إِلَيْهِ لِيَتَفَقَّهُهُ فَسَأَلَهُمُ الرِّشْوَةَ»؛ یعنی: «پیامبر اسلام (ص) لعنت کرده است: مردی که به ناموس دیگری (به زنی که بر او حلال نیست) می‌نگرد؛ کسی که به برادر دینی و نسبی خود خیانت کند (به ناموس او خیانت ورزد)؛ کسی که مردم به دانایی و فقاہتش نیاز دارند و او از آنان مطالبه‌ی رشوه کند».

تقریب: منظور از رشوه، مطلق جُعل در مقابل حکم (اگر چه با خود حکم) یا در مقابل بیان واجب و حرام، و امر به واجب و نهی از حرام است. به عبارت دیگر، رشوه در این جا چیزی است که برای آموزش فقه، پرداخت می‌شود و ظاهر عبارت: «مردم به او نیاز دارند» نیاز نوعی است نه نیاز شخصی؛ هم‌چنین به اطلاعاتی که از رشوه گرفتن در مقابل حکم نهی می‌کنند، استدلال می‌شود. البته به همه‌ی این اقوال اشکال وارد است.

قول اول: [محل اشکال است] به خاطر دلیلی که در جلد پانزدهم *فقه الصادق*^۲ بیان کردیم درباره‌ی جواز اخذ اجرت در مقابل واجب، و این که وجوب ماهیتاً مانع اخذ اجرت نیست و منافاتی با آن ندارد. **قول دوم:** [محل اشکال است] به خاطر این که هر چند اخذ اجرت از قبیل انگیزه برای مبلغ باشد، با خلوص معتبر در عبادات منافاتی ندارد. حتی اگر این واجب جزء واجبات توصلی باشد.

قول سوم: [محل اشکال است] به خاطر این که - علاوه بر ضعف سند حدیث به دلیل ناشناخته بودن یوسف و تعداد دیگری از رجال

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۲۳، ح ۳۳۶۴۴.

۲. فقه الصادق، ج ۱۵، چاپ قدیم.

سند - رشوه آن چیزی است که در مقابل حکم به باطل پرداخت می‌شود - چنانچه بحث آن در آینده خواهد آمد ان شاء الله^۱ - و شامل غیر آن نمی‌شود.

اشکال: ظاهر روایت به قرینه‌ی اطلاق عبارت «رَجُلًا اِحْتِاجَ النَّاسِ اِلَيْهِ لَتَفْقَهُهُ»، اراده‌ی مطلق از آن چیزی است که به ازای آموزش فقه پرداخت می‌شود.

پاسخ: با فرض ثبوت این که رشوه آن چیزی است که در ازای حکم به باطل پرداخت می‌شود، از جمله‌ی «رجلاً...» اراده‌ی اعم نمی‌شود، و آنچه از خبر به دست می‌آید، این است که صنف خاصی از «رجل»ی که مردم برای تفقه به او نیاز دارند، ملعون است.

بدین ترتیب مطلب قول چهارم نیز روشن می‌شود و رشوه به چیزی که در ازای بیان احکام پرداخت می‌شود، صدق نمی‌کند. بنابراین، به واسطه‌ی عمومات، اظهر جواز آن است.

در این زمینه می‌توان به خبر ابن حمران استدلال کرد که می‌گوید: «سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقَرَ. قُلْتُ: اِنَّ فِي شَيْعَتِكَ قَوْمًا يَتَحَمَّلُونَ عُلُومَكُمْ وَيَبْثُونَهَا فِي شَيْعَتِكُمْ فَلَا يَعْدَمُونَ مِنْهُمْ الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ وَالْاِكْرَامَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ اَوْلَيْكَ بِمُسْتَأْكَلِينَ، اِنَّمَا الَّذِي يَفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هَدًى مِنَ اللهِ لَيَبْطُلَ بِهِ الْحَقُّوقُ، طَمَعًا فِي حَطَامِ الدُّنْيَا»^۲؛ «هر کس از راه علمش نان بخورد،

۱. در فقه الصادق، ج ۱۴، چاپ قدیم.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۱، ح ۳۳۴۲۷.

مستمند خواهد شد. به ایشان گفتم: فدایت شوم! میان شیعیان و دوستداران شما گروهی هستند که دانش‌های شما را فرا می‌گیرند و آن را میان شیعیان منتشر می‌سازند و در مقابل نیکی، انعام و هدایای آنان بی‌بهره نمی‌مانند. فرمود: اینان، کسانی نیستند که با علم خود نان می‌خورند بلکه (مقصود از مستأکل به علم) کسی است که به خاطر طمع دنیا بدون علم و هدایت از خدا فتوا می‌دهد تا این که حقوق را باطل کند».

ظاهر آن است که ارتزاق مذموم، منحصر به مواردی است که در مقابل حکم به باطل یا با جهل به واقعیت، مالی گرفته شود. بنابراین، مقتضای مفهوم آن، جواز ارتزاق با علم به حق و حکم و بیان آن است.

اما این که کلمه‌ی «انما» از ادات حصر باشد، ثابت نشده است؛ زیرا، همان‌طور که مرحوم شیخ اعظم گفته است، این کلمه مترادفی در عرف امروز ما در زبان عربی و غیر آن ندارد؛ و نیز به صورتی به کار نمی‌رود و استعمال نمی‌شود که بتوان معنای آن را تشخیص داد. به همین دلیل دانسته نمی‌شود آیا دلالت بر حصر دارد یا خیر؟ علاوه بر آن، این روایت به خاطر وجود «تمیم بن بهلول و پدرش» ضعیف است، و عمومات کفایت می‌کند.

پس از آن، با فرض عدم جواز مزد گرفتن برای این کار، اشکالی در جواز ارتزاق مُبَلَّغ به خیر (هم امر و هم ناهی) از بیت المال، به خصوص سهم امام نیست؛ چون، او مصالح مسلمانان را فراهم می‌کند و این مسأله از مهم‌ترین آن مصالح است؛ به سبب این که نظم‌یافتن امور مسلمانان در گرو آن است.

هم‌چنین روایت طولانی مرسل حماد از برخی اصحاب از عبد الصالح درباره‌ی خمس و انفال و غنایم تا آن‌جا که می‌گوید: «وَيُؤَخَذُ الْبَاقِيَ فَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَفِي مَصْلَحَةِ مَا يُؤَيِّبُهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَتَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وَجْهِ الْجِهَادِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ؛^۱ اگر پس از آن چیزی باقی ماند، می‌تواند آن را در راه دین خدا و در مصلحت آنچه مدنظر خود اوست از تقویت اسلام و دین در وجوه جهاد و غیر آن از مصالح عمومی مصرف نماید...» دلیل بر جواز [اخذ اجرت] است.

ششم: وظیفه‌ی مصلح در قبال جامعه

مسأله‌ی پنجم: دانستی هرچند در وجوب دعوت به خیر - چه در امر و چه در نهی - عدالت و اجتناب از محرّمات در مبلغ شرط نیست، او باید به جهت لزوم اصلاح جامعه ردای معروف را بر تن کند و ردای منکر را بَرکند، و به آنچه امر می‌کند عمل نموده و آنچه را از آن نهی می‌کند رها کند؛ زیرا، این کار تأثیر بیشتری دارد. برخی گفته‌اند: عالم طیب امت است، و دنیا بیماری است. پس، هرگاه دیدی طیب خودش را بیمار می‌کند، او را در علمش متّهم کن و بدان که او ناصح نیست و نمی‌توان به حرف‌های او اعتماد کرد؛^۲ چرا که در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۱۰، ح ۲۰۰۸۹.

۲. نک: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۶، ح ۲۴۹۳۸.

الْعَالَمِ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ همانا اگر دانشمند به علمش عمل نکند، موعظه‌اش به اشتباه می‌کشانند؛ همان‌طور که باران به کثیفی کشیده می‌شود».

هم‌چنین دانستی اگرچه دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر عمومیّت دارد، در مورد خانواده و عیال تأکید بیش‌تری دارد. پس، هر که این دو امر را در کنار موارد دالّ بر وجوب مطلق امر به معروف و نهی از منکر نسبت به همه‌ی افراد قرار دهد، نتیجه می‌گیرد: آنچه علما از تقسیم حکمت عملی به سه قسمت تهذیب نفس، تدبیر منزل و سیاست مُدُن ذکر کرده‌اند، مانند پله‌هایی برای تعالی جامعه و دستیابی به سعادت - آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام تعیین و با بهترین بیان تبیین کرده‌اند - عمل می‌کنند.

* * *

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

اعلمیت ایشان، ناشی از این تألیفات به خصوص کتاب گرانسنگ «فقه الصادق» است.

تألیفات

۱- فقه الصادق (به زبان عربی): دایرة المعارف کامل فقه تشیع. این کتاب عظیم و بزرگ که به عنوان یک منبع مرجع شناخته شده است در ۲۶ جلد بارها در داخل و خارج کشور به چاپ رسیده است. چاپ جدید آن هم اکنون در ۴۱ جلد (با ذکر منابع و مصادر) منتشر شده است.

آیت الله العظمی روحانی تألیف این مجموعه فقهی را از سال ۱۳۷۰ قمری (۶۰ سال پیش) آغاز کرده و در سال ۱۳۹۸ هجری قمری و در اوج مبارزات بر علیه رژیم ستمشاهی و در حالی که در تبعید به سر می بردند، نگارش آخرین جلد آن را به پایان رسانده اند.

یکی از امتیازات این مجموعه فقهی آن است که طلاب و محققین را از مراجعه به کتب فقهی جهت اطلاع از آرای دیگر فقیهان بی نیاز می کند؛ چه آنان که در قرن های گذشته می زیسته اند و چه آن دسته از فقیهان معاصر مانند آیت الله خوئی، میرزای نائینی، محقق اصفهانی و آیت الله حکیم که پیش از نگارش این مجموعه آرای فقهی خود را عرضه کرده اند و حتی فراتر از این، آرای آن دسته از فقیهانی را گرد آورده است که مراجعه به آثارشان چندان رواج ندارد؛ مانند برخی از آرای آیت الله کاظم شیرازی و آیت الله عبد الکریم حائری.

از نکات قابل اشاره آنکه حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه دو بار از کتاب فقه الصادق در منبر تدریس خود مطالبی نقل فرمودند و حضرت آیت الله العظمی خویی رحمته الله علیه در وصف این کتاب طی نامه ای مرقوم فرمودند که: «من کتاب فقه الصادق را شخصا برای آیت الله کاشف الغطاء بردم و گفتم: ببیند من چه خدمت بزرگی به عالم اسلام و فقاهت نموده ام و چنین عالم محققى را تربیت کرده ام.

آشنایی با آثار حضرت آیت الله العظمی روحانی (دام ظلّه)

معظم له از ابتدای زندگی علمی خویش در راستای نشر معارف اهل بیت علیهم السلام و گسترش دانش اسلام، هرگز آرام نگرفتند. زمانی بر مسند تدریس می نشینند و به تربیت و پرورش هزاران دانشمند فاضل و فرزانه می پردازند و زمانی دیگر دست به قلم می شوند و به تألیف کتب ماندگار اسلامی می پردازند.

ایشان به محض ورود به حوزه علمیه قم و احساس نیاز جامعه حوزوی و اسلامی، همزمان با تدریس درس خارج فقه و اصول در سنین جوانی، دست به تألیف دایرة المعارف فقه اسلامی می زنند. کتابی ماندگار که بزرگان و اساتید نام آور خبره حوزه، مراجع بزرگ تقلید و مدرسین، سر تعظیم و تمجید در برابرش فرو می آورند.

حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه دوبار کتاب «فقه الصادق» را همراه خود به جلسه تدریس شان می برند و به عنوان سند از آن نقل قول و به آن استناد می کنند.

حضرت آیت الله العظمی خویی رحمته الله علیه طی نامه ای مرقوم فرمودند که: من کتاب «فقه الصادق» را شخصاً برای آیت الله کاشف الغطاء بردم و گفتم: ببیند من چه خدمت بزرگی به عالم اسلام و فقاهت نموده ام و چنین عالم محققى را تربیت کرده ام.

رئیس دانشگاه الازهر (مهمترین و عالی ترین مرکز علمی اهل تسنن) نیز طی نامه ای کتاب عظیم «فقه الصادق» را می ستاید.

این کتاب سالیان سال است که یکی از رساترین، معتبرترین و مهمترین منبع تدریس فقه و اصول تشیع است. یکی از دلایل مرجعیت و

و فقاہت نموده‌ام و چنین عالم محققى را تربیت کرده‌ام».

مهم‌ترین ویژگی و نقاط تمایز موسوعه «فقه الصادق» را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: تمامیت، جامعیت، تتبع و کاوشگری، پژوهشگری و تحقیق، توجه به فقه پویا، جدید و به روز بودن، روانی و راحتی متن.

۲- «زبدة الاصول» (به زبان عربی): دوره کامل علم اصول فقه که به صورت بحث استدلالی ارائه گردیده است. این کتاب در ۶ جلد می‌باشد.

۳- «منهاج الفقاهه» (به زبان عربی): در ۶ جلد می‌باشد که حاشیه‌ای است بر «مکاسب» شیخ انصاری رحمته الله علیه که به شیوه‌ای نو و ابتکاری تمامی موارد ارائه شده را بحث و بررسی کرده‌اند.

۴- «المسائل المستحدثة» (به زبان عربی): حضرت آیت الله مبتکر مسائل مستحدثة و ارائه مسائل جدید با ذکر مسایل فقهی، روایی هستند. این کتاب که بارها و بارها در خارج و داخل کشور به چاپ رسیده است شامل ارائه مسائل جدید، نو و مورد ابتلای جامعه با ذکر دلایل و مستندات فقهی، روایی و قرآنی می‌باشد.

۵- تعلیق بر «منهاج الصالحین» در ۳ جلد (به زبان عربی)

۶- تعلیق بر «عروة الوثقی» در ۲ جلد (به زبان عربی)

۷- تعلیق بر «وسيلة النجاة» (به زبان عربی)

۸- رساله در لباس مشکوک (به زبان عربی)

۹- رساله در قاعده لاضرر (به زبان عربی)

۱۰- الجبر و الاختیار (به زبان عربی)

۱۱- رساله در قرعه (به زبان عربی)

۱۲- مناسک الحج (به زبان عربی)

۱۳- المسائل المنتخبه (به زبان عربی)

۱۴- رساله در «فروع العلم الاجمالي» (به زبان عربی)

۱۵- الاجتهاد و التقليد (به زبان عربی)

۱۶- القواعد الثلاثة (به زبان عربی)

۱۷- اللقاء الخاص (به زبان عربی) استفتائات

۱۸- «شرح مناسک الحج والعمرة» (به زبان عربی)

۱۹- «اجوبة المسائل الاعتقادية» (به زبان عربی) استفتائات

۲۰- «السيدة الزهراء عليها السلام بين الفضائل والظلمات» (به زبان عربی)

۲۱- رساله «توضیح المسائل» (به زبان فارسی و اردو)

۲۲- جبر و اختیار (به زبان فارسی)

۲۳- «نظام حکومت در اسلام» (به زبان فارسی و ترکی و اردو)

۲۴- مناسک حج (به زبان فارسی)

۲۵- منتخب احکام (به زبان فارسی)

۲۶- «استفتائات قوه قضائیه و مؤسسه حقوقی و کلاهی بین الملل» (به زبان فارسی)

۲۷- احکام فقهی مسائل روز (به زبان فارسی)

۲۸- استفتائات (پرسش و پاسخ‌های مسائل شرعی) (به زبان فارسی):

که تاکنون در ۶ جلد به صورت سؤال و جواب ارائه شده است.

۲۹- «سلسله فتاوی و استفتائات» (به زبان عربی): شامل استفتائات و

پاسخ‌های مسائل شرعی می‌باشد که در ۱۸ جلد تهیه شده و هر جلد

شامل ۱۰۰۰ سؤال و جواب است. که تاکنون ۲ جلد (التقلید

والعقائد - الطهارة) آن به چاپ رسیده است.

۳۰- فضائل و مصائب حضرت زهرا عليها السلام

۳۱- اجوبة المسائل (فی الفكر والعقيدة والتاریخ والاخلاق)

۳۲- عاشورا و قیام امام حسین عليه السلام از نگاه آیت الله العظمی روحانی

۳۳- راه سعادت

۳۴- امام زمان (عج) از ولادت تا ظهور

۳۵- خاتم پیامبران صلوات الله علیهم و امیر مؤمنان عليه السلام و مقام معصومین عليهم السلام